هفت مقاله درباره

شاهنامهٔ فردوسی

مدون : حسین فرمند

کابل ۱۳۶۹



به مناسبت هزارمین سال
وفات ابوالقاسم فردوسی

اکادمی علوم ج ۰ آ ۰

مرکز زبان و ادبیات

انستیتوت زبان و ادب دری



هفت مقاله درباره

شاهنامه فردوسی

مدون حسین فرمند

نام کتاب : هفت مقاله درباره فردوسی وشاهنامه

مدون : معاون سرمحقق حسین فرمند

مهتمم : نصیرسهام

شمارچاپ : ۲۰۰۰

جای چاپ : مطبعه دولتی (طبع آفسیت)

سال چاپ : ۱۳۶۹

سر خط مطالب	صفحه
	۱٦۲

پیش بیان :

اگر بر دیده گاه تاریخ فراز آئیم و پهنا و گسترده گی سده ها را بـا همه نهاد ها و رخداد های آن دیده بانی کنیم ، در هر یک از زمانه هـا و زمینه های زیست فرزندان آدم ، چکاد نشینانی را برمیخوریم که نـام و یـاد شان نقش خاتم حافظهٔ تاریخ بشریت است ، اینان همان انسانهـای رسالتبندی اند که زنده گی را هدفمندانه دنبال کرده ، سخاوتمندانه و بیدریغ تمامت نیرو ، توان و امکانات دست داشته را در پای هـدف و آرمان والایی ریخته اند کهپله یی از نـردبان سعادت و خوشبختـی جوامع و مردم شان به شمار می آید . اینان ابرمردان عرصه های مختلـف فرهنگ و دانش بشری و کشتکاران با تدبیری اند ، که جز بذر دانـش و خرد و آنهم در زمینه و مزرعهٔ بارور و مساعد نمی افشانند . بدون تردید بذر سره یی که با تلاش و کوشش صادقانه ودستان آفرینشگر بـزرگـر باتدبیر در زمین آبادان به ریزش آید بار نیکو میدهد و بر آبـرو و اعتبار بذر افشان می افـزاید .

از تبار این قله نشینان و ماندگاران معدود عرصهٔ ادبیات کـه آثار شان نه تنها در سطح کشور و منطقه ، بل در سطح جهان به حیث شاهکار پذیرفته شده ، یکی هم استاد ابوالقاسم فردوسی طوسی شاعـر

برازندهٔ خراسان و سرایندهٔ " شاهنامه " حماسه جاودان وفنا ناپذیر ادبیات فارسی دریاست. فردوسی که در حدود ده سده واند سال پیش از روزگار ما میزیست با اندیشه سترگ به کار نهایت بزرگ سرایش شاهنامه ، این سند تاریخی و هویتنامهٔ ملی هم میهنان و همزبانانش دست یازید . دانش و خرد ، اندیشه و تدبیر ، هنر واستعداد ، هستی دارایی و بالاخره عمر عزیز خود را در راه اعمار کاخ رفیع وآسیب ناپذیر " شاهنامه " صرف و چنان اثری را ایجاد کرد که پایایی وبقا از همان سپیده دم رویش آن جلوهٔ نمایان داشت و شاعر باورمند بود که ظلمت ناپایدار فرهنگ زدایی ها هیچگاهی یارای چیره گی برین نور برین را نخواهد داشت و بنابرین تا آنگاهی که از هستی نشانی هست و فرزندان آدم گردونهٔ تاریخ را به پیش میرانند ، شاهنامه زنده و جاودان خواهد بود ونام ویاد او نیز پایا وسر دوام :

بناهای آباد گردد خراب ... زباران و وز تابش آفتاب

پی افگندم از نظم کاخ بلند ... که از باد وباران نیابد گزند

نمیرم ازین پس که من زنده ام ... که تخم سخن را پراکنده ام

فردوسی با درک شرایط واقتضای زمان به خاطر حفظ سرزمین و صیانت آزادی وتثبیت هویت ملی هم میهنان وهمزبانانش عظمت و شکوه دیرینه و کارنامه های سازنده وستایش برانگیز پدران واسلاف این خطهٔ باستانی را از روی منابع و مآخذ تاریخی و متکی بر اسناد وروایات

موبدان و دهقانان به نظم آورد و به جهت بهترین وسیله و عامل تشکل یك ملت نیرومند و برتوان تقدیم جامعه کرد و بدین ترتیب آنسان را از عواقب ناگوار تشتت و پراگنده گی ، بی دانشی و کم مایه گی ، گردن نهادن به سلطهٔ اجنبی و درآمدن به خدمت بیگانه گان ، ناراستی و ناپایداری ، بی ایمانی و ناباوری ، گرایش به ستم و ستمباره گی ، دروغ و خیانت ، و کجی و کج اندیشی که جز ذلت ، خوارمایه گی ، تباهی و ویرانی ثمری به بار نمی آورد برحذر داشت . درین کتاب که در حقیقت بیان هنرمندانهٔ نبرد میان خوبی و بدی و داد و بیداد است ، شاعر با زبردستی و توفیق تمام از پیشینه های اساطیری و افسانوی تا سپیده دم تاریخ اینسرزمین حوادث و رخدادها را به بیان آورده ، برتری و والایی قهرمانان و مدافعین نور و نیکی را بر هرزه جویان ظلمت و بدی به وجهی شایسته و دلنشین تصویر کرده است . بدون تردید فردوسی خواسته است با این اقدام ارجناك صدای خود را با نوای رودکی سمرقندی پدر شعر فارسی همنوا سازد که گفته بود :

هرکه نامخت از گذشت روزگار هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

و بر بنیاد همین باور در آیینهٔ شاهنامه گذشته های پر از فراز و فرود اما باجلال و پرابهت نیاکان را فراچشم فرزندان قرار داد تا دریابند که چگونه و با پرداخت چه بهایی میتوانی بر قلهٔ شرافت و افتخار دست یافت ، و جامعهٔ شایستهٔ انسانی را ایجاد کرد و برعکس فروافتادن در دامن

کدام اعمال و امیال راه رسیدن بدان قله و چنین جامعه یی را بـه روی انسان می بندد وشرم وننگ به بار می آورد .

شاهنامهٔ فردوسی یکی از حماسه های محدود و شاهکار هنـر وادب جهان است که روح ملی وسنن وآداب ایران (کاربرد کلمهٔ ایـــران در تمامت این نوشته به مفهوم وسیع وقدیم ان میباشد) دران تجلـــی یافته است وبیانگر صمیمیت و باورو اعتقاد راستین وخلل ناپذیر سرایندهٔ آن نسبت به میهن و مردمش میباشد . با توجه به همین ویژه گی و محتوای انسانی وملی آنست که "هانری ماسه " مستشرق معروف صادقانـــــه میگوید : " هیچ اثری به اندازهٔ شاهنامهٔ فردوسی نمایندهٔ روح ایران نیست . محبت فردوسی به همه اجزای ایرانزمین نجیب ترین و خالصترین صورت وطنپرستی است . "

و " برتلس " نیز با چنین یادی فردوسی و شاهنامه را گرامی میدارد :

" گنجینه های بدایع فردوسی بقدری بزرگ ومتنوع است که هرگـــز نمیتوان در ضمن یك خطابه از تمام آنها سخن راند ... فردوســـی شاهنامه را با خون دل نوشت و با این قیمت خریدار محبت و احتـــرام ملت ایران نسبت به خود گردید و ... بهترین در نایاب را بـــه گنجینهٔ ادبیات جهانی افزود . "

کشور ما از وارثین برحق زبان وادب فارسی دری و برخاستگاه وپرورشگاه ان میباشد . شاهنامه ـ حماسهٔ بی بدیل وشاهکار ادبیات

جهان نیز در همین مرزوبوم و به نیروی نبوغ هنری وذهن وقاد واندیشه تابناک فردوسی طوسی شاعر خراسانی پا به عرصهٔ هستی گذاشت . نه تنها زادگاه بلکه جولانگاه بیشترینهٔ شاهان وقهرمانان این حماسه ملی وتاریخی بخشهایی از همین کشور ، یعنی بلخ ، تخار ، سمنگان ، کابل ، غزنه ، بست ، زابل ، نیمروز ، هرات ومجاری هلمند بیا... عرصهٔ اکثر رویدادها ، بزم آرایی ها و رزم آزمایی های ان نیز همین مناطق است.

ازانجایی که این "کتاب انسانی" ، این "حماسهٔ بشر پوینده" و شاهکار ارجناک ادبیات جهانی از مواریث درخورشان وپرافتخار فارسی زبانان جهان به ویژه خراسانزمین به شمار میرود ، هیچگاه از محراق توجه هم میهنان ما به دور نمانده است. شاعران بعد از فردوسی پیوسته با ستایش ونیکی ازان یاد کرده و نسخه برداران وتذهیب کاران با ... رنج توانفرسا وتهیهٔ نسخه های منقح و مهذب ارادت وعشق شا... نسبت به این اثر ماندگار ابراز داشته اند و دنباله روانی هم با سرایش جنگنامه ها و شاهنامه ها مانند جنگنامهٔ غلامی کوهستانی ، اکبرنامهٔ حمید کشمیری و شاهنامهٔ چترال وجزاینها فردوسی وشاهنامهٔ اورا گرامی داشته اند . بهترین ممثل احترام ودلبستگی وپیوند روحی مردمان این سرزمین به فردوسی وشاهنامه برپاداشتن محافل و پیوزهٔ شاهنامه خوانی است که از دیرباز به شیوه وسبک به خصوصی در میهن

و

مردم رایج بوده و هم اکنون نیز در برخی از مناطق زنده و پابرجاست.

تحقیق و پژوهش درباره فردوسی و ابعاد وجنبه های متعدد و متنوع شاهنامه اعم از اسطوره ، افسانه ، تاریخ ، جغرافیه ، پند ، حکمت اخلاق ، فلسفه ، هنر ، زبان و بیان ان کاریست ناکرانمند و مستلزم ژرف اندیشی و تامل دقیق علمی ، که توجه مجامع علمی جهان را به خود معطوف داشته است. درین عرصه نیز دانشمندان و محققان وطن ما خاموش و بی تفاوت نمانده اند ، بلکه با تالیف ، ترجمه و چاپ و نشر کتابهای مستقل منجمله " افغانستان در شاهنامه " ، " چهارمقاله بر فردوسی وشاهنامه " ، " ویژه گیهای داستانی شاهنامه " و " از فردوسی بیاموزیم " و هم نکارش مقاله های پژوهشی فراوان نه تنها ارزش شاهنامه را تاکید کرده ، بلکه پهلوهای گوناگون آن را مورد بررسی علمی قرار داده اند . هرچند این کارها به هیچوجه بسنده وکافی نیست ولی بدون تردید میتوان از انها به حیث ممثل و مظهر ارادت خامه داران و فرهنگیان کشور به زبان وادب پرفنای شان وبالخاصه شاهنامه این شاهکار فنا ناپذیر ادبیات فارسی دری ممثل ادبیات جهان یاد کرد .

هزار واند سال پیش سرایش شاهنامه به فرجام امد وهزار سال پیش از امروز فردوسی بزرگ دیده از جهان فروبست. در درازای این مدت سلاله ها و قدرتمندانی بوده اند که قدرت تکیه زدند و شاعرانو

سخنسرایان فراوانی لب به نوا گشودند ، ولی نه قدرت آن دسته و نه نوای این گروه توانست با هلابت (؟) هیبت سلطنت فردوسی بر قلمرو شعر و ادب و آهنگ دلنشین نوای او بر اعماق روان انسانی همسری کند . زیرا سلطنت او بر قلمرو شعر دارای پشتوانهٔ مردمی و نوای او در لابلای داستانهای شاهنامه مسرود پیروزی حق بر باطل و ترنم چیره گی داد بر بیداد است .

سپاس بر " یونسکو " این موسسه علمی و فرهنگی بین المللی که سال روان را به نام نامی شاعر گزیدهٔ مشرقزمین و فرزند خراسان فردوسی بزرگ تخصیص داد و با مساعدتهای مادی و علمی جنبش و تلاش ویژه یی را به خاطر شناخت هرچه بهتر فردوسی و شاهنامه در مجامع و محافل علمی جهان به راه انداخت .

کشور ما که بمثابهٔ وارث و پاسدار عمدهٔ زبان و ادب فارسی دری و فرهنگ خراسانی ، فردوسی را به حیث " یکی از پیامبران سه گانهٔ قلمرو شعر فارسی " و شاهنامه را همچون وثیقهٔ هویت ملی خویش ارج و بها میدهد ، پیشتر و رساتر از دیگران فراخوان یونسکو را لبیک گفته و تدویر محفل علمی بین المللی را به خاطر یاد بود از هزارمین سال درگذشت این حماسه سرای بی همتا روی دست گرفت . کمیسیون ویژهٔ تدارک این برگزاری در کنار سایر تصامیم سودمند تجویز نمود که گزینه یی مشتمل بر هفت مقاله چاپ شده در نشرات پیشین کشور به انتخاب کمیسیون به این

تقریب به دست نشر سپرده شود و کار تهیه وتدوین آن را بر عهده نگارنده این سطور گذاشت .

به پیروی از هدایت کمیسیون و به خاطر سهمگیری در جشن یادبود پرمیننت فرهنگی پس از به دست آوردن منابع و مدارک چگونگی کار طبع و چاپ آنها مطمح نظر قرار داده شد . با توجه به کوتاهی فرصت وویژگیهای شمار از مقاله ها که در چاپ نخستین نیز مطرح بوده است چاپ این گزینه به صورت حروفی نامیسر دیده شد و تصمیم ان قرار گرفت که به سرای سهولت وتسریع کار مجموعه به گونه آفست طبع شود .

متن مقالات با دقت به خوانش آمد و نادرستی ها وافتادگیهای طباعتی حتی المقدور اصلاح شد . هرچند از لحاظ محتوا وبیان در پاره یی از موارد تامل مورد دارد وجای سخن گفت باقیست مثلاً در نخستین صفحه مقاله " کهن ترین نسخه دستیاب شده از شاهنامه " جمله " این نسخه اولین شاهنامه یی است که قبل از هجوم چنگیز به خراسان کتابت شده است " ناپذیرفتنی وتامل انگیز به نظر میاید زیرا از موجودیت نسخه های این اثر قبل از سال ٦١٤ که یقینا موجود بوده ولی بنابر عواملی از میان رفته اند صریحا انکار میشود . ویا در مقاله " کشف شاهنامه قبل از دوره مغول ... " میتوان احتمال داد که هرگاه این بیت مندرج درصفحه ۱۱ مقاله (صفحه ۲۵ مجموعه حاضر) را :

یکی نامور بود مسافرو نام به گیتی رسیده زنیکی به کام

به صورت :

یکی نامور بود با فسرو نسام به گیتی رسیده به نیکی به کسام

بنویسیم وبخوانیم رسایی معنا، سلامت وزن و ثقت متن را به بار خواهد آورد و

پرسش چگونگی پیدایش چهرهٔ ناشناخته یی به نام "مافسرو" را از میان

برخواهد داشت.

همچنان اگر بیت شماره هشت صفحهٔ ۳۰ همین مقاله (صفحه ۱۶۶ -

مجموعهٔ حاضر) را که گویا در متن نسخهٔ اصلی چنین درج است :

وگر سر به سر بوذی از بهر بتام شدی قصه ناچیز گفتار خام

ونویسندهٔ دانشمند مقاله احتمال داده اند که باید به جای "از بهر بتام"

"از بهر نام" درستتر باشد با توجه به ابیات بالا و پایان وسیان بدنس

به ویژه کاربرد واژهٔ "خام" در بیت پیشین چنین بخوانیم :

وگر سر به سر بوذی از بهر نام شدی قصه ناچیز گفتار خام

ممکن است به اصالت متن و درستی معنی دست یابیم.

ولی از اینکه هدف اصلی در مرحلهٔ کنونی به دست دادن نمونه هایی

از کار و کوشش علمی - پژوهشی هم میهنان ما در ارتباط به شاهنامه و

فردوسی است به بررسی انتقادی این پژوهشها، بدون هیچ توضیح و

تصرف به ارائهٔ اصل مقاله ها بسنده میکنیم.

آخرین مطلب قابل یاد اینکه در تقدم و تاخر مقاله ها در این مجموعه ،

که به جهت نمونه یی از تلاشهای پژوهشگران کشورما در رابطه به شناخت فردوسی وشاهنامه ، ارمغان حلقه های فرهنگی میگردد تنها وتنها قدامت نشرانها مورد نظر بوده است نه کدام معیار دیگر و حفظ شماره های اختصاصی صفحات مقاله " کشف شاهنامه قبل از دوره مغل .... " درکنار شماره مسلسل صفحات این مجموعه ، به خاطر مراجعات وتوضیحاتی است که در مقاله بعدی " بازهم پیرامون مقدمه کهنترین نسخه شاهنامه " با اتکا براین شماره ها ارائه گردیده است. به امید انکه این گزینه پژوهنده یی را به کار اید وگرهی را بکشاید .

معاون سرمحقق حسین فرمند



شاهنامه ها و مقایسه میان بعضی پهلوانان آن و اوستا ★

شاغلی احمد علیخان کهزاد

از روزیکه در شق تتبعات تاریخی اصول " مقایسه " در لغـات و ضرب الامثال وقصص وداستانها وغیره به میان امده امروز تقریبا همـه مدققین به این عقیده هستند که تمام داستانهای شاهنامه هـا و گرشاسپنامه ها و سیرالملوك ها با فروعات ان سام نامه ، بهرام نامـه ، رستم نامه وغیره ودیگر کتب نظم ونثری که در دوره های اسلامی از یـن مطالب بحث میکند وقصص ها با راته وراما یانا و مآخذ مختلف سانسکریـت وداستانهایی که پشتهای اوستا را فرا گرفته و تمام قصصی که به زبـان پهلوی ارساسی " اشکانی " و ساسانی تحریر بود و جز نمونه اندکی ازان به دست نرسیده مانسانه ها وقصه هایی که در میان سایر شعب و شاخه ها وامواج قبایل هندو آریایی باقی مانده همه از یك سرچشمـه آب خورده وهسته اولی تمام انها یك چیز بوده و مبدأ همه آنهـا را

★ نشرشده در " کابل کالنیو " ، سال ۱۳۲۲ ، ص ۱۳۹ ـ ۱٤٦ .

باید در مراتب اولی زندگانی قبل التاریخ ملل هند واروپایی تجسس نمود ۰

البته مقایسه داستهانها میان شاخه های مهاجرین هند واروپایی از خود نسبتی دارد وتشابه داستانها واسمای پهلوانان انها میان دو شاخهی که به تفاریق مختلف زمان از هم جدا و به نقاط دورافتاده ئی ازهم واقع شده اند کمتر از شاخه هائی است که زمان حرکت ونقطه تقرر انها بهم نزدیك است ۰ تصریح این مطلب طوریکه باید شرح و بسط زیاد واقلا " مطالعه سرسری در داستانهای تمام اقوام هند واروپایی به کار دارد که انهم به اصول مقایسه خودش تازه شاخه تتبعات و معرفت جداگانه گشته و پیش ازینکه ما از مقایسه داستانهای اقوام هند واروپایی یا ملل مختلف اریایی صحبت کنیم اگر بتوانیم داستانهای کشور خود راهم کم کم برای مقایسه باقصه های سایر ملل ترتیب وآماده کنیم کار فوق العاده بزرگی کرده خواهیم بود ۰

گذشته ازین همه دعاوی بزرگ تنها مقایسهٔ داستانهای شعب مختلف کتلهٔ اریایی باختری که از حوزهٔ اکسوس وباختر به نقاط مختلف اریانا وازینجا به خاك های مجاور هند وفارس پراگنده شده اند کاریست خیلی مشکل و مطالعات مخصوص وطولانی در عنعنات باستانی ادبی وتاریخی وحماسی و داستان ها وافسانه های سه کشور آریانا وهند وفارس به کار دارد ۰

ازین مرحله هم اگر بگذریم میرسیم به کشور خود وازینجا تمهیدی میبرداریم که آهسته آهسته دامنهٔ ان به مرام این مقاله منتهی خواهد شد ۰ کشوری که

در تاریخ معاصر به نام " افغانستان " و در قرون وسطی به اسم " خراسان " و در دوره های قرون قدیمه به نام " آریانا " یاد شده سرزمینی استهورا از ضمنه وخاطره وداستان و بدون کزاف میتوان ان را یکی از کانون های بزرگ داستانهای حماسی جهان خواند . و طوریکه از خلال مطالعات این داستان ها برمی آید این راهم به جرئت میتوان گفت که این سرزمین کانون داستانهای حماسی مخصوص اریایی بود .

پیشتر گفتیم که اقوام هندواریایی همه بلااستثنا از خود قصه ها و افسانه ها دارند که اگر همه ان یکایک مطالعه وبهم مقایسه شود عواملی به دست می اید که منشاء انرا در مراتب مختلف زندگانی مشترک وغیر مشترک قبل التاریخ انها سراغ باید نمود . عجالتا این کار از عهده ما ساخته نیست وبدون شبهه نظر به عدم تدوین وجمع آوری داستانهای هیچ یک ازاقوام مذکور به صورت مجرد زمینه برای انجام این کار طور دلخواه هنوز فراهم نشده ولی با مدارک بزرگ ومعتبری که کتله اریایی باختری در دست دارد مانند کتب ویدی و اوپانیشاد ومهابهاراته و راماینه واوستا و کتب پهلوی اعم از کتب عصر اشکانی وساسانی مثل " درخت آسوریک " و " یاتکار زریران " (یادکارهای زریر برادر ویشتاسپ) و " خوتای نامک " یا خدای نامه و شاهنامه های منثور ومنظوم وسیرالملوکها وگرشاسپ نامه ها وکشتاسپنامه ها وغیره واضح معلوم میشود که افغانستان امروز و خراسان دیروز وآریانای کهن چه رول ومرکزیت بزرگی در پرورش

عنعنات و داستانهای حماسی ورزمی کتلهٔ اریائی باختری بازی کرده است و خاک و باشندگان قدیم کشورما چطور و به چه اندازه درین همه داستانها حل و مزج است .

همانطورکه منشاء قصص وافسانه های عموم اقوام هندواروپایی را در مراتب اولی حیات دورهٔ قبل التاریخ آنها در نقطهٔ معینی سراغ باید نمود روبهمرفته داستانهای حماسی کتله اریایی باختری هم از خود مهداولیه ـ یی دارد که عبارت از اریانای قدیم وخراسان قرون وسطی وافغانستان حاضره است . خاک افغانستان در دورهٔ قبل التاریخ زمانیکه کتلهٔ اریایی باختر هنوز بمهاجرت آغاز نکرده بود کانون یک سلسله عنعنات ویک دسته داستانهای مشخصی بود که انعکاس آن جسته جسته از خلال متن سرود ویدی ، مهابارته ، اوستا ، بنداهش ، یاتکارزریران (یادگارهای زریر) خوتای نامك (خدای نامه) شاهنامه های منثور ابوالموید بلخی ، ابوعلی بلخی ، مسعودی مروزی و دقیقی بلخی ، و سیرالملوك بهرام هروی زردشتی و سیرالملوك محمدبن جهم برمکی[1] و کرشاسپنامه اسدی طوسی ودیگر کتبی که ازینها ترجمه واقتباس وپیروی نموده اند معلوم میشود واشکارا میگردد که ازقدیم ترین زمان باستان که خاطره ها تثبیت توانسته خاکهای افغانستان صحنهٔ این داستانها بوده وپهلوانان این داستانها همه از خاك افغانستان قدیم سربلند کرده اند واز روزگار باستان باینطرف

(۱) صفحه ۷۶ جلد پنجم گلهای رنگارنگ مقالهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی نگارش سعید نفیسی .

انانیکه این همهقصص وافسانه های حماسی را به ما نقل داده اند عموماً " اریائی یا خراسانی یا افغانستانی بودند .

عجالتا ما از مبداء این همه داستانها درزندگانی قبل التاریخ اقوام اریایی کشور خود چیزی گفته نمیتوانیم ولی اینقدر میدانیم که پیش از عصر مهاجرت و جدایی مهاجرین هندی وفارسی از باختر قسمتی ازداستان ها به میان امده بود و بهمین اساس میشود بسیاری از قصه ها و پهلوانان داستانهای ویدی واوستایی را بهم مقایسه کرد ٠در مورد شخصیت های شاهی اریایی باختری این کار را حتی المقدور نموده ودر موارد مختلف ن رانشر کرده ام ولی مقایسه تمام پهلوانان ویدی واوستایی کاریاست جداگانه و مقالات علیحده میخواهد .

پس اریاهای کتله باختری پیش ازینکه ازهم جدا شوند درصفحات شمال هندوکش و در حوزه وسیع وحاصلخیز رودخانه بزرگ اکسوس داستان هایی داشتند کهقسمتی ازان با سرود های اولیه و مجهول اریایی که مخصوص مدرسه " بلهیکا " یا " بخدی " بود ازبین رفته وقسمت دیگر ان که مبداء اولی داستانهای کتله اریایی باختری و بعض عوامل قدیم ترهم در ان میباشد با مجموعه " ریگ وید " کهقدیم ترین یادگار عصر ویدی و محصول سرزمین بین کاپیسا و پنجاب میباشد بدست ما رسیده است . به این ترتیب میتوان گفت که اریاهای کتله باختری در دوره حیات قبل - التاریخ درصفحات شمال هندوکش در بخدی وکناره های مجرای اکسوس

داستانهای داشتند که مبدأ تمام قصه های ایشان بدان منتهی میشود .

این داستانها چندین هزار سال که تعیین آنهم به صورت یقین ممکن نیست بصورت شفاهی از یکی به دیگری منتقل میشد وبه این ترتیب در میان اریاهای کتلهٔ باختری کم وبیش انتشار یافته بود ولی چون بقید تحریر نیامده بود انقدرها شکل مشخص ومعینی بخود نگرفت تا اینکه عصر ویدی با مهاجرت های پارهٔ قبایل بطرف جنوب و غرب به پایان رسید و دورهٔ اوستایی در کشورما اغاز شد وبار اول یکقسمت از داستانهای اعصار قبل التاریخ اریایی با اوستا ومخصوصا با یشتهای ان بقید تحریر درامد .

امروز برای احیای داستانهای حماسی ورزمی سرزمین کشورما روز بزرگ بود وازین روز به بعد به زبان ودیانت وآئین کشور هرچه بود وهرچه شد داستانها بشکل ونحوی دوام کرد که به اساس موجود یت ان رخنهٔ وارد نگردید وبدون شبهه وترد ید میتوان گفت که منشاء تمام قصص و روایات داستانی زمانه های بعد یعنی ماخذ تمام کتب وادبیات پهلوی ارساسی وساسانی و عربی ودری وغیره همان متون اوستا است .

چرا قصص پادشاهان ودودمان های سلطنتی اریایی باختری ونام های پهلوانان کشوردا خل کتاب مذ هبی اوستا گرد ید ؟ این یك موضوعی است جداگانه وعلت ان را اگرچه تا یك اندازه در مقالهٔ ممدوحین شاهنامه ها یا شاهان اولیهٔ اریانا در سالنامه ۱۳۲۱ شرح داده ام بازهم شرح وبسط بهتر میخواهد که از موضوع این مقاله خارج است .

قرار اذعان عمومی مدققین چنین معلوم میشود که اوستا بحکم ویشتاسپ پادشاه دودمان اسپه بلخ بقید تحریر درامد . معلوم نیست که کدام رسم الخط در تحریر این کتاب بکار رفته و روی چه آنرا نوشتند . نمیدانم طبری به کدام سند میگوید که اوستا را روی پوست گاو تحریر کردند . انچه معمولا از طرف همگان گوشزد میشود این است که اوستا به حکم ویشتاسپ یا گشتاسپ بقید تحریر درامده است. بهرحال انچه مسلم است این است که حیین ورود اسکندر در شرق نسخه های تحریری اوستا در اتشکده ها یا اقلا یکی دونسخه ان وجود داشت. قراریکه میگویند اسکندر در امحای این کتاب تا یك اندازه کوشید ولی بکلی انرا از بین برده نتوانست چنانچه در دورهٔ زمامداری شاهان مستقل یونان و باختری وحتی در تمام دورهٔ کوشانی ائین اوستایی از بین نرفت و مسکوکات شاهد این مطلب است. البته درین شبهه یی نیست که بعد از قرن دوم ق.م. که ائین بودایی درکشورما راه یافت پهلوی دین اوستایی کیش رقیبی هم پیدا شد وهمین رقیب اهسته اهسته وبصورت غیر محسوس فوقیت حاصل کرد ودر مناصفهٔ شرقی اریانا مقام اول را احراز نمود . بهمین مناسبت کمی بعد ازتشکیل دولت مستقل یونان وباختری ودرعصر پارتی اهسته اهسته مرکز ثقل کیش اوستایی از افغانستان شرقی به افغانستان غربی واز انجا درحصهٔ جنوب غربی مملکت یعنی حوزهٔ هیرمند وهامون سیستان منتقل شده ودرخراسان غربی لنگر افگند واز همین جهت در راه جمع اوری

پارچه های قدیم اوستای باختری بیشتر پارت ها وباز ساسانیها فعال دیده میشوند • بهرحال طوریکه گفتیم اوستا بکلی ازبین نرفت البته پراگندگیهای زیادی دران پیش شد وبسیار قسمتها یش مفقود گردید ولی ناپدید نشد تا اینکه درعصرپارتی بار اول " ولگش " یا ولخش اول که معاصر " نرون " امپراطور روم سلطنت داشت درربع سوم قرن اول مسیحی در راه جمع آوری پارچه های مختلف اوستا اقدام کرد وبعد موسس سلالهٔ ساسانی اردشیربابکان بتنسار بزرگترین عالم وقت را مامور جمع آوری حصص مختلف اوستا ساخت • همین قسم شاهپور اول پسراو (۲۴۱–۲۷۲م) درین راه صرف مساعی زیاد نمود • خلاصه اوستا دراثر این اقدامات بهرسم الخط پهلوی درامده وبهمین شکل وصورت باقی مانده است •

×× ×× ××

برای شرح مطالبی که عنوان این مقال قرار داده شده یعنی برای اینکه میان بعضی ازپهلوانان متذکرهٔ اوستا وشاهنامه مقایسه بعمل اید ازتفصیل پارهٔ مطالب دیگر که بصورت غیر مستقیم به مقصد ما ربط دارد ناگزیریم •

نظریهٔ یی که ازان طرفداری میکنیم این است که نه تنها بعضی پهلوانان شاهنامه با پهلوانان اوستا قابل مقایسه است بلکه هردو یک چیز است• به عبارت دیگر شاهنامه ها یا اینجا واضحتر بگوئیم شاهنامهٔ منظوم فردوسی قسمتی ازداستانها و پهلوانان خود را مرحله به مرحله وبالواسطه

ماخذ دیگر از اوستا گرفته است و چون میان شاهنامهٔ فردوسی قرن چهارم هجری و اوستای اولیهٔ باختری اقلاً " دوهزار سال فاصله است به بسیاره مسایلی متوجه میشویم که این خالیگاه بزرگ را با تسلسل خود پر میکند •

xx　　xx　　xx

یادگار زریران :

پیشتر متذکر شدیم که اسکندر با فتوحات خودنه کتاب اوستا را کاملا ازبین برده توانست ونبه این زردشتی را ناپدید کرد بلکه او ویونانی های باختری که دوصد سال بعد ازو در اریانا سلطنت کردند همه ادیان را احترام میکردند • بناءعلیه اوستا وائین اوستایی در زمان پادشاهان مستقل یونان وباختری اریانا و معاصرین انها پارتهادر اریانا وفارس وجود داشت وپارچه های مختلف اوستا درین عصرها ازبین نرفته بود • یکی از مراحل بسیار مهم که مرحلهٔ اولی که شاهنامه های منثور ومنظوم دری و اوستای قدیم باختری را بهم ارتباط میدهد واهمیت ان هم طوریکه شایدوباید گوشزد نشده است ادبیات وماخذ ادبی وتاریخی عصر پارتی است•

پارتها که موسس دودمان وسلطنت انها ارساس بلخی است باوجود اینکه تا اندازهٔ زیاد یونانی دوست معلوم میشوند درتشکیل دولت مقتدر وازاد ساختن خراسان غربی از سلطهٔ یونانی های شامی از حیات مفاخر ادبی وملی خراسان کوتاهی نکردند بلکه قدم های اول درین همه شعبات از طرف ایشان برداشته شد وهرچه از اوستای قدیم ودیگر کتب ادبی وملی وتاریخی

وفلسفی ارپانا بدست ایشان رسید، جمع‌کردند چنانچه قراریکه پیشتر متذکر شدیم مساعی ولخش اول در جمع‌آوری اوستا اولین اقدامی است که در این‌راه بعمل امده است • چون پارتها ازعصر بحران فتوحات اسکندر در شرق فاصلهٔ زیاد نداشتند درجمع‌اوری اثار قدیم وترجمهٔ انها به پهلوی عصر خویش خدمت شایانی کردند • متاسفانه ازین عصروازاقدامات مفید انها در نگارش وجمع‌وری اثار باستانی اثری باقی نمانده وحتی نتایج زحمات ولخش اول مبنی برجمع‌اوری پارچه‌های اوستا هم بصورت مثبت در دست نیست• همین‌قسم تا (۱۰-۱۵) سال قبل کسی ازاثار پهلوی ارساسی یاپارتی یا اشکانی سراغی نداشت ولی اهسته اهسته مدققین درمیان اثار پهلوی به تشخیص بعضی رسایل پهلوی ارساسی پی بردند ازانجمله یکی اثری است به نام درخت اسوریک Draxt-i-asurik این اثر رسالهٔ بوده بسیار کوچك مرکب از ۸۰۰ کلمه که ازان هم ۸۵ کلمه ان گم‌شده وسراسر به شعر ۱۲ حرکتی (سیلابی) بوده• موضوع این رساله مناظره ایست میان " نخل و بز " و هرکدام دلیل می‌ارد تا مفید بودن خود رابرای نوع بشر ثابت کند • اصلا این رساله تماما به شعر بوده اهسته اهسته در پهلوی عصر ساسانی بعضی قسمتها شکل نثر بخود گرفته است• از روی شکل کلمات قدیمی وجمله بندی‌ها وشیوهٔ نگارش بعضی از علما مانند بن ونیست فرانسوی به این عقیده‌اند که این اثر به شعر در عصر پارتی و به پهلوی ارساسی نوشته‌شده بود • موسیو بن‌ونیست نام اصلی این رساله را "درخت

اسوریك ویز " می نویسد . (۱)

اگرچه این رساله اولین اثری است که مدققین را به وجود فعالیتهای ادبی عصر پارتی رهنمونی میکند ولی از نقطهٔ نظر موضوع ازین بیشتر به این مقاله ارتباطی ندارد ، بنا علیه میرویم به تفصیل " یاتکار زریران " .

" یاتکار زریران " که صحیح تر بصورت " ایاتکار زریران " خوانده میشد وان را بصورت تحت اللفظ " یادگار زریر " و " خاطرات زریر " ترجمه میکنند رساله ایست تاریخی ورزمی وحماسی وفوق العاده مهم . این رساله شامل سه هزار کلما ست وموضوع ان جنگهای ویشتاسپه پادشاه باختر را بـــــا ارجاسپ شاه خیونی تورانی (۲) شرح میدهد ویکی از جنگنامه های بسیار

---

(۱) شماره ۲ سال ۱۹۳۰ جورنال ازیاتیك صفحهٔ ۱۹۳ـ۲۲۷ .
شماره ۲ سال ۱۹۳۲ جورنال ازیاتیك صفحه ۲٤٥
صفحه ۱۱۷ و۱۱۸ وبعد شماره دوم سال پنجم مجله مهر
صفحه ۱۱۹ ، مجموعهٔ فیلولوژی ایرانی تالیف ویست
Grundriss der iranichen Philologie

(۲) مقصد از " تورانی " همان " توریا " است که در اوستا ذکر شده واز روی عرق اریایی بودند . علت مجادله هایی که میان پادشاهان اسپه اریانا و روٴساو شاهان خیونی توریایی شروع شده بود بیشتر کیش و معتقدات بود نه اختلافات عرقی . صفت تورانی که بعدها جای (توریا) یا (توریایی) را گرفت با انتشار عناصر مغلی وتاتاری در غرب سرد ریا مفهوم نوی پیدا کرد وبیشتر به عناصر مغلی نسبت شد ولی استعمال ان در این مقاله ازین مفهوم مبری است .

قدیمی است که فعالیت پادشاه وپهلوانان رشید اریانا را در مقابل تزای
تورانی شرح میدهد بازهمین جهت " مستروست " در مجموعهٔ فیلولوژی
ایرانی صفحهٔ ۱۱۷ ۱۱۸۵ انرا شاهنامه " گشتاسب " و " شاهنامهٔ
پهلوی " یاد کرده این کتاب حماسی بنام " زریر " برادر خورد ویشتاسپ
پادشاه باختر موسوم شده . اسم اصلی برادر ویشتاسب " اسپه یاودا " (۱)
بوده و بواسطه شجاعت زیاد اوستا اورا بصفت " زایری واری " ،
" زری واری " یاد کرده که دارمستتر فرانسوی " زایری " یا " زری "
را کلمه (زر) میداند و (واری) یا (ویری) را (کمر) یا (کمربند)
تعبیر کرده و هردو کلمه را بصورت صفت " زرین کمر " ترجمه نموده است .
مطالعه صفت " زایری واری " برای ما مهم وقابل اهمیت است وتوجیه دیگری
برا ءان داریم که از روی ساختمان وشکل وتلفظ ومعنی بهشکل قدیم
اوستایی و مفهوم ان نزدیک تر است . در پشتو صفت " زره ور " موجود و
به مفهوم شجاع ودلاور مستعمل میباشد این صفت مرکب از دو جزء است
یکی (زره) یعنی (دل) ودیگر (ور) که ازادات نسبت است ودر اخر
بعض کلمات پیوند میشود مانند (کیده ور) یعنی (پرخور وشکم پرست)
وغیره . صفت اوستایی (زایری واری) هم مرکب از دو حصه است یکی
(زایری) که همان (زره) پشتو است زیرا ، قراریکه در فرهنگ نظام
صفحهٔ ۷۲ در باب مادهٔ (دل) شرح داده شده دل را در زبان

---

(۱) صفحه ٤٦ مقاله ویست West انگلیسی در مجموعهٔ فیلولوژی ایرانی .

اوستائی " زیرذه " Zaretha گویند و (واری) یا (ویــــری)
شاید صورت قدیمتر همان (ور) پشتو باشد که جزء ادات فاعلیت ونسبت
است ، بناء علیه (زایری واری) یا (زایری ویری) اوستائی همان
(زره ور) پشتو است . علاوه براینکه در ساختمان مرکبات وتلفظ ایـن
دو صفت مرکبه مشابهت تام موجوداست در زبان ملی مانند زبان اوستائی
کشورما این صفت مفهوم خارجی واصطلاحی پیدا کرده وبرای تعریــف
شجاعت پهلوانان استعمال شده است " زایری واری " پهلوان " زریور "
اوستائی برادر جوان ویشتاسپه پادشاه بلخ است ودرانتشار ائیـــن
اوستائی ومقابله با ارجاسپ تورانی شخصیت برجسته حاصل کـــرده و
" یاتکار زریران " صفحه از کارنامه های درخشان اوست که بهاسمـــش
تاحال باقی مانده است .

موسیو " بن ونیست " این رساله مهم را د رشماره دوم سال ۱۹۳۲ مجله
" ژورنال ازیاتیاه " مورد تدقیق قرارداده (۱) اگرچه یاتکارزریران و
" کارنامك اردشیر پاپکان " تنها دوکتاب رزمی است که ازعصر " ساسانی "
باقی مانده و " یاتکار " طوریکه دیده میشود به پهلوی ساسانی وقـرار
بعضی نظریه ها به قرن ۵ مسیحی نوشته شده ولی مدققین مانـنـــد
" درخت اسوریاه " درین اثر هم بقایای ادب پهلوی عصرپارتــــی

---

(۱) قبل ازاو گایگر جرمنی ان راترجمه کرده است. موسیو " پلیارو "
ایطالوی هم دراطراف ان تدقیق نموده .

(پهلوی افغانستان) را تشخیص داده اند بوجود چنین اثری ، ره
ارساس پی برده اند . موسیو " پلوارو " پهلوی شناس ایطالوی ملاحظه
میرساند که از نقطه نظر صرف و نحو ولغات قدیمه عوامل متعددی در ان است
که به قدامت ان حکم میکند . به اینا ساس درباره مطالب دیگر که ذکر ان
در اینجا بطوالت میکشد " بن ونیست " به اینجا میرسد که رساله
" یاتکار زریران " پهلوی ساسانی از روی یکنا م رساله ئی کا صلا به زبان
پهلوی پارتی (پهلوی افغانستان) بوده نوشته وتحریف شده .
یاتکار زریران به شعر است و اشعار ان هفت سیلابی میباشد " وست " شرح
میدهد کاین رساله را " میترو آپان کیخسرو " از روی نسخه پدر جد خود
" رستم میتروا پان " و او از روی نسخه " دینو پانه " نقل کرده . (۱)

یاتکار زریران از نقطه نظر داستانها ی رزمی مقام خیلی بلند و شامخ
دارد و بزرگترین حلقه ئیست که اساطیر رزمی پهلوی پارتی را یکطرف با منشاء
قدیم اوستا و طرف دیگر با اسطورها ی عربی ودری متصل ومربوط میسازد و
از همین جهت طوریکه دیده شد شایسته انست که انرا " شاهنامه گشتاسب "
یا " شاهنامه پهلوی " خواند وجنگ نامه " زریر " و حتی " زریرنامه "
نامید و چون یکی از علل بروز جنگ ها ی میان باختری ها وخیونی ها ی تورانی

---

(۱) صفحه ۱۱۷ و ۱۱۸ مجموعه فیلولوژی ایرانی
Grundriss der iranichen philologie

که این اثر تصویر میکند مطالب مذهبی است انرا جنگ نامه مذهبی هم تعبیر کرده اند . پس " یاتکار زریران " هم اگرچه به پهلوی ساسانی در دست است مانند رساله " درخت اسوریک ویز " ما را به وجود نسخه یی از یاتکار زریران در عصر پارتی رهبری میکند . بن ونیست در اخر مقاله یی که پیشتر اشاره کردیم به این نتیجه میرسد که این رساله پهلوی ارساسی نمونه یی از اشعار حماسی بوده که تا حال از وجودان خبر نداشتیم وحاصل ارتباط بین یشتهای اوستا و اشعار رزمی فارسی میباشد ونبوغ عصر ارساسی در تمام فعالیتهای تهذیبی عصر ساسانی رول مهمی بازی کرده است.

xx xx xx

اگرچه قدری از اصل مطلب دور شدیم ولی از تذکار مراتب فوق ناگزیر بودیم . حالا از روی دو نمونه فوق که بدست مدققین امده وشرح انها را بالا نوشتیم خوبتر فهمیده میشود که فعالیتهای عصر ارساسی. در زمینه ادب وتاریخ صاحب چه مقام مهم در راه ارتباط متن اوستا و ادبیات رزمی دری بود . مستند برنظریات " بن ونیست " و " پلیارو " و کایکر و جمعی دیگر از مدققین میتوان گفت که ادبیات دوره پارتی که متاسفانه نام ها و اثار شان ناپدید شده در احیای روایات و اساطیر وقصه های رزمی وبزمی عصر اوستایی باختر خدمات برگزیده کرده اند . داستانهای حماسی زریر وارد رخورد — ویشتاسپ پادشاه باختر وجنگ های او با خیونی های تورانی نمونه اهمیت

که امروز بدون شایبه وریب بوجود ان اطلاع حاصل کرده ایم وحتی این را هم گفته میتوانیم که " یاتکارزریران " متن بعض پشتهای مفقود اوستا رابدست رسها میگذارد واین بزرگترین وبرجسته‌ترین جمله ایست که به تنهایی روح این مقاله را تشکیل میدهد .

ناگفته نماند که قرار بعض نظریه ها دقیقی بلخی همین " یاتکارزریران " را ترجمه وبرشتهٔ نظم دری دراورده است . مربوط به این نظریه متذکر میشویم که بن‌ونیست هم درمقالهٔ خود راجع به " یاتکارزریران " بعضی فرد های دقیقی را با متن پهلوی این رساله مقایسه کرده است . ازاحتمال بعید نیست که دقیقی این کار رابصورت مستقیم از روی متن پهلوی نموده باشد این مسئله وشرح ان موضوع است جداگانه وانچه مربوط بهاین مقاله کمال اهمیت دارد این است که می بینیم یکی از شعرای بلخ در قرن چهارم هجری در منظومه های حماسی خود بکدام اندازه از یاتکار زریران استفاده نموده است وباز از پهلوی دیگر ثابت میشود که یادگار زریر حلقهٔ تسلسل بزرگ بین متن اوستا واشعار حماسی دری بود .

خواتای نامک

مآخذ پهلوی عصر ساسانی مرحلهٔ دیگریست که داستان های اوستایی را یک قدم دیگر به اوایل دورهٔ اسلامی یابهتر بگوئیم به عروج دورهٔ رزمی قرن سه وچهارم هجری نزدیک میسازد . بزبان دیگر بعد از اوستا ومتون

پهلوی ارساسی مخصوصا " یاتکار زریران " پهلوی عصر ساسانی سومین مرحله ایست که قصص رزمی اوستا را بالواسطه منابع عصر ارساسی که عموما ناپدید است بزبان عربی و دری ارتباط میدهد ، آثار پهلوی ساسانی نسبتا زیاد وکم وبیش اسم ونشان تقریبا صد کتاب مختلف معلوم شده که شرح ان اینجا خارج موضوع است . انچه به این مقاله تماس دارد تجسس ان قبیل کتبی است که تا اندازه ماخذ برای شاهنامه های منثور ومنظوم شده ، گفتیم که در زبان پهلوی عصر ساسانی کتابهای مختلف و متنوع زیاد نوشته شده بود علاوه بر اقدام جدی راجع به جمعاوری پارچه های اوستا وتجدید رساله " یاتکار زریران " و نگارش رمان افسانوی کارنامك اردشیر پاپکان در راه جمعاوری خاطرات شاهان وپهلوانان قدیمه وداستانهای رزمی اقدامات دیگری هم بعمل امده است .

موسیو " هانری ماسه " در مقدمه کتاب خویش " فردوسی " در اطراف ظهور شاهنامه فردوسی مطالعات مبسوطی نموده و از تتبعات او که بیشتر به مدارك افغانستان قدیم متکی میباشد ودر اینجا از مقدمه معروف " بایسنغری " ضمنا استفاده نموده معلوم میشود که شاهان ساسانی مخصوصا خسرو اول (۵۳۱–۵۷۵م) در قرن ٦ مسیحی در جمعاوری خاطرات شاهان سلف که دران جمله شاهان قدیم اوستایی هم شامل است صرف مساعی نموده . به همین وتیره شاهان ساسانی درجمع اوری واقعات سلسله خود هم کوشیده ماند

چنانچه قرار شهادت "آگاتیاس *Agathias*" مورخ یونانی قرن ۶ در عصر همین خسرو انوشیروان چنین کتبی در فارس وجود داشت در اخر دورهٔ ساسانی یزدگرد سوم (۶۳۲-۶۵۱م) هم به شوق جمع اوری خاطرات پادشاهان سلف افتاده وبه دهقانی موسوم به "دانشور" امر داده بود که واقعات شاهان سابق را جمع کند واو هم خاطرات سلاطین سابق وستایی باختری را گرداورده وشاید از وقایع تازه بعضی شاهان ساسانی را دران علاوه نموده باشد وهمین کتاب "خواتای نامك" یا (خدای نامه) میباشد. هانری ماسه می نویسد که کلمهٔ اولی اسم این کتاب "خواتای" از کلمهٔ خواتا *Hrvata* گرفته شده و (خواتا) در پهلوی "پادار وخدا" معنی دارد. پس نام کتاب "خدای نامه" بود. هانری ماسه با ذکر مفهوم پهلوی این اسم به این مطلب اشاره نکرده است که "خدا" در قرون اول هجری به معنی "پادشاه" هم استعمال می شد این مطلب را ازین جهت ذکر کردیم که هانری ماسه میگوید "خدای نامه" ترجمهٔ اسم پهلوی این اثر بود ودر قرون اسلامی به علت مفهوم مذهبی انرا به "شاهنامه" ترجمه کردند، یعنی عوض کلمهٔ (خدا)، (شاه) آوردند حالانکه این طور نبوده وترجمهٔ تحت اللفظ "خواتای نامك" یا "خوتای نامه" یا "خدای نامه" "شاهنامه" میشد. قزوینی این مطلب را شرح داده[۱] وانچه قابل دقت است این

(۱) پاورقی (۱) ص ۳ بیست مقاله طبع مطبعهٔ مجلس ۱۳۴۳ ش. تهران

است که باز این مفهوم مخصوص ولایات مختلف خراسان بوده و پادشاهان کابل وزابل، مرو وبخارا را " خدای " میگفتند (۱) و " شاهنامه " بدون مراعات کدام مفهوم مذهبی ترجمهٔ صحیح وتحت اللفظ " خواتای نامک " یا خدای نامه است.

این (خواتای نامك) یا خدای نامه یکی از کتب بسیار معروف پهلوی - ساسانی بود که متاسفانه متن ان در دست نیست واز ترجمهٔ عربی ان بعد تر حرف خواهیم زد . پس همان طوریکه " یاتکار زریران " نظریهٔ مارا در عصر پارتی وسعت بخشید ، خدای نامه مهمترین اثریست که از دورهٔ ساسانی ما را به اغاز دورهٔ اسلامی رسانیده وبه اثار عرب وفارسی پیوست میکند . دهقان دانشور جمع کننده ومصنف " خواتای نامك " حتما اثر خود را از روی ماخذ تحریری که دران جزواً اثاریکه در عصر خسرو انوشیروان جمع شده بود داخل میباشد وپارهٔ اثار دیگر تصنیف کرده است . " هانری ماسه " اظهار میدارد که " این اثر به اساس اسناد تحریری نوشته شده وامکان ندارد که از خاطره ها اینقدر جزئیات بدست اید " . بی مورد نیست درین موضوع علاوه نمائیم که دامنهٔ این اسناد تحریری غیر محدود وبه زمانهای قدیم کشانیده میشود ویك مرحلهٔ مشخص ان همان اسنادی است که خسرو اول جمع اوری نموده بود وحتما " یاتکار زریران " ورسالهها ی متفرق وشبیه ان در نگارش این اثر دخالت داشت . این " نامه " یا پارچهها ی

(۱) فردوسی : برون رفت مهراب کابل خدای
سوی خانهٔ زال زابل خدای

متعرو ان نه تنها تا زوال ساسانی بلکه در قرون اولیه هجری هم وجود داشت و بسا مآخذ عربی از ان اسپرده است تا اینکه " روزبه " نام یکی از مجوس های فارس که مسلمان شده و به اسم عبدالله ابن مقفع معروف گردید در حدود سنه ۱۴۲ هجری (قرن ۸ مسیحی) انرا از پهلوی به عربی ترجمه کرد وترجمه عربی ان اثر هم مفقود میباشد .

همین قسم علاوه بر " خوتای نامك " در پهلوی ساسانی کتب تاریخی و حماسی دیگر هم بوده که جز نام متاسفانه اثری از انها باقی نمانده . بعضی ازین کتب بصورت مستقیم از " خوتای نامه " دانشور استفاده کرده اند و برخی به ماخذ مجهول دیگر ارتباط دارد با این دلایل شبهه نیست که درزبان پهلوی مروج عصر ساسانی در خاك های فارس و خراسان اثر و کتب متعددی وجود داشت که چیزی بالواسطه اثار ساسانی و پارتی به اوستا میرسید وچیزی از مآخذ پهلوی ساسانی سرچشمه گرفته بود واین ها کم وبیش تا شیوع دین مقدس اسلام وقرون اول هجری وجود داشت و عده هم محصول قرنهای اول و دوم هجری است .

اززمان نشر دین مقدس اسلام بعد تا قرن چهارم هجری تمام جنبشهای ادبی وحماسی وملی وسیاسی منحصر به خراسان یعنی به ان سرزمینی است که از دوره های قبل التاریخ ویدی و اوستایی کانون داستانهای آریایی بوده و دانشمندان خراسانی چه زردشتی وچه مسلمان زبان پهلوی رامیدانستند و پارچه های متفرق رسایل تاریخی وکتب حماسی ورزمی منجمله نسخ کامل یا

پارچه های پراگنده " یاتکار زریران " و " خوتای نامک " حتی تا
قرن چهارم هجری در دست ایشان بود علاوه بر داستانهای ویدیا وستا
قصص رزمی اسلامی پهلوانان دوره های معاصر پارتی وساسانی یعنی
قصه های رزمی عصر کوشانی وهیاطله در اینجا متمرکز ودر خاطره های
دانشمندان محفوظ بود وشهرهای خراسان مانند نیشاپور وهرات و مرو و
بلخ وزرنج و بست و کابل وقندهار وتالقان یعنی همان اراضی که با
عنعنات ویدی و اوستایی حل ومزج بود مرکز خاطرات رزمی وصحنه پهلوانان
ان بشمار میرفت .

شاهنامه های منثور

اگرچه از سه قرن اول هجری آثار منثور حماسی در زبان دری در دست
نیست ولی با اثر قیمتدار پشتو " پته خزانه " که در اثر تجسسات شاغلی
عبدالحی حبیبی تازه کشف شده واضح میشود که در اوایل قرن دوم هجرت
آثار منظوم ومنثور در زبان پشتو در افغانستان وجود داشت مخصوصا —
قصیده حماسی امیر کرور که از قصاید غرای حماسی ورزمی پشتو است نشان
میدهد که روحیات حماسی در این وقت به منتهای قوت در کشور ما دیده میشد
وداستانهای رزمی ملی کمال اهمیت داشت . بهرحال مقصد در اینجا ست
که بواسطه نبودن آثار حماسی دری سه قرن اول هجرت را مخصوصا در
خراسان دوره خمود وجمود تصور نباید کرد بلکه برعکس آنرا باید یکی از

دوره های طغیان روحیات ملی دانست ، دراین سه قرن که خاک فارس بعض اینجا تحت اثر زبان عربی امده بود وزبان پهلوی از فارس وخراسان اینجا نرفته بود ، چه دانشمندان عرب وچه دانشمندانی کبه زبان دری صحبت میکردند همه این متوجه شده بودند که مآخذ پهلوی را به زبان عربی ترجمه کنند ویکی از اثار مهمی که دراین مقاله باان سروکار داریم همان ترجمه " خواتای نامک " است کعقراریکه گفتیم در حوالی ۱۴۲ به دست روزبه یا عبدالله ابن مقفع به عربی بنام " سیرالملوک الفرس " ترجمه گردید .

پیش از ابن مقفع کسان دیگری هم به ترجمه " خواتای نامک " پرداخته وبعد از ترجمه او هم سیرالملوک هایی بمیان امده است که چیزی جزواً به صورت مستقیم از خواتای نامک پهلوی ترجمه شده ، چیزی از روی ترجمه ابن مقفع استفاده کرده ، و چیزی هم از روی مدارک مجهول دیگر پهلوی ترجمه شده است واین وضعیت تا اوایل یا تا اواسط قرن چهارم هجری دوام داشت .

اعرابی که به ترجمه چنین اثار پرداخته اند مقصد شان تنها شناسایی به تاریخ وعرفو عادات اراضی مفتوحه بوده و بعض خراسانی ها هم غیرا خود شان این کار را برای انها انجام داده اند . یعنی ترجمه " خواتای نامک " و ظهور سیرالملوک ها نه بغرض تحریک روحیات قومی و ملی بلکه بغرض شناسایی ومعرفی واقعات باستانی بمیان امده است تا اینکه خراسانی ها خود شان وارد صحنه عمل شدند .

طوریکه بارها متذکر شدیم خراسان ، سرزمینی که مهد اصلی پرورش –

عنعنات ویدی را وستائی میباشد خراسانی که در دوره های قبل الاسلام ازادی و جنبش و استقلال خواهی ممیزهٔ ملی وفطری اینشمار میرفت در اوایل قرن دوم اسلام با نهضت ابومسلم بار دیگر سجیهٔ ارثی خود را نشان داد و دانشمندان وشعراء ان با تجدید داستانهای حماسی و خاطرات رزمی زمینه رابرای جنبشهای ملی وسیاسی اماده کردند . ویکعده شاهنامه ها ازطرف شعرای خراسانی مانند ابوالمؤید بلخی ، ابوعلی بلخی مسعودی مروزی ، دقیقی بلخی و شاهنامهٔ معروف ابومنصوری که مهمترین همه شاهنامه های منثوراست به میان امد .

ابوالمؤید بلخی که تاریخ تولد وزندگانی ووفات او واضح معلوم نیست یکی از شعرای عصر سامانی بود که در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری در بلخ میزیست . مشارالیه شاهنامهٔ نوشته منثور که به عنوان " شاهنامهٔ ابوالمؤید بلخی " در مقدمهٔ قابوسنامه و مقدمهٔ ترجمهٔ تاریخ طبری ذکرشده . (۱)

همین قسم ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر دیگر بلخ درین کاردست زده وشاهنامهٔ منثور تحریر نموده است و ابوریحان بیرونی در کتاب آثارالباقیهٔ خود یکدفعه ازاو وشاهنامهٔ او ذکر نموده (۲) وچنین معلوم میشود که مشارالیه ازسیرالملوک عبدالله ابن مقفع وسیرالملوک محمد بن الجهم برمکی استفاده نموده یعنی بالواسطه این دوترجمهٔ عربی از

---

(۱) صفحهٔ ۵ پیوست مقاله .
(۲) صفحهٔ ٦ پیوست مقاله .

خواتای نامك پهلوی مستفید شده است .

مسعودی مروزی معاصر همین زمان یعنی درحوالی وسط قرن چهارم هجری منظومه دارد حماسی که تاریخ ان را مقدم تر از ۳۰۵ هجری قرار میدهد [(۱)] وقرار تحقیقات مجلهٔ کاوه ومیرزا محمد خان قزوینی در بیست مقاله ثعالبی در کتاب غرراخبار ملوك الفرس دو مرتبه از منظومهٔ او نام برده اگرچه این منظومه بنام شاهنامه یاد نشده ولی مطالب ان کاملاً تاریخی وحماسی بود ومیتوان انرا اولین منظومهٔ حماسی ورزمی دری خواند .

ازین شاهنامه ها که بگذریم میرسیم به شاهنامهٔ منثور معروف ابومنصور عبدالرزاق که مهمترین شاهنامهٔ منثور بوده ودر سیر تاریخی مجموعه هـــای داستانهای حماسی وسلسلهٔ که شاهنامهٔ فردوسی را به اوستا وصل میکند میتوان انرا مانند " یاتکار زریران " و " خواتای نامك " و سیرالملوك الفرس حلقهٔ بسیار مهم خواند . زیرا " یاتکار زریران " یا نسخهٔ اصلی قدیم ان نمونهٔ پهلوی پارتی و " خواتای نامك " نمونهٔ پهلوی ساسانـــــی و سیرالملوك الفرس ترجمهٔ ابن مقفع نمونهٔ عربی وشاهنامهٔ منثور ابومنصوری نمونهٔ دری انست که متاسفانه خود این نسخه هم دردست نیست . جــز مقدمهٔ که بعقیدهٔ میرزا محمد خان قزوینی قدیمترین مقدمه های شاهنامــه است که تاحال در بعضی نسخهٔ قلمی شاهنامهٔ فردوسی جزواً محافظه شده است . چون این شاهنامه اخرین مجموعهٔ داستانها واساطیر رزمی وحماسی

---

(۱) صفحهٔ ۱۵ شمارهٔ ۱۰ سال اخیر کاوه .

است که فردوسی ازان استفاده یا عیناً اکثر قسمتها را ازان به شعر درآورده است دراطرافان قدری بیشتر توضیحات میدهیم :

مسئله ظهور شاهنامه منثور ابومنصوری وحتی موضوع دو سه شاهنامه دیگر ابوالموید بلخی وابوعلی بلخی ومسعودی مروزی وشاهنامه دقیقی هرکدام بجای خود مهم وقابل توجه است۰ این شاهنامه ها تقریباً همه در وسط قرن چهارم هجرت یعنی دراطراف سال ۳۵۰ هجری دور میزند واز روی مدارك هم انقدر بعدقت معلوماتی بعدست نمی اید که مراتب تقدم وتاخر انها واضح معلوم شود ۰ بعضی ها ازروی نظم مجموعه رزمی مسعودی مروزی را حق تقدم میدهند وبرخی ازروی نثر شاهنامه ابوالموید بلخی راقدیم تر میشمارند ۰ بهرحال انچه که مهم است اینست که این همه شاهنامه ها چطور بمیان امده است۰ راجع به شاهنامه ابومنصوری طوریکه پایان شرح خواهیم داد موضوع روشنتر است و معلوم میشود که کی آمر و کی مهتم وکیها مصنفین وجمع کننده این همه داستانها بودند ولی موضوع دیگرها مبهم وتاریك تر است۰ بعضی ها به این نظریه هستند که ابوالموید بلخی وشاید ابوعلی بلخی هم درجمله مصنفین شاهنامه ابومنصوری بودند ۰ ولی این نظریه انقدرها قوی نیست۰ انچه مسلم است این است که در دوره سامانی مذکوره تجدید خاطرات باستانی ونگارش شاهنامه ها درخراسان خیلی ها شدت پیدا کرد ومتفکرین وشعرای خراسانی درصدد برامده اند که عظمت دیرینه خاك وافتخارات و

نیروی رزمی اجداد وپدران خود را به انظار جلوه گر سازند . در وجود وتأثیر عمومی این جنبش شبههٔ نیست. مقصود ما از تعیین مآخذ ومنابعی است که شاهنامه نویسان قرن چهارم هجرت ازانها استفاده کرده اند .
معمولاً عقیده برینست که بعد از وسط قرن دوم هجری نسخهٔ پهلوی خواتای نامك ازبین رفته وجای انرا ترجمهٔ عربی ابن مقفع گرفته است. اگرچه این نسخه هم چندی بعد ناپدید شده معذالك مصنفین قرن چهار جزوا " ازین سیرالملوك و سیرالملوکهای دیگر استفاده کرده اند . گذشته ازین اگر باین مسئله دقت شود که حتی دقیقی " یادگار زریران ". را ازروی کدام نسخهٔ پهلوی به شعر دری در اورده است امکان استفاده از مآخذ پهلوی برای سایر شعرا ومصنفین قرن چهار هم پیدا میشود زیرا فراموش نشود که زبان پهلوی هنوز درمیان علما وشعرا و دانشمندان وطبقهٔ منور دهقـــان کشور و زردشتی ها معمول بود وتا قرن ۸ و ۹ مسیحی یعنی تقریبا مقـارن بقرن ۲و۳ هجری وبعدتر تصانیف زیادی درین زبان شده و اکثر کتـــب پهلوی محصول همین دو قرن است. پس از احتمال بعید نیست که ابـــو-المؤید بلخی و مسعودی مروزی وابوعلی بلخی مانند دقیقی ومانند کسانی که برای تصنیف شاهنامهٔ ابومنصوری ازنقاط مختلف خراسان مثل هـــرات و سیستان ومرو وطوس وغیره جمع شده بودند بصورت مستقیم ازپارچه هـای مختلف پهلوی ازقبیل پارچه های " خواتای نامك " و " سیرالملوك الفرس " ابن مقفع ودیگر سیرالملوکها مستفید شده اند . اگرچه قراریکه پایان شرح

میدهیم عقیدهٔ عمومی چنین است که فردوسی شاهنامهٔ ابومنصوری را به زبان شعر ترجمه کرده است ولی بازهم او و اسدی طوسی دراشعار خود بوجود " نامهٔ باستان " و " نامهٔ مهان " اشاره میکنند که حتماً غیر از شاهنامهٔ ابومنصوری است چنانچه گویند :

فردوسی :

یکی نامه بد ازگهٔ باستان — فراوان بد واندرون داستان
پراگنده در دست هر موبدی — ازاو بهره ای برده هر بخردی

اسدی طوسی :

زکردار گرشاسپ اندرجهان — یکی نامه بد یادگار از مهان
پراز دانش و پند آموزگار — هم ازرازچرخ وهم از روزگار
زفرهنگ ونیرنگ و داد وستم — زخوبی وزشتی وشادی وغم
زنخجیر و گردنفرازی و رزم — زمهردل و کینه سازی و بزم

این " نامهٔ باستان " و " نامهٔ مهان " که در دست هر موبدی پراگنده بود همان " خوتای نامک " است و مصنفین شاهنامهٔ ابومنصوری به شرحی که پایان می نویسیم غیراز ترجمهٔ عربیان و ترجمهٔ سایر کتب پهلوی به پارچه های پراگندهٔ پهلوی ان هم دست داشتند .

بیائیم به شاهنامهٔ ابومنصوری ومصنفین ان : این شاهنامه که مهمترین شاهنامه های پارسی میباشد درنیمهٔ اول قرن چهارم هجری به امر ابومنصور محمد عبدالرزاق در شهر طوس نوشته شده . ابومنصور

از طرف پادشاه سامانی امیر نصر بن احمد حاکم طوس بود و در زمان عبدالملک سامانی در ۳۴۹ هجری سپهسالار خراسان مقرر شد.[۱] مشارالیه به ابومنصور معمری یکی از مقربان خود امر داده بود تا تصنیف شاهنامه را به انجام رساند. شرح تصنیف این شاهنامه در مقدمه که در بعض نسخ خطی شاهنامهٔ فردوسی جزوا " باقی مانده و انرا قدیم ترین مقدمهٔ شاهنامه یا اصلاً مقدمهٔ شاهنامهٔ منثور ابومنصوری میدانند شرح یافته وتذکار گردیده که به امر ابومنصور عبدالرزاق دستهٔ از دانشمندان مانند " ماخ " پسر " خراسان " از هرات، یزدانداد پسر شاپور از سیستان و شاذان پسر برزین از طوس و ماهوی خورشید پسر بهرام از شهر شاپور برا تدوین شاهنامه احضار شدند. میگویند که "آزاد سرو" مقیم مرو یکی از خدام احمد بن سهل یکی از سرداران سامانی هم در جزو مولفین این شاهنامه بود[۲] ویکی از این اشخاص راکه شاذان برزین باشد خود فردوسی هم اسم میبرد.

(نگه کن که شاذان برزین چه گفت بدانگه کمبکشاد راز از نهفت)[۳]

فردوسی توجه ابومنصور عبدالرزاق سپهسالار خراسان را به موضوع تدوین شاهنامه وامر احضار دانشمندان فوق را چنین تصویر میکند:

---

(۱) صفحهٔ ۱۶ شمارهٔ ۷ سال دوم کاوه.
(۲) صفحهٔ ۱۵ شمارهٔ ۳ سال دوم کاوه (دورهٔ جدید)
(۳) نوتهٔ ۵ صفحهٔ ۱۴ شمارهٔ ۳ سال دوم کاوه.

یکی پهلوان بود دهقان نـژاد　　دلیر و بزرگ و خردمنـد و راد
پژوهندهٔ روزگار نخـسـت　　گذشته سخنها همه بازجـسـت
زهر کشوری موبدی سالخـورد　　بیاورد این نامه را گرد کـرد

پس واضح معلوم میشود که در نیمهٔ اول قرن چهارم هجری پارچه های متفـرق کتب قدیمه و رزمنامه ها که دران جمله معروفتر همه (خواتاینامـک) و (یاتکار زریران) باشد بهر نحوی که بوده در میان موبدان وطبقهٔ دانشمند دهقان خراسان وجود داشت. اینها چیزی مانند ابوالموید بلخی ،ابو- علی بلخی و مسعودی مروزی و دقیقی بلخی با اقدامات منفردانه شاهنامهها یا مجموعه های حماسی ورزمی بمیان اوردند وچیزی هم به امر سپهسالار وقت مجمعی تشکیل داده ودست جمع از روی اثار باستانی واز روی تراجم عربـی مآخذ مذکور وتالیفات مستقل دیگر وبالاخره خاطرات قدیمه ، شاهنامـهٔ منثور ابومنصوری را تالیف کردند که سنهٔ تالیفانرا قبل از ۳۵۲ هجـری مینویسند وفردوسی توسط یکی از رفقای خود نسخهٔ انرا بدست اورده وان را به شعر ترجمه کرده است وقسمت هایی هم طبیعی چه ازمآخذ دیگر و چه ازخاطرات معاصرین خود بدان افزوده است وبا این سیر تاریخی واضح می بینیم که چطور مآخذ فردوسی قدم به قدم و حلقه به حلقه با شاهنامـهٔ منثور ابومنصوری وسیرالملوك الفرس ابن مقفع و خواتاینامك و یاتکارزریران به متن اوستا پیوست میشود .

xx　　xx　　xx

اگرچه این مقدمه طولانی شد و از اصل موضوع یعنی مقایسهٔ بعضی از پهلوانان شاهنامه با وستا خیلی ها بیشتر شرح و بسط یافت لیکن اگر خوانندگان گرامی دقت فرمایند تا اندازهٔ زیاد معذور بودیم زیرا قراریکه پیشتر یکجا یاددهانی کردم نظریهٔ که اینجا ازان طرفداری میکنم این است که نه تنها قسمتی از پهلوانان شاهنامهٔ فردوسی با وستا قابل مقایسه است بلکه هردو یکچیز است ۰ برای اینکه مطالعات فوق ضروری بود تا معلوم شود که یا قسمت داستانهای رزمی شاهنامه و روایات حماسی اوستا یك چیز بوده و قدم بقدم وذریعهٔ اثار مشخص دیگر متن قسمتی از داستانهای حماسی اوستا بدست فردوسی رسیده است ۰ طبیعی در شاهنامهٔ فردوسی یکعده پهلوانانی است که در اوستا دیده نمیشود ، اینها پهلوانانی هستند که در فاصلهٔ دوهزار سال بین اوستا و شاهنامه درخاك اریانا و در اراضی مجاور هند وتوران بمیان امده اند و تعیین دورهٔ ظهور این نام های تازه کاریست بس دقیق و مشکل وتجسسات عمیق بکار دارد ۰ بناءً علیه ازین همه مسایل فرعی صرفنظر نموده مختصراً " بعضی از پهلوانانی را که در شاهنامه و اوستا اسم برده شده اند یاداوری میکنیم :

نوذر (نوتر)

نوذر پسر منوچهر در شاهنامهٔ فردوسی ذکر شده و فردوسی پند های راکه حین مرگ منوچهر به پسر خود میدهد شرح داده است.(۱)

(۱) صفحهٔ ۱۹۱ جلد اول شاهنامهٔ فردوسی تصحیح محمد رمضانی صاحب موسسهٔ خاور ۰ (۱) صفحه ۱٦۷ ج ۲ شاهنامه بصفحات بعد

اوستا در ابان یشت یا یشت پنجم جزو ۲۲ فقره (۹۸) نوذر و احفاد اورا بنام " نوتیریا Naotairyas ذکرمیکند .

تـوزا (طـوس)

یکی از پهلوانان رشید ی که در شاهنامه ومتن اوستا هردو جا ذکـر شده طوس یا (توزا) است کهبصورت اولی در شاهنامه وشکل دوم در اوستا دیده میشود . طوس حیث پهلوانان نامی کیخسرو در شاهنامه ذکر شده ، اوستا در ابان یشت فقره (۵۲) اورابحیث پهلوان وجنگجوی توانا صفت نموده ، در شاهنامه تشریح یافته که چطور کیخسرو او را به توران فرستاد عین این مطالب در فقره (۵٤) یشت مذکور دیده میشود ودراینجا چنین ثبت است (ای اناهیتا نظرلطفبمن داشته باش تا پسـر دلا ور " ویساکا " را درقصر " خشاتروسوکا " درقلعه بلند ومقدس "کنگـه " مغلوب کنم وتورانی ها را به تعداد پنجاها ، صدها و هزارها هزارها ، ملیون ها ، ملیونها ، وملیاردها بقتل رسانم) توزا پسر " نوتر " (نوذر) ونواسه " منوچیرا " (منوچهر) بود .

" زریـر " یا " زایـریـوَاری " یا " زری واری "

" زریر " برادر کوچك گشتاسب پادشاه اریانا در شاهنامه فردوسی ودقیقی ودر متن اوستا ذکر شده ویکی از پهلوانان بسیار معروف باختراست اوستا درابان یشت فقره ۱۱۲ و۱۱۳ ـ ازو از قربانی های او کنـار

رود خانهٔ " دیتیا " (امودریا) و جنگهای از با رؤسای خیونی تورانی مانند " پشوسینغا " و " هوماياکا " و ارجتاسپه یا ارجاسب و سرکوبی انها بدست " زریواری " ذکر میکند . اصل نام این پهلوان نامی " اسپه یاودا " بوده و " زریواری " صفتی است که اوستا به او داده و اورا پهلوان " زرین کمر " خوانده . مشارالیه در عصر اوستای ببعد ها انقدر شهرت داشت که رزم نامهٔ مخصوص بنام او به اسم " یاتکار زریران " در عصر پارتی وجود داشت . این رزم نامه که انرا شاهنامهٔ پهلوی هم میخوانند در پهلوی ساسانی موجود است . مدققین به این نظریه هستند که اوستا قسمتهای مفصلی نسبت به جنگهای او داشته که متاسفانه ازبین رفته و " یاتکار زریران " بعضی از ان قسمتهای مفقود را در دسترس ما میگذارد . زریر به اسم " زریادس " در عصر اسکندر هم معروف بوده و شاهد این قول نگارشات شارس‌مي‌تی‌لن (۱) میباشد که در قرن ۴ ق م . میزیست . بالاخره در اثر خیانت از دست یک نفر خیونی موسوم به " بیدرفش " کشته میشود و پسر او " بستویری " انتقام او را میگیرد (۲) بعضی ابیات فردوسی درین مورد میگوید : (۳)

کنون اندرامد میانتان زریر چوگرگ دژاگاه ودرنده شیر

پس انگه درآمد چوگرگ ژیان زریر سپهبد جهان پهلوان

---

(۱) Chars de mtyline (۲) پاورقی ۱۴۰ صفحهٔ ۳۹۳ جلد دوم زنداوستا ترجمه دارمستتر به فرانسوی .

(۳) جلد سوم شاهنامه صفحات ۲۱۳ و ۲۱۴ ببعد .

چو شیر اندر افتاد و چون پیل مست همی کشتشان و همیکرد پست

چو ارجاسپ دید ان چنان خیره شد کمروز سپهدش همی تیره شد

گرشاسپ ـ کرساسپه

یکی از پهلوانان نامی ومعروف اریانا گرشاسپ یا کرساسپه است.
شاهنامه او را بصورت اولی واوستا بصورت ثانی یاد کرده وانقدر شخصیت
او در داستانهای حماسی جلوه گری داشت که اسدی طوسی رزمنامه
مخصوص بنام گرشاسپ نامه ازان ساخته است وبعد از شاهنامهٔ فردوسی
کتاب او مهمترین رزمنامه هاست. اوستا در ابان یشت فقرهٔ ۳۷ از او
ذکر کرده ولی فهرست کارنامه های جنگی او مفصل تر در زمیاد یشت یا
یشت نوزدهم از فقرهٔ ۳۸ تا ٤٤ شرح یافته است و تفصیل ان خارج از حدود
این مقالهٔ مختصر است. دارمستتر در نوتهٔ ٤٨ صفحهٔ ۳۷٦ جلد دوم
زنداوستا (ترجمهٔ فرانسوی) اورا پهلوان داستان کابل میخوانند.
صحنهٔ کارنامه های جنگی او کابل و کندهارا و سیستان ودرهٔ پشین و
دریاچهٔ زره یا هامون بود. این هم ناگفته نماند که خود دارمستتر
قراریکه در پاورقی ۵۸ صفحهٔ ٦۲٦ ترجمهٔ زند اوستای خود شرح میدهد
کارنامه های جنگی کرساسپه را با مظاهر پهلوانی رستم مقایسه میکنند.

نستور ـ بستور ـ بستواری

یکی دیگر از پهلوانانی که اسمش بصورت مشترک در اوستا و شاهنامه

فردوسی امده نستور یا " بست واری " پسر زریر یا " زریواری " است
این پهلوان در اوستا در فروردین یشت فقرهٔ (۱۰۳) " بست واری "
ذکر شده و شاید مانند " زریواری " این کلمه هم نه اصل اسم بلکه
صفتی باشد که اوستا به او داده است. و مرکب از دو قسمت است
" بسته " و " واری " که معنی مرکب ان " کمربند بسته " یا " کمر بسته
میشود یعنی اوستا پدرش را به صفت "زرین کمر " و پسر را "کمربسته "
لقب داده است. شاهنامه پسر " زریر " را " نستور " [1] خوانده
ولی دارمستتر در نوتهٔ ۱۹۸ صفحهٔ ٥۳٤ ترجمهٔ زنداوستای خود
میگوید که " نستور " بجای " بستور " امده . مشارالیه بقصد انتقام
خون پدر با خیونی‌های تورانی داخل جنگ شده وقاتل پدر خویش
" بی‌درفش " را میکشد . چیز مهمی که ضمنا قابل تذکار است این است
که بانی شهر " بست " یاقلعهٔ بست همین " بست واری " یا
" بسته واری " پسر زریر برادرزادهٔ گشتاسپ بود واین مطلب در
" شاتروئیها " فقرهٔ ۳٦ نسخهٔ اوستا که به زبان پهلوی تحریر و از
سمرقند پیدا شده تحریر میباشد . دارمستتر هم در نوتهٔ فوق الذکر
خود بنای شهر " بست " را به او نسبت میدهد .

×× ×× ××

نظیر این قسم پهلوانان زیاد است که از روی نام ورولی که در رزمها

---

(۱) جلد سوم صفحهٔ ۲۲۰

وداستانها بازی کرده اند میان شاهنامهٔ فردوسی و اوستا مشترک اند مانند " سودابه " و (سوتاپك) ، ارنواز و (ارنواك) ، شهرناز و (سوین هاواك) ، کرزم و (کوارزم) ، گرسیواز و (کرسه وازده) و غیره و غیره . البته قراریکه خوانندگان گرامی ملتفت شده اند اسمای شاهان متذکرهٔ اوستا و شاهنامه را درین جا قصداً ذکر نکرده ام زیرا در سالنامهٔ پارسال این کار تا اندازهٔ بعمل امده وگرنه در اسمای شاهان ، متن اوستا وشاهنامه اختلافی ندارند . در اخر اعتراف دارم که حق موضوع با این تحقیقات سطحی ومختصر بصورت بسیار ناقص هم ادا نشده ونمیشود محض برای تعمیل امر واجرای وظیفه به این چند سطر پراگنده که ابداً نام تحقیق را نمیتوان بران گذاشت اکتفا شد .

دکتور سید مخدوم رهین

جنبه های غنایی
در ادبیات حماسی ما *

هیچ اثر حماسی درجهان نمی‌توان یافت که متأثر ازعناصر غنائی وغزلی نباشد . حماسه های مختلفی که ازادوار دیرین تانزدیک به زمان مادر زبان دری سروده شده نیز از ین قاعده بیرون نیست .درین میانه آثار حماسی هرچه ازاصالت حماسهٔ های ملی بدور می‌شود به همان اندازه جنبه های غنایی آن زیادت میپذیرد .درین مقال ازمآثر وعوالم غنایی درحماسه های اصیل ملی مانند شاهنامه فردوسی وگرشاسپ نامه اسدی سخن خواهیم راند .

داستان های عاشقانه شاهنامه وگرشاسپنامه آمیزه ای اندازبیان شکوه وجلال پهلوانی ، دلیری وشهامت وجوانمردی احساسات رقیق وصفای عشق وبه قول یکی ازصاحبنظران درین داستان ها «تناوری ودلاوری پهلوانان وزیبائی ولطافت زنان وعواطف رقت ودل وبازوي قوی بهم در می‌آمیزد واز میانه عظمت عشق به همان درجه از قوت آشکار می‌شود که طنطنه وشکوه پهلوانی ورزم آزمایی .»بیشتر داستان های عشقی شاهنامه به سود حماسه ملی تمام می‌شود وما از ین نظر داستان های عاشقانه این حماسه ملی وشاهکار جهانی رابدودسته تقسیم می‌ کنیم :

بخش اول شامل داستان هایی می‌شود که مستقیماً باحماسهٔ ملی رابطه قائم کرده است و نتایج آن بنحوی برای تحقق بخشیدن به آرمان های ملی ومردمی کمک می کند، مانند داستان زال سیمستانی ورودابه کابلی که منجر به ظهور بزرگترین قهرمان حماسی ما یعنی رستم زابلی می‌شود وداستان عشق بیژن و منیژه که ازیك سوي ستمگری وسنگدلی را آشکار می‌سازد واز دیگر سوی دریا بان ما جرا شیر مرد بزرگ زابلستان یعنی رستم را وارد معرکه می‌سازد وصحنه داستان را پهنهٔ تدبیر و پهلوانی وهنر نمائی اوی گرداند . عشق مالکه دختر طایر عرب که فتح حصار را برای شاپور آسان می‌سازد دلبستگی گلنار به اردشیر در حقیقت راه را برای دست یافتن اوبر سریر جهانبانی می گشاید

---

* نشرشده در مجلهٔ ادب ، ش ٤ ص٦ ــ ٢٨ و ش ٥و٦ (دریك شماره) ص٤٢ ــ ٥٣ ، س ١٣٥٢ .

داستان عشق تهمینه سمنگانی ورستم زابلی تولدسهراب را بار می آورد که بخش دیگری از داستان های پهلوانی واندوهناک وتر اژدی جانسوز است. میوه عشق وو صلت گشتاسپ و کتایون پهلوان بزرگی است چون اسفندیار که جهان را از زشتی وبیدادی شو یدودین بهی را ترویج می کند. عشق کاوس به سودابه ازعوامل رهایی بخش آن فرمانروای بدخوی و کج خلق است از بند هاماور ران. بر خوردگردآفرید دختر زیبا وباشهامت باسهراب که منجربه پیدایش عشقی ناپایدار در دل زود باور جوان گرم وسردناچشیده می شود، نمایشگر روح قهرمانانه وشجاعت درزنان مبارزه جوی ونبردآزما ست بحدی که پهلوان جوان فریب خورده اززورباز وی اودر شگفتی می ماندویا داستان عشق جم ودختر فرمانروای زابل درگرشاسپ نامه که ازنسل آنان به چند پشت پهلوان بزرگی چون گرشاسپ بدنیامی آید.

نوع دوم داستان هایی است که ارتباط مستقیم بااصل موضوع حماسه ندارد مانند داستان عشقبازی بهرام گور وامثال آن. این گونه داستان های عشقی از یکسو چاشنی دلنوازی در لابلای حوادث حماسی وتاریخی دارد وازجانبی نمایانگر روح رامش وشادمانی همگانی در زمان خاصی است.

داستان های عاشقانه یی که در شاهنامه وگرشاسپنامه مستقیما باموضوع حماسه مرتبط است و در فرجام به صورتی سود حماسی دارد ازین قرار است:

داستان عشق زال و رودابه.

داستان عشق رستم و تهمینه.

داستان عاشق شدن سودابه برسیاوش.

داستان عشق بیژن و منیژه.

داستان عشق مالکه دختر طایرعرب وشاپور.

داستان عشق گشتاسپ ودختر قیصر روم.

داستان عشق کنیزک اردوان با اردشیر.

داستان عشق جم ودختر فرمانروای زابل درگرشاسپنامه.

داستان عشق گرشاسپ ودخترقیصر روم درگرشاسپنامه.

داستان عشق سهراب وگرد آفرید.

داستان هایی از نوع دوم که ربط مستقیم باموضوع حماسه ندارد ازین قرار است:

داستان عشق شیرین وخسرو.

داستان عشق بهرام گور و دختران آسیابان.

داستان عشق بهرام و دختران برزین دهقان.

داستان عشق بهرام و دختر جواهر فروش.

ما از میانه همهٔ این هادو داستان را یکی از نوع اول و یکی از نوع دوم به عنوان نمونه بر می‌گزینیم.

داستان عشق زال و رودابه:

سام قهرمان سپه سالار آریانا و فرمانروای زابل در روزگار منوچهر بود. وی سالها در آرزوی داشتن فرزند انتظار می‌برد. سر انجام خداوند به او پسری بخشید که اندامی زیبا و سالم ولی موهای سفید داشت. سام از دیدن چنین فرزندی که در کودکی پیر می‌نمود رنجور شد و او را مایهٔ شرم و ننگ دانسته دستور داد که کودک نوزاد را به جایی دور بیفگنند.

زال به چنگ سیمرغ افتاد. سیمرغ او را به آشیانه‌اش در کوه البرز (واقع در بلخ) برد تا طعمه بچه هایش گردد. از قضا بچه های سیمرغ با او انس گرفتند و سیمرغ را نیز بر او شفقت آمد و او را در کنار فرزندان خود پرورد. سالها بعد از ین سام خوابی دید و از زنده بودن فرزند مطمئن و با بزرگان و بخردان روانهٔ البرز شد. سیمرغ زال را نزد پدرش آورد و یکی از پر های خود را به او داد تا هنگام ضرورت به آتش بیفگند و او را بیاری فرا خواند.

سام از دیدن زال و برز و بالای مردانهٔ او شادمان شد و یزدان را سپاس گفت و از فرزند پوزش خواست و پیمان کرد که همهٔ عمر کاری بر خلاف خشنودی او نکند.

زال به کسب هنر و اندوختن دانش پرداخت و دیری نگذشت که کمال یافت. روزی برای تفریح و تماشا با پهلوانان و نزدیکان خویش از زابل به سوی کابل براه افتاد. در کابلستان مردی بنام مهراب که از تخمهٔ ضحاک بود فرمان می‌راند. وی مردی کاردان و آگاه و پهلوان بود. مهراب در آن روز بدیدن زال آمد و با خود هدایای نفیس و گرانبها آورد و چون از آن جا برگشت زال که از خوشش آمده بود با مهتران و بزرگان زابل مهراب را ستودن گرفت و از شخصیت و برز و بالاش سر زبان تا بلی تعریف کرد. یکی از حاضران اظهار داشت، مهراب (که او را کابل خدا میگفتند) دختری دارد بنام رودابه که در خوبرویی و شیرین ادایی و خوش‌زبانی نظیر ندارد و چندان تعریف کرد که زال جوانی رودابه را ندیده بر او دل باخت.

از آن طرف چون مهراب به کابل برگشت زن زیبا و خردمندش سیندخت از وی پرسید که این فرزند سام با

موی های سپیدی که دارد چگونه مردی است؟ باشهروشهرداری خو گرفته یا هنوزد ربند آشیانهٔ سیمرغ است؟ مهراب مردانگی وزیبا رویی وشخصیت برازندهٔ زال راستود، رودابه دختر مهراب حاضر بود و چون وصف پورسام را ازپدر شنید خودرا دگرگون یافت .

ندیمکان وپرستاران وسیلهٔ دیدار زال ورودابه را فراهم کردند. درشب موعود زال به پای ایوان دختر مهراب کابلی آمد. رودابه گیسوان پیچان خود را با زکرد واز فراز ایوان فروهشت وصداز دکه دست از کمند زلف من بیاویز وفراز آی. زال از کار رودابه به شگفتی ماند. کمند از دست غلام گرفت وخود را بربام رسانید .زال ورودابه آن شب در محفل انس با هم پیمان کردند که از مهر هم نگسلند وتا جان دارند دوستدار هم باشند .

زال دربارهٔ عشق خود به رودابه با بزرگان ونام آوران زابلی رای زد . گفتند که باید نامه یی به سام نریمان نوشت وازو دستوری خواست.

سام از گرفتن نامهٔ زال رنجور شد، بیاد آورد که مهراب ازتخمهٔ ضحاک است ومنوچهر چنین وصلتی را نخواهد پذیرفت ،زیرا فرزندی که ازین جوان سرغ پرورده وآن دختر ضحاک نژاد بیاید چگونه خواهد بود ؟ بانگرانی اختر شناسان را فرا خواند وازآنان پرسید که درراز آسمان بنگرند وفرجام کاررا باز نمایند.

اختر شناسان با شادمانی پاسخ آوردند که زال ودختر مهراب کابلی باهم به شادی خواهند زیست وازان دو ، جهان پهلوانی بزرگ با پیکر پیل وار وپنجهٔ شیرهٔ پیدا خواهد آمد که همه خیر وخرمی خواهد آورد وریشهٔ بدسگالان را از روی زمین خواهد کند . سام شادمان شد وفرستادهٔ زال را به شادی باز گردانید ونامه امید بخش به زال نوشت وخود به نزد منوچهر برگشت.

زال خشنود گشت ونامهٔ پدر راتوسط زنی که بین اوودختر مرزبان کابل خبر می آورد و می برد به رودابه فرستاد . سیندخت مادر رودابه ازعشق دخترش به زال ونامهٔ سام آگاه شد و ماجرا را به مهراب حکایت کرد .مهراب بهخشم آمد ، نخست درصدد کشتن دخترش برآمد ولی سیندخت او را از ین کار باز داشت .مهراب نگران بود که اگر منوچهر ازماجرا آگاه شود شاید بخاطر تضادهایی که میان او ودودمان مهراب است خشمگین شده به کابل حمله کند.

ازآن جانب منوچهر ازقضیه آگاهی یافت واپراز نگرانی نمود که فرزندی که اززال و رودابه

بد نیا بیا بد شاید آیین ضحاک را تازه کند وجهان را به ویرانی بکشاند. پس سام را با سپاهی بسوج کرد وبه جنگ مهراب فرستاد.

این خبر به گوش زال رسید، سخت پیچان شد وخروشان به نزد پدر آمد که هرکه بخواهد با مرزبان کابل بجنگد نخست باید سر مرا ازتن جدا سازد:

همی گفت اگر اژدهای	بیاید که گیتی بسوزد به‌دم
چو کابلستان را بخواهد بسو	نخستین سرمن بباید درود

سام چارهٔ کار را دران دید که نامه‌ای به منوچهر بفرستد. این نامه را زال با خود برد. در نتیجه منوچهر بازدواج زال و رودابه موافقت کرد. زال زر با دلی شادمان نزد سام بر گشت و هردو تن با بزرگان زابلستان به کابل رفتند وعروسی زال ورودابه بطرز باشکوهی درکابل برگزار شد.

مدتی برین گذشت. رودابه بار دار شد واو را درد زایمان رنجه داشت. فریاد زد که آنچه درشکم دارم کودک نیست سنگ یا آهن است. پندارم که درین بارداری اجلم فرازآید:

همانا زمان آمد ستم فراز	وزین بار بردن نیابم جواز
توگویی به‌سنگستم آگنده پوست	وگر آهن است آنکه نیز اندروست

سرانجام سیمرغ بیاری شتافت و تجویز کرد که پهلوی رودابه را بشگافند و با عمل جراحی کودک را بیرون آورده برجای زخم پرسیمرغ را بمالند تا به‌حال اول برگردد. رودابه را با شراب مست کردند وپهلو یش را شگافته کودک را بیرون آوردند.

یکی بچه بد چون گوی شیرفش	به‌بالا بلند و بدیدار کش
شگفت اندرو مانده بد مرد وزن	که نشنید کس بچهٔ پیلتن

این کودک شیرفش بود که بزرگترین قهرمان شاهنامهٔ فردوسی جهان پهلوان رستم داستان گردید.

داستان عشق زال و رودابه پیوند عمیق با موضوع حماسهٔ ملی وقهرمانی دارد. شگفتی های بسیاری دست به دست هم می‌دهند تا قهرمانی چندان بزرگ وبا شکوه که در پهنای اساطیر بینظیر است چشم بدنیا می گشاید. باشندگان آریانا را دربرابر دشمنان ومهاجمان متجاوز یاری می کند. پشت وپناه ومحبوب مردم وخدمتگزار صدیق ووفادار آنان است. در برابر هر خطری سینهٔ خود راسپر می سازد. تااو زنده استشر وپلیدی ونابکاری را مجال کاری نیست. اوپهلوان

پهلوانان ومرد مر دان‌وشیر مردی است که مادر روزگار نظیر او رانديده است. پسنديده‌نيست که چنین شیر مردی مانند سا یر افراد از پدرومادر معمولی بدنيا بيايد .از ين روی است که پدراو جهان پهلوان دستان زال از کودکی بادیگران فرق دارد سیمرغ او را می پرورد ، در آشیانهٔ این پرندهٔ نیرومند اساطیری بزرگ می شود ،ما درش از دودهٔ ضحاك است ، همان مردی که اهریمن او را بفریفت وبرشانه ها یش دو مار خطرناك رو یاند .این دختر شخصا هم خارق العادگی دارد.گیسوانش‌را می گشا يد واز ایوان پدر فروهی افکند تا معشوق‌بدان چنگ زند وخود را بر فراز کاخ رساند .هنگا می که رستم درشکم ما در بسرمی برد غیر از کودکان عادی بود .مادرش آسانی نمی توانست اورا حمل کند. بدنیا آمدنش از طریق شکافتن پهلوی مادرش گویا فوری سیمرغ در ین امردلیل دیگری بر فوق‌العاده‌بودن وغیرعادی بودن ولادت او ست .پدرش اهل نیمروز است وما در از کابل . دودمانی فوق‌العاده از دو شهر افسانه یی به‌وصل هم‌می‌رسند و ثمرهٔ عشق با شکو هشان رستم جهان پهلوان است.

اما نمونهٔ نوع دوم داستان هاي مذکو ر داستان عشق خسرو وشیرین است .

خسرو در ایام زندگی پدراز میان دختران مهتران به شیرین عشق می ورزد.چون بر جای پدر نشست مدتی درکشاکش جنگ بابهرام چوبین گذشت و به امور دیگر .خسرو از شیرین غافل ماند اما شیرین هنوز او رادوست داشت‌ودر فراق‌اوگریان ونالان‌بود .

روزی‌خسرو قصد نخچیر کرد ، شیرین از رفتنش آگاه شد ، جامهٔ رنگین پوشید وصورت آراست وبرسر راه خسرو ظاهر شد . درحالی که نرگس نازپرورش براوغوان رخساره اشک می باريد عاشقانه و خاطرات گذشته را بیاد اوآورد.خسرو بیاد عشق پارینه افتاد وآب‌در چشمانش‌جمع شد اورا به‌مشکوي زرين فرستاد وبه‌عقدخوددرآورد .

.شیرین ابتدادرشبستان ناشادبودچراکه میل‌خسرو همه‌بسوی‌مریم دختر قيصر روم بود . سرانجام‌حسادت‌پنهان‌در او اثر کرد که‌نهانی‌مریم‌رابه‌زهر هلاك کرد ودر دل خسرو جز خودش دیگری را جا نگذاشت .

هنگامیکه بخت با خسرو در افتاد وشیرویه‌فرزندش بر و چیره شده پدررابه زندان افگندو به پای‌سخاکمه کشانده به‌قتل رسانید ،پیغامی‌درشت به شیرین فرستاد که‌ای‌زن جادوگر همه

گناه‌ها به‌گردن‌تست. تو بودی که خسرو را بیر اماسختی. دیگر چنین با ناز و غرور در ایوان منشین و برای دیدار ما به‌درگاه بیا. شیرین بر آشفت و پاسخ تند فرستاد:

چنین گفت کان کس که خون پدر | بریزد مباد اش با لا و فر
نبینم من آن بد کنش را زدور | نه هنگام ماتم نه هنگام سور

بالاخره به اصرار بزرگان و پیران جهان‌دیده شیرین به بارگاه شیرویه رفت و در حالی که جامهٔ سیاه سوگواری بر تن داشت در پس پرده نشست. سخنان بسیار رد و بدل شد در پایان شیرویه به او پیشنهاد ازدواج کرد و وعده های نیکو داد. شیرین در حالی که قلباً از شیرویه متنفر بود، پاسخ داد که میپذیرم بدان شرط که هرچه از مال دنیا و خواسته دارم از من نگیری شیرویه پیمان کرد و خط نبشتند.

شیرین برگشت و هرچه داشت بصدقه داد و بندگان را آزاد کرد تا پاداش این کردار های نیکو روان خسرو را شاد گرداند سپس به شیرویه کس فرستاد که اگر دستوری باشد به دخمهٔ خسرو بروم و برای آخرین بار جسد آنرا ببینم شیرویه موافقت کرد. شیرین بدرون دخمه رفت و موی سر داد روی خود را بر روی خسرو نهاد و از گذشته سخن گفت و دست فرا کرده، زهر هلاهل را که با خود آورده بود بر دهان نهاده فرو بردو همچنان که رخ برخ خسرو نهاده بود جان شیرینش از تن بدر شد.

بدیوار پشتش نهاده بمرد | بمردو زگیتی ستایش ببرد

داستان خسرو و شیرین پیوند خاصی با موضوع حماسه ندارد و اهمیت آن بیشتر در باز نمودن علاقه‌یی است که شیرین و خسرو به هم داشتند و باز نمودن تاثیری که این زن زیبا در زندگی خسرو و فرزندش شیرویه داشته است.

داستان خسرو و شیرین در منظومه نظامی یک رومان مستقل و مفصل است در حالی که فردوسی به مناسبت شرح روزگار و تاریخ خسرو و از آن یاد کرده است. این داستان عشقی در اثر فردوسی که حماسه است و در اثر نظامی که یک منظومهٔ دراماتیک است فرق هایی دارد.

در خسرو و شیرین نظامی شیرین خود به فرمانروایی می‌رسد. خسرو پس از شنیدن اوصاف او بیقرار میشود. نظامی داستان عشق این دو را از ابتدای کارشان بازمیگوید و فردوسی تقریباً از نیمهٔ آن می آغازد. علت آن هم این است که داستان این عشق فرع کار فردوسی است در صورتی که نظامی این عشق را محور اصلی یک شاهکار غنایی داستانی قرار داده است.

در مورد کشته‌شدن خسرو بدست شیرو یه فردوسی می‌گوید که در اثر فشار بزرگان و سرشناسان شیرو یه مجبور به کشتن پدر شد و مردی کریه منظر را مامور کشتن او کرد.

در منظومهٔ نظامی چنین نیست. خسرو به فرمان فرزندش به زندان افتاد در یکی از ظلمانی‌ترین شب‌ها که خسرو زولانه به پا در کنج زندان خوابیده بود، شیرین محبوب زیبا و همسر دلارامش که تا آخرین لحظهٔ زندگی در کنج زندان نیز او را تنها نگذاشت درین شب سیاه نیز در کنار او غنوده بود. نزدیک نیمه شب مردی دیو سیرت از روزن زندان خود را بدرون افکند و با تیغی آخته بنزدیک خسرو آمده خنجر را در جگرگاه او فرو برد و شمعی را که در کنار بالین خسرو می‌سوخت خاموش نموده خود باسرعت از همان روزن فرار کرد. آن ضربت جگرسوز خسرو را از خواب بدر آورد خون، در کنارش موج می‌زد، گلویش خشکی می‌کرد و بسختی تشنه بود و شیرین در کنار او در خواب:

به دل گفتا که شیرین را ز خوش‌خواب کنم بیدار و خواهم شربتی آب
دگر ره گفت با خاطر نهفته که هست این مهربان شب‌ها نخفته
چو بیند بر من این بیداد و خواری نخسپد دیگر از فریاد و زاری
همان به کاین سخن ناگفته باشد شوم من مرده و او خفته باشد
به تلخی جان چنان داد آن وفادار که شیرین را نکرد از خواب بیدار

خون گرم خسرو تا کنار شیرین رسید و او را از خواب بیدار کرد. با پریشانی و سرآسیمگی به خسرو نگریست وجسد سرد و بیجان او را در کنار خود یافت.

روزی که جنازهٔ خسرو را به دخمه بردند شیرین بدنبال جنازه می آمد و خود را عروسانه آراسته بود:

نهاده گوهر آگین حلقه در گوش فکنده حلقه های زلف بر دوش
کشیده سرمه غادر نرگس مست عروسانه نگار افکنده بر دست
پرندی زرد چون خورشید بر سر حریری سرخ چون ناهید در بر

در آن روز هرکسی شیرین را می‌دید گمان می کرد. این بانوی زیبا که روشنایی جان خسرو مقتول بود «زبهر مرگ خسرو نیست غمگین»، شیرویه نیز که پس از کشتن پدر پنهانی از او خواستگاری کرده بود در دل می‌پنداشت که شیرین وی را دوست می‌دارد و به خاطر او خودش را آراسته است.

شیرین با جنازهٔ خسرو بداخل گنبد آمد، در وا زه را از درون بست و در حالیکه دشنه یی در دست داشت به نزد یک کالبد بیجان رفت و بر زخمی که خسرو بر جگر گاه خورده بود بوسه زد:

بدان آیین که دید آن زخم را ریش همانجا دشنه یی زد بر تن خویش
بخون گرم شست آن خوابگه را جراحت تازه کرد اندام شه را
پس آورد آنکهی او را در آغوش لبش بر لب نهاد و دوش بر دوش

شیرین پس از آنکه جگرگاه خود را دریدو خود را به آغوش خسرو افگند، با همهٔ توان خود فریادی چنان برآورد که مردمی که در بیرون دخمه بودند آواز او را شنیدند:

بزرگان چون شدند آگه ازین راز بر آوردند حیالی یکسر آواز
که احسنت ای زنان وای زمین زه عروسان را به دامادان چنین ده

طبیعت نیز آن روز از دیدن چنین جانسپاری دگرگون شد:

بر آمد ابری از دریای اندوه فرو بارید سیلی کوه تا کوه
زوری دشت بادی تند بر خاست هوا را گرد با خاک زمین راست

ماجرای خود کشی شیرین در داستان شیرین نظامی تا سرحد کمال شور انگیز است وحق آن است که پایان چنین منظومهٔ زیبایی که به طبع رسای استادی چون نظامی سروده شده می بایست چنین باشد.

کیفیت عشق در شاهنامهٔ فردوسی:

عشق های شاهنامه باوجود صراحت وآشکاری معصومانه وپاك است. به گونه های مختلف بوجود می آید وجز در یکی دومورد همه جا روح صداقت ووفا واستواری وپایداری در عهد و پاکیزگی وصفا به چشم می‌خورد.

این عشق ها گاهی از طریق شنیدن اوصاف طرف مربوطه در دل زنان ومردان شاهنامه ایجاد می‌شود. یعنی عاشق معشوق راندیده به اودل می بازد. در داستان زال و رودابه همینکه زال وصف زیبایی رودابه رامی شنود دل دربرش تپیدن می گیرد. رودابه نیز هنگامی که از زبان پدر وصف زیبایی زال را می‌شنود حالش دگرگون می‌شود ورنگ رویش گلگون وزمانی که ندیمه های رودابه از نزد زال بر می گردند رودابه از ایشان می پرسد:

بدیدن به است ار به آواز و نام   که چون بود تان کار با پور سام ؟

وچون ندیمگان پاسخ می دهند که مردی است مانند سرو سهی واز فر وزیب او سخن به میان می آرند رودابه بیشتر مفتون می شود وآرام وهوش وخور وخواب را ازدست می دهد.

بیژن به صراحت به دایه منیژه می گوید که چون وصف دختر افراسیاب را شنیده به دیدار او آمده است. اما منیژه که از دور بیژن را می بیند ازو خوشش می آید وچون دایگان از نزد بیژن پیش او بر میگردند و شکل و شمایل بیژن را بیان می دارند آتش او افروخته تر می شود.

تهمینه دختر فرمانروای سمنگان هم قبلا رستم زابلی را ندیده تنها نام ونشان ومرد افکنی و زور بازوی او را شنیده بود. گشتاسپ فرزند لهراسپ بلخی نیز از زبان دونفر رهگذر وصف زیبایی کتایون راشنیده وهوس وصال او در دلش افتاده است.

ازعشاق شاهنامه که معشوق را از دور می بینند ودر اولین دیدار عاشق می شوند مالکه است دختر طائر عرب که از درون دژ چشمش بر شاه پور می افتد ودلش از دست می شود.

از جمله عاشقانی که از نزدیک معشوق را می بینند ودل می بندند سودابه است.

همانطور که گفتم عشق های شاهنامه پاك وبی ریا وعریان است. عاشق اگرچه زن باشد به صراحت و بی پرده اظهار عشق می کند اما نا ممکن است که تن به آلایش دردهد. درمیان همه زنانی که درشاهنامه عاشق می شوند تنها سودابه است که چشمان شسته از شرم دارد وهوسباز وپلید وناپارساست.

عریانی زنان درشاهنامه بدان معنی نیست که این زنان بی حیا و چشم سفید وآلوده باشند بلکه صراحت آنان ناشی ازصفا وپاکی واعتقاد شان نسبت به عشق است والا استاد سخنگوی ما بیشتر از خوبرویانی سخن می گوید که سرشتشان ایزد از شرم وناز بود در همه جا آواز نرم و هستگی وشرم وآزرم زنان را می ستاید.

صراحت زنان دلداده درشاهنامه بحدی است که تهمینه زیبا روی سمنگانی نیمه شبی به بالین رستم جهان پهلوان زابل رفت وچون پهلوان علت آمدن او را جویا شد بسادگی وصراحت اظهار داشت:

یکی اینکه بر تو چنین گشته ام　　خرد را ز بهر هوا کشته ام
و دیگر که از تو مگر کردگار　　نشاند یکی کودکم در کنار

زنان شاهنامه وفادار و مهربان و شکیبا بر رنج و دوری معشوق اند و حاضر اند بخاطر معشوق هر نوع خواری و بیچارگی را تحمل کنند. نمونهٔ این فداکاری بزرگ کردار منیژه است که بخاطر عشق بیژن همه چیز را از دست داد و از کاخ افراسیاب به کوی و برزن افتاد و کار بیچارگی او بجایی کشید که دست به گدایی برد و از ین طریق نانی بخورو نمیر برای خود و معشوق افتاده در چاه، بدست می آورد.

همینکه رودابه را پرستندگان او ملامت کردند که چرا دل به زال سپید موی داده است درحالی که بزرگتر ین سردان عالم آرزومند وصل او یند رودابه برآشفت که دست از من بدارید که «نه قیصر بخواهم، نه خاقان چین»:

به بالای من پور سام است زال　　ابا بازوی شیرو با برز و یال

فرنگیس پس از شهادت سیاوش چه فداکاری ها که نمی کند. وی تا آخر عمر شاهد جدال طولانی اهل آریانا زمین با پدر و کسان خویش است، و موقعی که فریبرز توسط رستم از و خواستگاری می کند بخاطر خوشی کیخسرو با وجود عدم تمایل قلبی حاضر می شود با برادر شوهر جوانمرگ و نامراد خود ازدواج کند.

عواطف انسانی زنان شاهنامه و حساسیت و عواطف پاك و بخردی و ازجان گذشتگی آنان در موارد مختلف آشکارا ست.

رودابه همینکه خبر مرگ رستم را می شنود مدتی جنون او را فرا می گیرد. ازان پس برای همیشه دستخوش آرامشی آمیخته با افسردگی می شود.

تهمینه زن رستم پس از شنیدن خبر مرگ فرزند نوجوانش سهراب چنان بیتاب میشود، و غم وانده وه بر و چیره می شود که بیش ازیکسال زنده نمی ماند.

گردیه خواهر بهرام چوبین خرد مندو دانشت و ازاول ما جرای سرکشی بهرام او را پند می دهد و تلاش می کند تا براه راستش هدایت کند.

شاید فداکاری و از خود گذشتگی شیرین درمیان زنان عاشق درشاهنامه کاملا منحصر بخودش باشد، او بود که بجای پذیرفتن زندگی مشترك با شیرو یه که وارث همه چیز پدر بود خنجر بران را برگزید و درتن خو یش فرو برده بعد از مرگ نیز به او وفادار ماند.

عاشقان شاهنامه صبور و شکیبا یند و چون هر کدام پهلوانی نامدار و جنگاوری چیره دست اند با وجود رنج کشیدن در عشق مانند قهرمانان عشقی در آثار دیگر گریه و ناله راه نمی اندازند. از این لحاظ نه تنها عشاق شاهنامه از قهرمانان دلداده یی چون لیلی و مجنون بی نهایت فرق دارند بلکه از عرالم عاشقانه یی که در رومان هایی شبیه و یس و رامین دیده می شود نیز بدوراند. در همهٔ شاهنامه تنها زال است که در عشق دختر زیبا روی کابلی گریه و شیون راه انداخته است و به پدر می نویسد:

من از دخت مهراب گریان شدم | چو بر آتش تیز بریان شدم
ستاره شب تیره یار من است | من آنم که دریا کنار من است

که مسلم است این زار نالگی ها برای آن است که جهان پهلوان سام نیرم با ازدواج او و رودابه کابلی مخالفت نکند و به این وسیله است که می خواهد دل پدر را برسر رحم آرد.

پهلوانان دلداده در شاهنامه وظیفهٔ ملی را برعشق زنان مقدم می شمارند ما این وضع را در مورد سهراب می بینیم که چگونه به گردآفرید دل می دهد و با زچگونه پند را بزن دلسوز را می پذیرد و از و تشکر می کند که وی را به حقیقت وظیفه اش آگاه کرده است.

در ین حماسه بزرگ مردان عاشق با دلدار خود نوکرمآبانه و بنده وار طرف نمی شوند و شرافت و بزرگ منشی سر بازی و پهلوانی را فدای خواهش دل نمی کنند. جسور و متهور و در عین حال متین و سنگین و آرام اند و حتا که قهرمان حماسه در عشق باید بدینگونه باشد.

داستان دلدادگی گشتاسپ و دختر قیصر روم را بخاطر آرید. گشتاسپ راه دوری را در طلب او می پوید اما هرگز ناله و فریاد و آه و زاری زنانه سر نمی دهد و همه جا متانت مردانه و مناعت پهلوانی خویش را نگه می دارد. آنگاه رامین را ببینید در (ویس و رامین) که چگونه جای خلوت می جوید تا دور از چشم مردم در عشق ویس گریه کند:

همیشه جای بی انبوه جستی | که بنشستی به تنهایی گرستی

ویا درجای دیگر:

به ناله دل چنان از تن بکندی | که بلبل را ز شاخ اندر فکندی
به گونه اشک خون چندان براندی | که از خون پای او در گل بماندی

و رامین خود می گوید :

به شبگیران چنان نالم به زاری | که بلبل بر گلان نوبهاری
سحرگاهان چنان گریم به تیمار | که ابر دی مهی بر شاخ گلنار

• • •

به گور خسته مانم در بیابان | بدل بر خورده زهر آلوده پیکان
به شیر تند مانم بوی پویان | بکرده چشمان بچهٔ گمگشته جویان
به طفل خرد مانم دلشکسته | هم از مادر هم از دایه گسسته

وقتی که دایه را مین را بخاطر عشق گناه آلود او به زن پرادرش و پس سرزنش می کنند و حاضر نمی شود پیغام پنهانی او را به ویس برساند :

چو بشنید این سخن رامین بیدل | ز آب دیده کردش خاک پرگل
ز سختی گریه اندر برش بشکست | شکنج گریه گفتارش فرو بست
هم از گریه بماند و هم ز گفتار | بران بخشای کاو باشد چنین زار

زنان شاهنامه نیز درعشق صبور وقانع اند. تهمینه تنها شبی را در کنار رستم بسر می برد و فقط یکبار از آغوش جهان پهلوان میوهٔ عشق می چیند ودیگر تا آخر عمر تنهاست وهیچ مردی به او دسترسی ندارد.

حالا ویس را با او بسنجید که پس از نه ماه زندگی پرشادمانی با رامین در دژ راشگست چون برادرش از راز آنان آگاه می شود رامین پس از خوشگذرانی نه ماهه از آنجا فرار می کند. در این زمان این دو چنان ازدوری هم می نالند که پنداری تاکنون یکبار هم به وصل هم نرسیده اند. هنگامی که موبد رامین را با خود از مرو بدرنمی برد ، و پس از شنیدن این خبر بسختی غمگین می شود و با وجودی که شب ها وروز های متوالی را با او خوش گذرانده است با زهم ناله سر می دهد :

چو فردا راه برگیرد مرا وای | که رخشش پاک بر چشمم نهد پای
غریوان با دل سوزان همی گفت | نوای زار بر نادیدن جفت
چرا تیمار تنهائی ندارم | چرا با قوت بر روهم نبارم
دلی خو کرده در شادی و در ناز | کنون چون کبک باشد در چنگل باز

پهلوانان شاهنامه هیچگاه با دیدن عکس کسی ویا خواب دیدن دل نمی بازند.

در آثار حماسی متأخر که اصالت شاهنامه را ندارندچنین حالتی بسیار به چشم می خورد ،چنانچه

درسام نامه اثر خواجو سام بادیدن تصویر دختر فغفور چین به او دل می بازد ودر طلب او راه دور ودرازی را به سوی چین در پیش می گیرد .

سامنامه که از آثار متأخر حماسی است تأثیر بسیاری از داستان های عشقی غیر حماسی وحتی منظومه هایی چون لیلی و مجنون پذیرفته است وقهرمان حماسی خواجو بی آنکه بداند چنین کاری درخور مقام قهرمانی او نیست درغم عشق مجنون صفت سر به بیابان می زند ودرغلبات شوریدگی وشیدایی با دام و دد انس می گیرد . در حالی که قهرمانان شاهنامه هدف های بزرگ ملی وانسانی دارند .عشق درحاشیهٔ زندگی پهلوانی آنان قرار دارد . مناعت نفس آنان هم بیشتر از آن است که تمام مسؤلیت های زندگی را فراموش کنند وبه جهت خواستهٔ دل سر به کوه و بیابان بزنند . اینان چنان متعهد اند که در موقع حساس که باید به فکر مردم وسرزمین خود باشند حتی از اندیشیدن به عشق نیز خود داری می کنند .

سهراب جوان است وحساس وزیبا روی. درمحاصرهٔ دژ سپید دختری خوبروی چون گردآفرید خودرا به جامهٔ مردان می آراید وبه جنگ می آید. سهراب پس از نبرد نسبتهٔ طولانی بر ودست می یابد. چشمش به رخسارهٔ نازنین دختر می افتد و از و خوشش می آید . می خواهد او را بصورت اسیر باخود به لشکرگاه ببرد . دختر به او می گوید اگر سرانزد لشکرت اسیر ببری هم آبروی من خواهد ریخت وهم از آن تو .زیرا برتو خواهند خندید که پس از کشمکش وجانکنی بسیار توانستی در جنگ بریک دختر پیروزشوی .اما اگر بیرایله کنی که بدرون دژسپید بروم در حصار را خواهم گشود .آن وقت هم دژسپید نصیب تو خواهد شد و هم من از آن تو خواهم بود .سهراب می پذیرد ،دختر بدرون دژ می رود ودر را می بندد وبرفراز دژ می آید .سهراب جوان را می بیند که با بی صبری منتظر باز شدن در قلعه است . از فراز قلعه با تمسخر می خندد و خطاب به سهراب می گوید:

چرا رنجه گشتی چنین بازگرد — هم از آمده هم ز دشت نبرد

سهراب عصبانی می شود سوگند می خوردو تهدید می کند:

که این باره باخاک یکسان کنم — ترا ای ستمگر بدست آورم

چو بیچاره گردی وپیچان شوی — زگفتار هرزه پشیمان شوی

دختر زخشم وتهدیداو بروانمی کندوا و را بیشتر بباد مسخره می گیرد:

چنین رفت وروزی نبودت زمن   بدین درد غمگین مکن خویشتن

سهراب می بیند که روز بیگاهشده ، برمی گردد تا فردا پگاه با لشکر به سراغ قلعه و دختر سرکش وگستاخ برود .گرد آفرید که تاب مقاومت در برابر حملهٔ فردای سهراب رانداردهمان شب نامه یی به بزرگان آریانا می فرستد و از هجوم تورانی ها خبر می دهد وخودنیمه شب از قلعه فرار می کند.

پگاه فردا که سهراب قعله را میگشاید در جستجومی کنددختر را نمی یابد .سهرگردآفرید سخت دردلش کارکرده و پشیمان است که چرا آن آهوی پلنگ افگن را به این آسانی ازدست داده است:

بناگاه پنهان شد آن دلربا   شدم من بداغ غمش مبتلا
ندانم چه کرد آن فسونگر به من   که ناگه مرا بست راه سخن
به آن رزم وآن روی، آن گفتگوی   نبینم دگر دلبری همچو اوی
همی گفت و می سوخت از غم بسی   نمی خواست راز ش بداند کسی

هومان سشاور ودوست نزد یک سهراب است .بفراست در می یابد که پهلوان جوان وساده دل زخم عشق خورده است، سرزنشگرانه اورانصیحت می کند که دست از عاشقی بردار که وظایفی بالاتر ازین داری. پهلوانان بزرگ نباید بدینگونه دل از دست دهند:

فریب پری پیکران جوان   نخواهد کسی کاو بود پهلوان

بزرگان آریانا راکه بزودی به جنگ تورانیان خواهند آمد نام می برد وبه سهراب می گوید:

تو ئی مرد میدان این سروران   چه کارت به عشق پری پیکران
بدل سرد کن مهر شوخان شنگ   نه فردا نمائی زمردان جنگ

سهراب نصیحت او را می پذیرد وفکر گرد آفرید خوبروی را از سربدر می کند و دوست غمخوار را سپاس می گوید:

ازان گفته سهراب بیدار شد   دلش بستهٔ بند پیکار شد
بگفت ای سرنامدار ان چین   بگفتار خوبت هزار آفرین
شداین گفت تو داروی جان من   کنون باتو نوگشت پیمان من

فردوسی مانند فخرالدین اسعدونظامی ودیگران ازسوراخ کلیدبه خلوتگاه عشاق خیره نمیشود و هرگه عاشق ومعشوقی بهم برسند استاد سخنگوی جزئیات عشقبازی آنان را بیان نمی دارد .مثلاً در موضوع معاشقه زال ورودابه فقط به گفتن این نکات اکتفامی کند :

گرفت آن زمان دست دستان بدست | برفتند هر دو بکردار مست
سوی خانه زرنگار آمدند | بدان مجلس شاهوار آمدند
شگفت اندر او مانده بد زال زر | بدان روی وبالاوآن موی و فر

تاآنجا که:

زدیدنش رودابه می نارمید | بدزدیده در روی همی بنگرید
همی بود بوس و کنار و نبید | مگرشیر کاو گور را نشکرید

گوینده آگاه است که صرف نظر از عدم لزوم اخلاقی بیان دقیق حالات عشقبازی ووصل دو دلداده نگفتن وبیان نکردن آن هیچ لطمه یی به بیان کلی وبافت داستان نمی زند .ازدیگرسونگفته نیز پیدا است عاشق ومعشوقی چگونه با هم عشقبازی می کنند .همچنان که لزومی ندارد نان خوردن قهرمانی به تفصیل بیان شود که چگونه دست به غذا بردو چگونه غذار اجوید، مگر اینکه بیان این گونه بدیهیات خاصیت القایی بخصوص داشته باشد،چنانکه دراولین بر خوردویس ورامین می بینیم .

شبلی نعمانی می گوید که «قاعده شعر ای شرق بطور عام این است که در طی بیان یك داستان وقتی به موضوع حسن وعشق می رسند عنان اختیار رااز کف داده بدرجه یی آن رابسط وآب وتاب می دهند که فرسنگ هااز متانت وتهذیب دور می افتند .(شعرالعجم-ج ۱-ص ۱۲۰)

خوشبختانه در آثار حماسی اصیل مادرهیچ موردی منظره عریان عاشقانه دیده نمی شود.در تمام مجالس دلدادگان روح طرب وکامرانی و کامجویی دیده می شود،چنانکه دل خواننده بی اختیار به وجد می آید اماگوینده در لحظات حساس عاشقان سراحشان نمی شود وبه آنان چشم نمی دوزد .مثلاً در داستان بیژن ومنیژه فردوسی نشستگاه آن دوراوصف می کند.پرستندگان در پیش آنان ایستاده اند وبربط می نوازندوچنگ می زنند.زمین رابادیبای طاوس رنگ فرش کرده اندوبر روی دیبا دینار پراگنده اند .سراپرده رابا نواع جواهر چون یاقوت و زر آراسته اند .

بوی خوش عنبرومشك در فضاپیچیده وباده کهن در دماغ بیژن نهایت اثر کرده است . در ین جا

فقط یک بیت دیگر می‌آوریم و آن بازگوینده تمام حالات عاشقانه آنان است :

سه روز و سه شب شاد بودند بهم   گرفته بر و خواب مستی ستم

شیون و زاری:

شیون و زاری که فردوسی هنگام مرگ یا کشته شدن پهلوانان محبوب سر می دهد نما یشگر عواطف عمیق انسانی و توجه منکرانه او به گذشت زمان و روحیه منکر نوعی تسلیم آمیخته به اندیشه است در برابر مرگ فاجعه بزرگی که همیشه آدمها در برابر آن بیچاره و ناتوان و حقیرانند. ایرج بدست دو برادر ناجوانمرد و ستمگر خود بدینو حانه بقتل می رسد و آنجا که فردوسی آخرین لحظات آن جوان پارسا و مردم دوست را بیان می کند و از پا افتادن آن سهی سرو کیانی را شرح می دهد ، در پایان از دست دنیا و ناسازکاری او با پرورده گان خویشتن خشمگین می شود :

جهانا بپروردیش در کنار   وزان پس ندادی بجان زینهار

نهانی ندانم ترا دوست کیست   بدین آشکارت بباید گریست

آیا ریشه اندوه خیامی و زهرخند تلخ وطنز آمیز او بسوی این کارگه سود و زیان و حیرت و سرگردانی او از کردار این گنبد گردان در شاهنامه نیست ؟ در بارهٔ جهان از زبان نوچهر - از پس آنکه یکصد و بیست سال عمر کرد - می گوید :

نیرزد همی زندگانیش مرگ   درختی که زهر آورد بار و برگ

سیندخت زن خردمند و زیبای کابلی به شوهرش می گوید :

ازین کاخ آبهار و این خواسته   وزین تازی اسپان آراسته

وزین چهره و سرو بالای ما   وزین نام و این دانش و رای ما

بدین آبداری و این راستی   زمانا زمان آورد کاستی ...

یکی تنگ تابوت ازین بهر ماست   درختی که تریاک او زهر ماست

سیاوش خوب و نیکوکار هنگامی که با پیران ویسه سپه سالار توران درد دل می کند از اندوه و تیمار روزگار و بلایی که به ناگاهان زمان برو فرود خواهد آورد سخن می راند.

اندیشه مرگ و ناپایداری جهان و زود گذری جوانی و عمر و بیهودگی هر سرو آزادی در این سپنج در همه جای شاهنامه بچشم می خورد.

بزرگان نیکوکار و رهبران مردم دوست در شاهنامه بدون پیمان و وفا و دمندی جان می دهند

وخودمی دانند که هنگام رفتن به سرای جاوید فرا رسیده است. ازان گروه است منوچهر :

بی آنکش بدی هیچ بیمار بی ‌‌ نه از درد ها هیچ آزار بی

دو چشم کیانی بهم بر نهاد ‌‌ بپژ مرد و بر زد یکی سرد باد

بزرگان شاهنامه همینکه در پایان عمر می بینند رسالت خود را برای مردم و سرزمین خود انجام داده اند، خود بخود از خداوند دعا می کنند وا زو می خواهند که مرگ را بسراغ ایشان بفرستد.

فریدون همینکه جهان را پر از داد ودهش کرد وضحاک اهریمنی را به باد افراه رسانید وانتقام ایرج شهید را از قاتلان گرفت روی بدرگاه خداوند برد و به عبادت پرداخت تا مرگ پسروقتش آمد واو را ازاین سرای عاریت بدر برد :

فریدو ن شد و نام ازاو ماند باز ‌‌ بر آمد برین روزگار دراز

همان نیکنا می به و را ستی ‌‌ که کرد ای پسر سود بر کاستی

مثل اعلای اینگونه کسان کیخسرو است که پس از پاک کردن جهان از بدی وشر پس ازآنکه سالهای درازی را در خدمت خلق بسر برد و رسالت خود را به پایان رسانید از خداوند طلب مرگ کرد، سروش به او مژده آورد که رخت از این سرای برچیند . کیخسرو میترسید که پس از آن همه کسب بزرگی وشکوه وافتخار مبادا دیو در دل او راه یابد واو مغرورگردد وکاری از او سرزند که تاجوانمردان وخردمندان سرزنش کنند همچنانکه جمشید و کیکاوس در پایان کار چنین شدند و از داد سر پیچیدند :

بگیتی مرا نیز کاری نماند ‌‌ ز بد گوهران یاد کاری نماند

هر آنکه که اندیشه گردد دراز ‌‌ ز شادی و از دولت دیر یاز

چو کاوس وجمشید باشم براه ‌‌ چو ایشان ز من گم شود پایگاه

چو ضحاک ناپاک و تور دلیر ‌‌ که از جور ایشان جهان گشت سیر

هراسم که چون روز تلخ بر کشد ‌‌ چو ایشا نم سوی دوزخ کشد

بدین پنج هفته که من روز وشب ‌‌ همی با فرین برگشادم دو لب

بدان تا جهاندار یزدان پاک ‌‌ رهاند مرا زین غم تیره خاک

زندگی هرچه دراز باشد درلحظهٔ مرگ که آدمی به گذشته بنگرد می کوتاه بنظر می نماید منوچهر صد و بیست سال عمر کرد و هنگامی که او را گه رفتن آمد به دیگر سرای سوبدان و بزرگان را بخواند و به نوذر فرزند خود پندها داد ودر پایان گفت که من صد و بیست سال ز بستم در بزم ها

نام دل راندم و در رزم ها سر دشمنان را کوبیدم روی زمین را از بدی و بتیارگی پاک کردم اما سرو ز که روز رفتن است :

چنانم که گویی ندیدم جهان   شمار گذشته شد اندر نهان

این سخن فردوسی یاد آور آن حکایت شیخ بزرگوار سعدی است که در جامع دمشق با طائفه یی از دانشمندان نشسته بود و بحث میکرد کسی از در درآمد و از جماعت پرسید که در میان شما کسی هست که زبان عجم بداند؟ سعدی را به او نشان دادند نزدیک آمد و گفت که پیری صد و پنجاه ساله در حالت نزع است و به زبان عجم چیزی میگوید که ما نمی فهمیم اگر به کرم رنجه گردی مزد یابی. چون سعدی به بالین او رفت پیر صد و پنجاه ساله را دید که این دو بیت را می خواند :

دمی چند گفتم بر آرم بکام   دریغا که بگرفت راه نفس

دریغا که بر خوان الوان عمر   دمی خورده بودیم و گفتند بس

سیاوش خود از لحظهٔ مرگ خود آگاه است و می داند که چه وقت مرغ جانش از بند تن خواهد رست . او از همه راز ها آگاه است :

من آگاهی از فر یزدان دهم   هم از راز چرخ بلند آگهم

او می داند که بزودی به دستور فرمانروای توران او را به زاری زار می کشند .

اندیشهٔ فردوسی در بارهٔ دنیا و زندگی و مرگ خردمندانه است دنیا و خواسته دنیا در چشم خرد او خوار و بی مقدار است. در این سرای عاریه باید شاد و خرسند زیست و به کس آزار نرساند و مردمان را باید تیمار داشت باید از دسترنج خود خورد و بخشید و روان را خشنود نگه داشت :

بیارای خوان و بپیمای جام   ز تیمار گیتی مبر هیچ نام

اگر چرخ گردان کشد زین تو   سرانجام خاک است بالین تو

شیون فردوسی در سوگ نامداران و نیکو کاران از یادی است حکیمانه و گلایه ای است خردمندانه سیاوش جوان نیکو کار و محبوب مردم به توران میرود و در آن دیار غربت بی آنکه گناهی از او سر زده باشد به فرمان فرمانروای سپاهکار توران او را گردن می زنند ، در اینجا خشم گوینده با زاری آمیخته با حیرت است :

چپ و راست هر سو بتابم همی   سر و پای گیتی نیابم همی

یکی بد کند نیک پیش آیدش   جهان بنده و بخت خویش آیدش

یکی جز به نیکی جهان نسپرد   همی از نژندی فرو پژمرد

مدار ایچ تیمار با او بهم   به گیتی مکن جان و دل را دژم

به این دنیای ناپایدار دل نباید بست، این بدان معنی نیست که نباید در پی سعی و عمل باشیم بلکه باید ریشهٔ آز تندی و حرص منشی و دنیا پرستانه را از مزرعهٔ دل برکنیم دنیا سفله‌تر از آن است که بر و چشم بدوزی همینکه بر دنیا مهر آوردی ترا به خاک سیاه می‌کشد. در مرگ پهلوان نامداری گوید:

چو پیوسته شد مهر دل بر جهان	بخاک اندر آرد سرش ناگهان
تو از وی بجز شاد مانی مجوی	به باغ جهان برگ انده مبوی
اگر گنج داری و گر دست تنگ	نبینی همی روزگار درنگ
سرنجام روان کاین سرای تو نیست	بجز تنگ تابوت جای تو نیست
نهادن چه باید به خوردن نشین	بر امید گنج جهان آفرین

اگر شاعری عارف و صوفی وارسته در قرون بعدی چنین سخنی گفته است بدیع نیست. از زبان مردی چون فردوسی که حماسهٔ پرافتخار باستانی را بیان میدارد و پیکار های خونین آنان را در گستره تناز ع بقا می‌نمایاند، و لی در همهٔ احوال از یاد مرگ و سپنجی بودن کاروان سرای جهان غافل نیست، اعجاب انگیز است. شاید ریشهٔ این اعتقاد فردوسی را بتوان در کار حماسه سرائی او جستجو کرد. مردی چنو که کارنامهٔ بزرگان اساطیری و تاریخی را به شعر می‌آرد بعید نیست اگر از هر کس دیگری گذشت زمان را بیشتر احساس کند. هریک از قهرمانان بزرگ او نیمی از جهان آن روز را پای شکوه و افتخار می سپرند، دیدهٔ جهانگشایان زمین را [illegible]رزه می‌آورد، آوازهٔ جنگ ها و ستیزها و آواز نای رو ئین و کوس گوش آسمان را کر می کند. سرانجا[م م]رگ دهن می‌گشاید و همه آن فرمانروایان و زورآوران را فرو می برد و آزمند تر از همیشه دو باره دهن [باز] می کند. زیبارویان خوشخرام بسیاری که چشم از دیدن ایشان سیر نمی‌شد، همه بدامن خاک فرو خفتند. فیلسوفان و حکیمان نابیر دار و صاحبدل همه سر در نقاب خاک کشیده اند، همه چیز بدنیا می‌آید، جوان می‌شود، پیر می‌شود، بسوی نابودی می‌رود.
اما دنیا همان است که بود.

هرنوی را کهنه می‌سازد ولی خود [این] عجوزهٔ رعنا همچنان می‌ماند که بود. ازهمه آنچه بود چه بجا ماند؟ یادی در حافظهٔ قرون، نقشی رنگ و رو رفته در دامن تاریخ. خوشا کسی که یاد او با آفرین توام است:

کجا آن حکیمان و دانندگان	همان رنج برد ار خوانندگان
کجا آن بتان پر از ناز و شرم	سخن گفتن خوب و آوای نرم

چو گیتی تهی ماندا ز راستان | تواید ره بود ن سزن‌داستان
زخاکیم و باید شدن سوی خاک | همه‌جای ترس است وتیمار وباك
تو رفتی و گیتی بماند دراز | کسی آشکار اند اند زراز

پیری شاعر بزرگ سابا تاثیری که گذشت زمان‌در لابلای اساطیر وتاریخ بر خاطرا وگذاشته است اندیشهٔ او رادرباب مرگ استواری حکیمانه ای می بخشد.

هنگامی که‌به‌شست وشش سالگی می‌رسد چشم دلش پنجهٔ خون آشام مرگ را از دور می‌بیند؛ اینجاست که خطاب به‌خود می‌گوید :

توچنگك فزونی زدی بر جهان | گذشتند بر تو بسی‌همرهان
چوزان نامداران جهان‌شدتهی | تو تاج فزونی چرا برنهی
نپاهی بد ین‌گفته همدا ستان | یکی نو بخوان نامهٔ را ستان
کزایشان جهان یکسر آباد بود | به‌آنکه که اندر جهان داد بود

ولی این متفکر گرا نمایه باآنکه ازاندیشهٔ مرگ‌واین‌ستم‌طبیعی‌دردمند است همچون‌فیلسوفی که‌درکارخوداحساسات را راه نمی دهد و جزاز روی‌منطق‌ودلیل سخن نمی‌گوید، وجود مرگ وفنای‌آدمی‌را تلو یحاً لازمهٔ زندگی در ین‌دنیامی‌داند . اگر مرگ بسراغ فرزندان آدم نیاید سرنوشت کرهٔ زمین‌چه‌خواهد شد ؟جامی‌برای‌زندگی کردن‌نسل‌هاخواهد بود؟ نانی‌برای خوردن خواهند یافت ؟

اگر مرگ کس‌را نیوباردی | ز پیروجوان‌خاك بسپاردی

دربرابر این‌سخن آیاآرزوی اسدی‌در گرشاسپ‌نامه محال‌نمی‌نمایدوازروی‌احساسات محض‌نیست؟

بهشتی بدی گیتی از رنگ وبوی | اگرمرگ وپیری‌نبودی دروی

کاش‌ازمادر نمی زادیم تادر ین‌دنیا این همه‌تیمار نمی‌دیدیم :

اگرخودنزادی‌خردمندمرد | ندیدی‌زگیتی چنین‌گرم‌وسرد

در کشته‌شدن‌هرنامداری‌حتی‌پهلوانان‌دشمن‌فردوسی نخست از زبان دیگران‌نوحه می‌سراید و زار می‌نالد و برخوبیهاو پهلوانیهاو برزو بالای‌او افسوس می‌خورد:

درفاجعهٔ‌سیاوش‌رستم‌زابلی‌مربی‌و استاداو خاك‌برسر می کند و بناله می گوید:

دریغ آن بر و برز و بالای او | رکیب و خم خسرو آرای او
دریغ آن گونا میر ده سوار | که چون او نبیند دگر روزگار
چو در بزم بودی بهاران بدی | به رزم افسر نامداران بدی
همی جنگ با چشم گریان کنم | جهان چون دل خویش گریان کنم

افراسیاب تورانی نیز در مرگ سرخه که در جنگی بدست فرامرز زابلی از پا در آمد همین طور می نالد.

خروشان به سر بر پراگند خاک | همه جامه ها کرد بر خویش چاک

شبلی نعمانی راست می گوید که: « در اشعار رزمی موقع برای اظهار غم و اندوه کمتر پیش می آید و وقتی هم که پیش آمد لازمه بلاغت این است که آن نیا بد بسط داده شود ».

(شعر العجم - ج ۱ - ۱۲۵)

فردوسی چنان اقتضای حال را در نظر دارد که خواننده بی اختیار بر استادی و نبوغ او آفرین می کند. وقتی صحبت از مرگ طبیعی است لحن شاعر آرام و غمناک است. زمانی که صحبت از کشته شدن است، کشته شدن مردی بزرگ، آن وقت این نابغه سترگ بالحنی دیگر می خروشد. در آن حال نیز وضع متفاوت است، مقتول در چه حالتی کشته شده است؟ متجاوز بوده یا از زندگی و سرزمین و ناموس خویش دفاع کرده است؟ جوان بوده یا پیر؟ موجودی بی زیانی بوده یا هنرمندی؟ سپاهی بوده و یا سپه سالار و فرمانده سپاه؟ مظلوم بوده یا ظالم؟ و جود او از برای مردم چه مایه ارزش داشته است؟ مرگ او مایه رستگاری ستمدیدگان است و یا سر دمان نابودی او را سوگ می گیرند؟ سراینده شاهنامه تمام این حالات گوناگون را در نظر داشته و رعایت کرده است:

پدران پیروز ساسانی با خشنو از یفتلی پیمان کرده بودند که مرزها را محترم بشمارند و از سر حد نگذرند و به سرزمین هفتالیان هجوم نیارند. قباد ساسانی حق نداشت که پیمان پدران خود را بشکند.

فرمانروای هفتلی او را از نتیجهٔ بد پیمان‌شکنی آگاه گردانید و به او نوشت :

نه این بود رسم نیاکان تو	گزیده جهاندار و پاکان تو
چو پیمان آزادگان بشکنی	نشان بزرگان به خاک افگنی
مرا نیز پیمان بباید شکست	بناچار بردن به شمشیر دست

و او را تهدید کرد که در روز جنگ متن پیمانی را که نهایت بدان وفادار بود به میدان نبرد خواهم آورد و به سپاهیان تو نشان خواهم داد.

پیروز مست بادهٔ غرور است و سر از پیمان باز می‌زند فرستاده فرمانروای هفتلی از دربار ساسانی برمی‌گردد و به خشنواز می‌گوید.

که نزدیک پیروز ترس خدای	ندیدم نبودش کسی رهنمای
همه کینه و جنگ جوید همی	به فرمان یزدان نپوید همی

خشنواز از لجبازی پیروز تنگدل می‌شود. نیروهای خود را برای جنگیدن بسیج می‌کند و آماده نبرد می‌گردد و به درگاه یزدان می‌نالد و از بیدادگری پیروز شکوه برده او را نفرین میکند

چنین گفت کای داور داد و پاک	تویی آفریننده باد و خاک
تو دانی که پیروز بیدادگر	ز بهرام برتر ندارد هنر
سخن‌های بیداد گوید همی	بزرگی به شمشیر جوید همی
بی او ز روی زمین برگسل	نه نیروش بادا نه دانش نه دل

سرانجام پیروز ساسانی در جنگ شکست خورده با گروهی از نزدیکان به درون خندقی که خشنواز با هوشیاری و زیرکی بر سر راه او کنده بود می‌افتد و همان لحظه جان می‌دهد.

درین جا فردوسی برخلاف جاهای دیگر که افسوس و دریغا سر می‌دهد هیچگونه اظهار اندوه نمی‌کند و با کمال خونسردی بالحنی سرزنشگرانه می‌گوید :

نباید که باشد جهانجوی زفت	دل زفت با خاک تیره است جفت

شیرویه جوانی است نابکار و پدرش را می‌کشد و جای او را میگیرد. کوتاه مدتی از فرمانروایی او نمی‌گذرد که او را با زهر هلاک می‌کنند، فردوسی در بارهٔ مرگ او به این مصراع نفرین آمیز اکتفا می‌کند که بگوید : بشومی بزاد و بشومی بمرد.

اما سوز دل و نوحه‌زاری او را در مرگ اسفندیار روئین‌تن جوان نیکوکار و پیکارجوی و مبارز که به دسیسه پدرش در نیمروز در نزدیکی رود هیرمند کشته شد بنگرید. رستم زابلی جهان پهلوان

بزرگ درکنار تن مجروح اونشسته است وزاری نالد.

که کنداین چنین کوه جنگی زجای / که افگند شیر ژیان را زپای ...

کجاشد به رزم اندرون ساز تو؟ / کجاشد به بزم آن خوش آوازتو؟

کجا شد دل وهوش و آئین تو؟ / توانائی و اختر و دین تو؟

پهلوانان بزرگ در آخرین لحظات زندگی پیش از آنکه روان ازکالبدشان بدرشود چنان از سر درد وعبرت سخن می‌گویند ووصیتشان در آن واپسین دم زندگی که ازخون اطراف خود را رنگین کرده‌اند چنان جانگداز است که ازغایت رقت اشک درچشم خواننده گرد می آید.

اسفندیار روئین تن برخاک وخون افتاده، رستم در کنار اونشسته ودر غم او مویه می‌کند، اسفندیار که به زحمت یارآخرین لحظه زندگی رابه دوش می کشد به رستم می گوید:

چنین گفت پر دانش اسفندیار / که ای مرد دانای به روزگار

مکن خویشتن پیش من بر تباه / چنین بود بهر من از دیرگاه

تن کشته را خاک باشد نهال / تو از کشتن من بدین سان منال

کجا شد فریدون وهوشنگ وجم؟ / زباد آمده باز گردد به دم

همان پاک زاده نیاکان ما / گزیده سرافراز و پاکان ما

برفتند وما را سپردند جای / نماند کس اندر سپنجی سرای

فراوان بکوشیدم اندر جهان / چه در آشکار و چه اندر نهان

که تا راه یزدان به جای آورم / خرد را بدین رهنمای آورم

چو از من گرفت این سخن روشنی / زبد بسته شد راه آهرمنی

زمانه بیازید چنگال تیز / نبد زو مرا روزگار گریز

یکی ازشورانگیزترین حوادث اندوهبار درشاهنامه آخرین برخورد باربد هنرمند وخنیاگر مخصوص روزگار خسرو است. دراین حادثه کسی نمی‌میرد وسری از تن جدانمی‌شود. ولی شدت تاثیر آن به‌اندازه مرگ وشهادت بزرگترین قهرمانان ادب حماسی است.

باربد هنرمند وخنیاگر خراسانی الاصل و ازنوابغ کم‌نظیرموسیقی بود ودرسایه حمایت خسرو کارش بالاگرفت. سالها در شبگیر وشامگاه وبیگاه و پگاه انگشتان سحرکار او درمحضر خسرو بیدادمیکرد. گویند توانائی وپشتکار این رامشگربزرگ بحدی بود که برای خسرو زمان

اهنگی ساخته بود که به این حساب هر نوا و آهنگ او؛ رسال بیش از یك بار تکرار نمی ؛

هنگامی که به باربد خبر دادند که شیرویه خسرو را بزندان انگنده و تصمیم به کشتن بدو دارد از راه دور و دراز با دلی دردمند خودرا به زندان خسرو رسانید و او را اسیر و بسته یافت. در اینجا باربد رود و بربط را به دست گرفته بارقتی جانسوز ترانه ای سر می‌دهد و در ان از گذشته ای سا لها ئی که خسرو بزرگترین مرد جهان بود سخن می‌راند و بعد از ین نوحه سوزناك که با اشك خونین همراه بود بالحنی دردناك تر سوگند می‌خورد به یزدان و نوروز و مهر ؛ به همه این ها سوگندمی خورد که بعد از خسرو کسی از هنر خنیاگری او بهره نخواهد برد و دست می‌برد و مر چها را انگشت خود را قطع میکند و گریان به خانه برگشته آتشی می‌افروزد و هرچه از آ لات موسیقی دارد به کام آتش می‌افکند

اگر دست من زین سپس نیز رود	بسا زد به من بر مبسا د ا د رود
ببر ید هر چا ر انگشت خو یش	بریده همی داشت درمشت خو یش
چو درخانه شد آ تشی برفرو خت	همه آلت خویش یکسر بسو خت

وصف در شاهنامه :

هر یك از تصویر ها و اوصافی که در شاهنامه آمده است و کوتا و مختصر بیا ن کنند و حا لت و لحظه ای است و ندرتاً ممکن است وصفی درشاهنامه فردو سی بچشم بخورد که ا ز تن حوا د ث و وقا یع بدو ر باشد .

اهتمام فرد و سی در بکار گرفتن اوصاف و تصاو یر بیشتر از جهت قدرت القائی آ ن هاست تا خو د تصاو یر و اوصاف. وصف آمد و رفت شب ها و روز ها در لا بلای حوادث شاهنامه از یك یا دو بیت تجاوز نمیکند

بد ین داستان نیز شب بر گذ شت	سپهر از بر کوه تیره بگشت(۰ ۲۰۲)
چو خو ر شید ازچرخ گر دنده سر	برآورد بر سان زرین سپر (۹۹ - ۲)

استعارات وتشبیهات در شاهنامه بجای خود و طوری بکار میرود که تأثیر بیان حوادث و بالقا ئی سخن را بیشتر میسا زد . در وصف میدان جنگ و دیگر موارد حماسی فردو سی ا ز حماسه کمك می‌گیرد اما آنجا که صحبت از عشق یا اندوه و یا حالات دیگر است استعاره را به یاری می‌خواند . (۱)

یکی آفرین کرد بـر سام گر د	و زآب دو نرگس همی گل سترد (۹۹ - ۱)
سیه مژه بر نرگسا ن د ژ م	فرو خوابنید ونز دهیچ دم (۹۱ - ۱)

بهمین ترتیب تشبیهات شاهنامه جا یگاه مخصوص به خود را داراست و فردوسی درجریان عادی

کارهاو لحظه ها ازآن بهره برده است ، واگردر اوج حادثه از تشبیه کمک گرفته شده طوری است که تشبیه در مرکز تصویر است وبه منزلهٔ هستهٔ آن .

در شاهنامه وسیع ترین عناصر هستی اجزای سازندهٔ تصویر را تشکیل می دهند. ابرودریا و کوه ودشت، وماه وستاره و خورشید واسنادهای مجازی بر خاسته ازتصویرفردوسی به اینگونه پدیده طبیعی برمی گردد (۱)

بتنها یکی گور بریان کنی	هوا رابه شمشیر گریان کنی
برهنه چوتیغ تو بیند عقاب	نیارد به نخجیر کردن شتاب
نشان کمند تو دارد هژبر	زبیم سنان تو خون بارد ابر

تو گفتی سپهر وزمان وزمین	بپوشد همی چادر آهنین
ز هرای اسپان وآوای کوس	همی آسمان بر زمین دادبوس

شفیعی کدکنی می گوید « هیچگاه ازعناصر انتزاعی ومجرد دراجزای تصویری شعر فردوسی نشانی نیست واین رنگسادی تصاویر اوچه بصورت اغراق وچه در تشبیهات واستعاره ها از مؤثر ترین نکته ها در تشخص کار اوست. فردوسی صرف یکی دو مورد آنهم درزمینه های غنائی از دوسه تشبیه تجریدی یاری گرفته است وآن موارد یکی در بارهٔ مادر سهراب است: روانش خرد بود وتن جان پاک ، که این تشبیه انتزاعی برای نشان دادن لطف اندام آن زن بسیار مناسب است ودر حوزهٔ تصویر های غنائی این دوره تشخصی داردو یا دهانش به تنگی دل مستمند. یکی ازقوی ترین جنبه های تخیلی و تصویری شاهنامه نوعی قدرت تنظیم است که ازترکیب مجموع اجزای کلام بوجود می آورد بدون آنکه ازتشبیه واستعاره وانواع مجاز یاری طلبد(گاه باسودجستن ازصفت Epithet (۱)

طبق های زرین و پیروزه جام	کمرهای زرین وزرین ستام
پرستار با طوق وبا گوشوار	عمان یاره وطوق گوهر نگار

وصف زیبا رویان در شاهنامه:

درداستان های عاشقانهٔ شاهنامه شاعر بارها به وصف زیبائی زنان پرداخته است این وصف ها گاهی لنهایت مختصر واجمالی است واین درموردی است که باا طالهٔ وصف استخوان بندی بیان

(۱) صور خیال در شعر فارسی ۴۵۳

داستان بهم بخورد، چنانکه در بارهٔ دخترانی که در حضور سودابه ایستاده بودند و زن دسیسه‌گر بظاهر می‌خواست که یکی از آنان را به عقد سیاوش در آورد می‌گوید:

همه نارسیده بتان طراز — که بسر شتشان ایزد از شرم و ناز

یا در وصف سیندخت کابلی

برخ چون بهار و به بالا چوسرو — میانش چوغرو و به رفتن تذرو

یا در وصف دختران ترک:

همه رخ پر از گل همه چشم خواب — همه لب پر از می همه زلف تاب

که در هر یک از این ابیات بحقیقت هیچ چیز را ناگفته نگذاشته است. در وصف رودابهٔ کابلی گوید:

بهشتی بدآ راسته پر نگار — چو خورشید تابان به خرم بهار

در موارد که زیبائی زن مورد نظر در روند اصلی داستان نقش بیشتر دارد در اوصاف کمی به تفصیل بیان شده است چنانکه در وصف زیبا دختر کابلی گوید:

ببالای ساج است و همر نگ عاج — یکی ایزدی بر سر ازمشك تاج

دو نرگس دژم و دو ابرو بخم — ستون دو ابرو و چو سیمین قلم

دهانش به تنگي دل مستمند — سر زلف چون حلقهٔ پای بند

نفس را مگر بر لبش راه نیست — چنو در جهان نیز یك ماه نیست

زیبائی زن در شاهنامه تقریبا زیبائی‌های طبیعی سرزمین ماست و در آن روزگار زن زیبا به زنی گفته می شد که به قول ابو علی محمد بلعمی چنین باشد: «خوش خلق و بالاتمام، نه دراز و نه کوتاه، سفید لون، روی و بنا گوش و همه تن تا ناخن پای سفید سفیدی گونهٔ او به سرخی مایل، بگونهٔ ماه وآفتاب، ابروان طاق چون کمان، میان ابروگشاده وچشم فراخ، سیاهی سیاه و سفیدی سفید، مژگان سیاه ودراز، سرش میانه نه خورد و نه بزرگ بینی باریك و بلند، روی کشیده نه سخت دراز و نه بسیار مدور، موی سرسیاه و دراز، گردن نه دراز و نه کوتاه که گوشوار بر کتف خورد، بر پهن وگرد، پستانی کوچك وگرد و سخت، سر کتف‌ها و بازوان معتدل، انگشتان دست باریك نه دراز و نه کوتاه، شکم تا برراست دوگونه از پشت بلند تر وآگنده، میان باریك، جای گردن بند برگردن باریك، ران‌ها گرد وآگنده و زانو ها گرد

ساق ها ستبر، شتالنگ های پای خورد وکرد و ... ستان پای خورد وگرفته که چون برود کاهل بود از فربهی، فرمانبرداری که جز خدا وند خویش‌را فرمان نبرد، هرگز سختی ندیده بود و به عزوجاه برآمده باشد وشرمگین و باخرد وبامردمی ونسب از سوی پدر ومادر پاك. اگر به نسب بنگری بهتر از روی واگر به رویش بنگری بهتر از نسب و بهست پرهیزگار وحریص به پختن و شستن ودوختن ونهادن وبرداشتن وبه زبان خاموش وکم سخن چون به عبارت آید خوش عبارت وخوش زبان، اگر آهنگ او کنی آهنگ توکند و اگر از او دور شوی از تو دور شود و اگر با او باشی روی وچشمانش سرخ شود از آزرم روی تو(۱)

اوصافی که فردوسی در شاهنامه از خوبرویان آورده نزدیك وشبیه به این اوصاف است، در وصف رودابه گوید:

ز سر تا به پا یش به کردار عاج	برخ چون بهشت و به بالا چو ساج
رخانش چو گلنار ولب نار دان	زسیمین برش رسته دونار دان

گاهی این خوبرویان که باچشم بادامی ومژه‌ای به کردار خنجر کابلی وروی ارغوانی دل می‌بزند، باگرزو تیر و کمان وسرد افگنی نیز آشنایند. شاید سزاوار باشد که در داستان‌های حماسی معشوقهٔ بهشتی روی پلنگ افگن نیز باشد و شا ید بتوان یکی از وجوه اختلاف میان داستان های عاشقانهٔ آثار حماسی وداستان های دراماتیك را وجود معشوقگان پهلوان صفت در منظومه های حماسی بشمار آورد.

ازین سیمتنان جنگجو یکی گرد آفرید است که هنگام حملهٔ لشکر توران به فرماندهی سهراب بردژ سپید در میدان جنگ ظاهر می‌شود. این دختر «عنان پیچ و اسپ افگن ونامدار» همینکه از اسیری برادرش که سالار سپاه بود خبر یافت زره به تن کرد وگیسوان خود را بزیر زره پنهان نموده کلاه خود رومی بر سرنهاد:

به پیش سپاه اندر آمد چو گرد	چو رعد خروشان یکی ویله کرد
که گردان کدامند وسالار کیست؟	ز رزم آوران جنگ‌را یار کیست؟
که بر من یکی آزمون را به جنگ	بگردد بسان دلاور نهنگ

---

(۱) ترجمهٔ تاریخ طبری ۲۲۶.

در برابر مبارز خواهی او از لشکر توران کسی نیامد مگر سهراب که پس از نبرد با این دختر برو چیره شد وهمینکه کلاه خود را از سر گرد آفرید برداشت:

رها شد ز بند زره موی او — درفشان چو خورشید شد روی او
بدانست سهراب کاو دختر است — سر موی او ازدر افسر است

این دختر رزم جو زیبا وافسونگر است:

یکی بوستان بود اندر بهشت — ببالای او سرو دهقان نکشت

گردیه خواهر بهرام چوبین نیز پهلوانی زورمند است ودر پیشگاه خسرو چنان اعمال قهرمانانه‌ای انجام می‌دهد که خسرو از دیدن آن به شگفتی می‌ماند:

بسن نیزه را برزمین بر نهاد — ز بالا بزین اندر آمد چو باد
بباغ اندر آورد گاهی گرفت — چپ وراست بیگانه را هی گرفت
همی هر زمان باره برگاشتی — وزا بر سیه نعره بر داشتی

در گرشاسپنامه دخترفرماندار زابلستان ازین آهوان شیرگیر است‌واسدی در وصف‌اومیگوید:

به کاخ اندرون‌بت به‌مجلس بهار — درایوان نگارو به میدان سوار

وصف مردان نیز در شاهنامه به چشم می‌خورد. گاهی مردان از جهت زیبائی و خوش سیمائی وصف می‌شوند، چنانکه فردوسی از زبان منیژه بیژن را وصف می‌کند:

چرا این چنین روی و بالا و برز — برنجانی ای خوب چهره به گرز؟

یا از زبان سودابه به سیاوش می‌گوید:

نگوئی مرا تا مرا دتو چیست — کـه‌بر روی توفر چهر پری است
هران کس که از دور بیند ترا — شود بیهش و برگزیند ترا

اما کمتر ممکن است که زنان مردی را بستایند واز پهلوانی وزور بازو و شجاعت او در جنگ سخن‌نرود همانطور که پرستندگان رودابه ضمن‌بیان وشرح‌زیبائی‌زال«ساعدچون شیرنر» او را تمجید کردند. یکی از زیباترین‌اوصافی که درآن از زیبائی روی و قامت مردان سخن رفته وصفی است که دختر برزین دهقان از قد وبالای بهرام می‌کند.

زمانی زیبائی ظاهر وزور و مردی پهلوانان هر دو وصف می‌شود. مهراب کابلی از زال چنین وصف می کند:

چو دست و عنانش بر ایوان نگار	نبینی نه بر زین چنو یک سوار
دل شیر نر دارد و زور پیل	دو دستش به کردار دریای نیل
چو بر گاه باشد زرافشان بود	چو در جنگ باشد سرافشان بود
رخش پژمراننده ارغوان	جوان سال و بیدار و بختش جوان
به کین اندرون چون نهنگ بلاست	بزین اندرون تیزچنگ اژدهاست
نشاننده خاک در کین به خون	فشاننده خنجر آبگون

گاهی استاد سخنگوی ما زیبائی تن واندام مردی را در کمتر از دو بیت به شایسته‌ترین وجهی وصف می کند.

به سرلحه نگه کرد پس پیلتن	یکی سرو آزاده دید در چمن
برش چون برشیر و رخ چون بهار	ز مشک سیه کرده بر گل نگار

نوع دیگری از وصف مردان که بیشتر در صدر نامه ها یا در خطاب های رسمی می آید ودر شجاعت وزورمندی ومردانگی ونیروی بازو وخرد واندیشه وتدبیر وفداکاری پهلوانان در راه خدمتگزاری به مردم وبزرگان ستوده میشود. در این اوصاف اغراق های هیجان انگیز وزیبا وآهنگ حماسی بخصوصی است. از آن جمله است وصفی که زال درنامه ی خطاب به پدرش سام نریمان از وی آرد:

چمانندهٔ دیزه هنگام گرد	چرانندهٔ کرکس اندر نبرد
فزایندهٔ باد آوردگاه	فشانندهٔ خون زابر سیاه
گرایندهٔ تاج و زرین کمر	نشانندهٔ زال بر تخت زر
به مردی هنر در هنر ساخته	خرد از هنرها برافراخته

ویا وصفی که کیخسرو ازجهان پهلوان بزرگ زابلی رستم دستان می کند

که ای پهلوان زادهٔ پرهنر	ز گردان کیهان برآورده سر
توئی از نیاکان مرا یادگار	همیشه کمربستهٔ کارزار
دل شیر مردان و پشت کیان	بفریاد هر کس کمر بر میان
ترا داد کردن به مردی پلنگ	بدریا خروشان ز هیبت نهنگ

وصف بزم

در شاهنامه چندگونه بزم‌می‌توان یافت.یکی آنکه دلداده ای ودلد اری بشادی‌می نشینند و بزمی به‌پامی کنند .درچنین بزمی که درخلوتگاه صورت می‌گیرد نو ازندگان وخنیاگران‌نیز حضور ردارند وایستا ده برپامی نوازند. قبلا زمین عشرتگاه‌را با دیبا فرش می کنند وبران دینار می افکنند،بوی مشك وعنبر فضا رابرمی کند و جام باده به‌گردش می‌در آید مهنا نگه در خلوت بیژ ن‌ومنیژه .

دیگر بزم هائی است که هنگام آمدن مهمان در حضورسران وبزرگان بر پا می شود . د رینگونه محافل پس ازصرف نان بزم طرب‌آراسته‌می‌شودوحاضر ان به‌باده‌پیمائی می‌نشینند . یکی از زیبا ترین‌وباشکوه‌ترین اینگونه بزم ها وقتی که‌رستم به‌نزد کیخسرو (هنگامی‌که کیخسرو جهان‌پهلو ان ز ابلی‌راازکابل فراخواند تابه توران برودوبیژن راا ز چا ه بکشد)آمده ، برگزار می‌شود.سالا ربار مجلسی شکو همند ترتیب می دهد ودر صد ر آن جایگاهی برای کیخسرو می‌نهندو در کنار آن یك درخت مصنوعی نصب‌می کنند که‌بر وی کیخسر وسایه می افکند . ساق این در خت از سیم (نقره) وشا خ های آن از یاقوت‌ساخته‌شده وآرا سته به‌شاخه‌های کو چک دروگهر است . میوه‌و برگ درخت را از ز برجدو عقیق سا خته درون این‌میوه های‌ساختگی را بامشك پرکرده‌اند ، بطو ریکه هنگام وز یدن باد ازآن‌هابو ی خو ش ودل‌انگیز به‌اطرافمی‌پر ا کند وهرکسی‌را که کیخسرو به نزدیك‌خو یش‌بنشاندآن‌درخت بر و مشك وعنبر می‌افشاند .

بز م های همگا نی‌نو ع دیگری‌از بزم های‌شاهنامه‌است که‌دردشت‌ویا‌کوی‌و برزن‌برگزار می شودو خردو بزرگ و کهتر ومهتر همه‌شر کت می کنند .این گونه‌بزم‌ها بر ای‌تجلیل‌ازحاد ثهٔ مهم‌ملی وپیرو زی بردشمنان میهن درجنگ‌و یاازجنگ برگشتن‌نامداری‌وامثال آن‌برگزارمیشود. تولد رستم جهان‌پهلوان برای‌مردم‌ماحادثهٔ‌بزر گشادی‌زا بو دومر دم‌ما آن ر اجشن گر فتند :

یکی‌جشن کردند‌درگلستان ز کا بلستان تابه‌زابلستان
همه‌دشت پر بادەونای بود به هر کنج صدمجلس‌آرای‌بود
به‌زاولستان‌از‌کران‌تا کران نشسته‌به هرجای‌رامشگران
نبد کهتر‌ازاین مهتر‌ابر فرود نشسته‌چنان‌چون‌بود‌تاروپود

و چنانکه می بینید درجشن تولد رستم بدون انحصار تمامی اختصاص به گروه خاصی از مردم داشته باشد همه مساویانه درآن سهم داشتند واز غایت برابری کهتران از مهتران برتر ونبودند .

از همین گونه بزمهای همگانی است بزمی که هنگام پناهنده شدن سیاوش به توران در حضور او صورت می گیرد. درمسیر راهی که سیاوش می رفت نالهٔ چنگ ورباب بود ومردمان شادی می کردند. مناظر طبیعی و اطراف زیبا وشاداب بود. سیاوش از دیدن این منظره بیاد بهار کابل ونیمروز افتاد و گریه اش گرفت:

همه ره زآوای چنگ ورباب	همی خفته راسر برامد زخواب
همی خاك مشکین شداز مشك وزر	همی اسپ تازی بر آورد پر
سیاوش چوآن دیدآب از دو چشم	بیاریدوزاندیشه آمد به خشم
که یاد آمدش بوم زابلستان	بیاراسته تابه کابلستان

نوع چارم بزم تنهایی است ، چنانکه مرد پهلوان موقعی که بخواهدجادوگری را که برای نابود ساختن پهلوانان خودرا بصورت زن درمی آورد دستگیر ومغلوب نماید ، رود وبربط وطنبور بدست می گیرد و به تنهائی درمیانهٔ بیابان یاراه پر خطری که کمینگاه جادوگر است می نشیند و می نوازد وچامه سرمی دهد . معمولا اشعاری که پهلوان در چنین حال می خواند در بارهٔ تنهائی خود و سرگردانی وسختی دیدن ورنج کشیدن ودرماندن از یار وانیس وهمزبان است وبه این وسیله می خواهد نظر زن جادوگر را جلب کند واورا به سوی خود بکشاند. ازاین گونه بزم هاست بزمی که درداستان هفتخوان اسفندیار آمده است .دربن جا اسفندیار دربیشه ای برلب چشمه از اسپ فرود می آید جامی زرین راپر از باده می کند وبه طنبور نواختن وآواز خواندن می پردازد :

همانگاه طنبور را برگرفت	سرائیدن ونالهٔ اندر گرفت
همی گفت بداختر اسفندیار	که هرگز نبیند می ومیگسار
نبیند جز از شیر ونر اژدها	ز چنگ بلاها نیابد رها
نیابد همی زین جهان بهره ای	بدید ار فرخ پری چهره ای
بیابم زیزدان همی کام دل	سر اگر دهد چهره دلگسل
به بالا چو سرو وچو خورشید روی	فروهشته از مشك تا پای موی
زن جادو آواز اسفندیار	چو بشنیدشدچون گل اندر بهار

پس از ان جادو به هیأت زنی زیبا وجوان وطناز به نزدیك اسفندیار می آید واسفندیار اورا دستگیر

می کند . همینکه جادوهی اوزایل می‌شود به‌پیرزالی زشت رو و کریه منظر بدل می گردد که قیافه اصلی اوست .

داستان آمدن زن جادو با حیله ای که پهلوان به کار می‌بندد وبوجود آوردن بزمی در تنهائی پیش از داستان زندگی اسفندیار در داستان هفتخوان رستم نیز آمده است واین دو بخش کاملا شبیه بهم است وگویا اصل ومبنائی واحد داشته اند .

نوع دیگر بزم ها چنان است که در بخش مربوط به زندگی بهرام گور و تنها گردی وخوشگذرانی آن مرد شاد خوار می‌بینیم. وی شب هاستنکرو ار به خانه مردمان می‌رود ودربزم آنان شرکت می‌جوید . گاهی یك دختر زیبا وگاه چند دختر خوبروی دران جا به ساز و سرود و چامه‌خوانی میپردازند. بهرام طبق معمول از آن دوشیزه یا دوشیزگان خوشش می آید وبه آنان دل می‌دهد ودرهمان لحظه آنان را از پدرشان خواستگاری می کند .چامه‌ای که دختران دران بزم می‌خوانند غالباً خطاب به بهرام ودرستایش روی وموی وبرز وبالای اوست .

فردوسی در وصف بزم هانیز بلاغت سخن را رعایت می کند .هیچوقت بیهوده سخن را به درازا نمی کشد .آنجا که باید وصف کوتاه ومختصری بیاورد هرگز به اطاله کلام نمی پردازد . وصف های نسبةً طولانی مانند وصفی که ازبزم کیخسروآورده است بسیار مقتضای حال است بطوری که خواننده توقع دارد که چنان بزمی باید چنین وصف شود .

وصف طبیعت نیزدرشاهنامه به‌مناسبت محل واقتضای حال کوتاه ومختصراست.در این جا وصف او به‌طبیعت نزدیک وازصنعت بازی بدور است :

بهار آمد وشد جهان چون بهشت — بخاك سیه بر فلك لاله کشت
همه بوم ها پر ز نخچیر گشت — به‌جوی آب‌ها چون می وشیر گشت

وصف بیشه:

یکی بیشه ای دید همچون بهشت — تو گفتی سپهر اندرو لاله کشت
ندید از درخت‌اندرو آفتاب — بهر جای برچشمه‌ای چون گلاب

درهیچیک ازین اوصاف فردوسی مانندنظامی اصطلاحات‌علمی و لغات‌و ترکیبات فلسفی یا دینی بکار نمی‌برد وسخن رادر هاله‌ای‌ازاستعاره وکنایه نمی‌پوشد .

وصف‌طبیعت درگرشاسپنامه‌نیزساده‌وطبیعی‌ودورازتفنن است. هنگامی‌جمشیدازجنگ‌ضحاک بیداد گر گریزان بود، نزدیک زابلستان‌رسید درینجا اسدی درگرشاسپنامه آب وهواومنظرهٔ بیرون شهر زابل راچنین وصف می کند .

خزان بدشده زابروزباد تفت — سر کوهسار و زمین زربفت

کشیده سرشاخ میوه به خاک — رسیده به چرخشت میوه‌زتاک

گل از باد ه ازغوانی برشک — چکان‌ازهوا ارغوانی‌سرشک

بر سیب لعل ورخ برگ زرد — تن شاخ کوژ وده باد سرد

پوهاند دکتور جاوید

کوتاه گفته هایی پیرامون شاهنامه وسرایندهٔ آن*

افسانه های جهانی پیش از فردوسی :

تاریخ نشر داستانهای اساطیری ایلیاد Iliad واودیسه Odyssey منسوب به همر Homer رانهصد تاهشتصد سال پیش از میلاد تعیین کرده اند .

افسانه مها بهاراتا Mahabharata که نخستین منظومهٔ حماسی هند غربی است (شرح جنگ های بین احفاد و اعقاب بهاراتا Bharata) دریک هزار سال پیش از میلاد سروده شده . (زمان راماپانا به پنجصد پیش از میلاد میرسد) .

موضوع مها بهاراتا (مبارزه پاندوا نها Pandava یا پسران پاندو Pandu باپسر عمو ها یشان کورها Kuru برسر تخت وتاج Indraprashta یا دهلی است)

داستان مهابهارات از نویسندهٔ ناشناسی است که بنابه سنت به (Vyasa) قدیس نسبت داده می شود این مجموعهٔ نامتجانس که از ۱۸ کتاب یا تقریباً نود هزاربیت بما رسیده شامل قصه ها ، افسانه ها ، تمثیل ها و حکمت ها ییست که طی قرون متمادی یعنی از پنج قرن پیش از میلاد تا قرن چهارم میلادی بوجودآمده است .

---

* نشرشده در مجلهٔ خراسان ، س ۳ ، ش ۱ (جدی - دلو ۱۳۶۱) .

۷۰ - ۶۰ -

نخستین نوع شعری که بشر ابداع کرده حماسه است که در آن داستانهای رزمی و پهلوانی ، جنگ ها و دلاوریهای قهرمانی ملی برای خواندن و نقل کردن شرح داده شده است. گویند بشر پیش ازینکه به مراحلی از کمال ذوقی و معنوی ، ترقی و پیشرفت فرهنگی رسیده باشد آثار حماسی خود را بوجود آورده است. توجه به شاهنامه سرایی دوره بوجود آمد که خراسانیان دوره های درخشان تمدن ، فرهنگ و معرفت را پشت سر گذاشته بودند و احساس مقاومت ملی در مقابل تازیان اوج گرفته بود گویا خراسانیان نه تنها با قیام های سیاسی ونظامی، ونهضت های مذهبی و دینی مقابل تسلط امویان قد علم کردند بلکه با جنبش ادبی و حرکت فکری نیز ، در مقام مبارزه برآمدند ویکی از دلائل توجه به حماسه سرایی در همین عهود همین امر بوده است . شاهنامهٔ فردوسی که بکمال معنی و جمال ظاهر آراسته است درین نهضت ملی تاثیر عظیم داشته است. بجاست که می گویند : فردوسی بزرگترین شاعر حماسه سرای دری و شهنامه عظیم ترین منظومه حماسهٔ ملی ماست .

شاهنامهٔ مسعودی مروزی :

این شاهنامه که در قرن چهارم هجری قمری سروده شده ظاهراً قدیمترین شاهنامهٔ منظوم دری است که فقط دو بیت از آغاز و یک بیت از آخر آن بما رسیده است . بیت اول ظاهرا یکجا خللی دارد و باید سقطی در آن واقع شده باشد . اگر بنا بر ضرورت شعر کیومرث بخوانیم درست میشود ولی در مصراع دوم اشکال بیشتر باقی است . دو بیت اول اینست:

نخستین کیومرث آمد بشاهی	گرفتش به گیتی درون پیش گاهی
چو سی سالی به گیتی پادشاه بود	کی فرمانش بهر جایی روا بود

بیت آخر اینست :

سپری شد نشان خسروانا	چو کام خویش راندند از جهانا

از دو شاهنامهٔ منثور ابو المؤید بلخی وابوعلی بلخی جز نام چیزی به ما نرسیده اما معروفترین شاهنامهٔ فارسی شاهنامهٔ ابو منصوری است .

شاهنامهٔ ابو منصوری :

این شهنامه گرد در اواسط قرن چهارم هجری قمری به فرمان ابو منصور بن عبدالرزاق طوسی از روی نامه های کهن ایرانی گردآوری شده است مایهٔ اصلی کار دقیقی و فردوسی در نظم شاهنامه بوده است .

کتاب « خداینامه » ماخذ اصلی شاهنامهٔ ابو منصوری بود که در اواخر عهد ساسانی تدوین شده و عبارت بوده است از داستان‌های ملی و حوادث تاریخی که از قدیمترین زمان ها سینه به سینه نقل می شد تا دورانی که شکل تاریخی بخود گرفت .

این کتاب در قرن دوم هجری به نام سیر الملوك یا سیر الملوك فرس بعربی ترجمه گردید ، مترجم آن بر خلاف آنچه که زوتنبرك فرانسوی گفته است ابو منصور عبدالملك ثعالبی نبوده قطعا ابو منصور حسین بن محمد مر غنی است (ص ۲۰۶ تمدن ایرانی)

ترجمهٔ فارسی آن احتمالا در ۳۴۷ ه ق و پیش از فردوسی صورت گرفته است. مقدمهٔ این شاهنامه که در دست هست بنام مقدمهٔ قدیم شاهنامه معروف است و از قدیمترین آثار منثور دری بشمار میرود .

التاج :

ترجمهٔ نوشته های پهلوی بزبان عربی از اوایل قرن دوم شروع شد (اگر ترجمهٔ کتاب دیوان عراق را از زبان پهلوی به عربی نخستین ترجمه بدانیم تاریخ آن به نیمهٔ دوم قرن اول می کشد) ترجمهٔ آثار پهلوی به عربی از دوران ابن مقفع (مقتول در سال ۱۴۲ ه . ق) رونق یافت . از مترجمان پهلوی به عربی در حدود سی تن را می شناسیم، مجموع کتاب‌هایی که به عربی ترجمه شده از یك صد عنوان تجاوز نمی کند. ابن مقفع کتاب التاج یا تاجنامه را به عربی ترجمه کرد . تاجنامه عنوان خاص یك کتاب نبود بلکه عنوان یك دسته کتاب هایی بوده است که در موضوع خاص خود تألیف شده مانند اندرز نامه ... مشتمل بر رسم و آیین پادشاهی و آگاهی برسر گذشت و سنت های ایشان . تعلیمات در امور سلطنت و تشریفات درباری و سخنان حکیمانه نظیر کتاب التاج فی سیرة انوشیروان .

نسخه های شاهنامه :

نسخه های شا هنامه در کتابخانه هـای جهان فرا وان است . تعداد ابیات شاهنامـه در حدود پنجاه وپنج هزار است ولواینکه‌خودفردوسی آنرا در حدود شصت هزار خوانده شاید قسمتی از آن به ما نرسیده ویااینکـه‌از باب مسامحـــه در عدد گفته است. نسخه های تاریخدار شاهنامه بدینقرار است .

۱ـ نسخهٔ مؤرخ ٦١٤ هـ . ق که اخیرا درفلورانس ایتالیا پیدا شده . خبر این‌نسخه در ۱۳۵۷ پخش شد .

۲ـ نسخهٔ موزیم لندن سال کتابت ٦۷۵

۳ـ نسخهٔ قاهره سال ۷۰۵

٤ ـ نسخهٔ استانبو ل ۷۳۱ (با هشتادونه‌تصویر)

۵ـ نسخهٔ نیویارك ۷۳۳

عالی ترین نسخهٔ بدو ن تاریخ ، نسخهٔ‌اتحاد جماهیر شوروی است ا ما قـد یمترین شاهنامه مصور جهـان که پیش از مـغـول(قدیمترین از شاهنامهٔ قاهره واستانـبول) نگا شته‌شده‌شاهنامه فیروز پشتونجی‌دستور بلسارا معروف به شا هنامهٔ مؤسسه کاما ـ بمبئی ، اوایل قرن هفتم است که‌دارای ٤۵تصویر است و نخستین تصویر آن دربار محمود است .

رستم درشاهنامه :

رستم در شاهنامه ابر مردی است از لحاظنیروی جسمی خارق‌العاده، ازلحاظتوانایی‌روحی بسیار نیرو مند ، دارای صفا ت وملکا ت‌انسانی ، باطبع لیطف توام بازیرکی ، حیله‌ـ گری و مکاری ،جهان دیده ، سنجیده ،جاومقامش ازهمه‌والاترو احترامش افزونتر (از مقالهٔ دکتر مهدی فروغ زیر عنوان رستم ـقهرمان تراژدی)

شناخت فردوسی :

ازنام ونام پدر و تاریخ تولدو وفاتش اطلاع نداریم . تولد اورا درحدود سال های ۳۲۹ هـ.ق (مطابق ۹٤۰ میلادی) حدس . زده اند گویا درآغازپادشاهی محمود شصیت

ساله بو د وفات اورادر حدود ٤١١هـ (مطابق ١٠٢٠م) تخمین کرده اند ۰ زاد گاه و آرامگاه او هر دو طوس است.

فریز انگلیس در سال ١٢٣٦ ق مطابق ١٨٢٠م. گورفردوسی را دیده بود که مزار محقری بیش نبود ۰

هجو نامه :

به قول نظامی شش بیت از هجو نامه باقی مانده ۰ آنچه که بنام هجو نامه معروف است از روی روایا ت الواهی نظم شده و به فردوسی نسبت داده شده است ۰ آن قسمتی که از خود فردوسی است درمتن شاهنا مــه به صورت متفرق آمده است و کسی آن ابیات پراگند ه رابدون ذکر مناسبت هـــایکجا گر د آورده و همه را به محمود راجع ساخته است قصه ملاقات فردوسی با شعرا درباغ غزنه ومسابقه آنها در گفتن رباعــی معروف در قافیه مشکلی وبردن عنصری اورا پیش سلطان بکلی افسانه است ونخستین کسی که این افسانه را آورد ذکر یای قزوینی مؤلف آثار البلاد است سال تألیف ٦٧٤

ترجمه هایی از شا هنامه :

سرویلیام جونز Sir Willam Jones خاورشناس انگلیسی ظاهرا نخستین کسی بوده است که قسمت های از شاهنامه را به زبان انگلیسی ترجمه کرده و درسال ١٧٧٤ در مجموعه یی تحت عنوان ((ادبیات آسیایی)) در لندن انتشار داده است .

دیگر ژزف شا مپیو ن Joseph Champion شاعر انگلیسی بود که به ترجمه قسمتی از شاهنامه پرداخت بعد، ازو ها گما ن Hageman المانی در ١٨٠١ قسمتی از شاهنامه را بز بان المانی ترجمه نمود ، سپس والنبورگ اطریشی Wallenburg در ١٨١٠ قسمتی از شاهنامه را به زبان ا طریشی تر جمه کرد.

فردر یك روکرت Fredriek Rukert شاعروایران شناس المانی گویانخستین کسی است که داستا ن هیجا ن انگیز رستم و سهراب رابه صورت داستان مستقل ترجمه ونشــر کرده است ۰ روکرت در سال ١٨٣٨ ایــن داستان را بشیوه یی نغز و دلپسند در المان منتشر ساخت ۰ اتکنسو ن Atkinson ترجمه انگلیسی سهراب و رستم را با متن فارسی در ١٨١٦ در کلکته انتشار داد .

شاعر و محقق انگلیسی ماتیو آرنولد Mathew Arnold (۱۸۸۸ - ۱۸۲۲) ازین داستان منظومه یی ساخت که بیشتر صورت اقتباس دارد ودرسال ۱۸۵۳ آنرا درلندن منتشر کرد .

کمی بعد شاعر وخاور شناس روسی واسیلی آندری یویچ ژوکوفسکی Vassili Andrievitch jonkoski (۱۸۵۲ - ۱۷۸۳) آنرا به زبان روسی به نظم اورد و منتشر ساخت . داستان رستم وسهراب یاد آور نمایشنامهٔ ادیپوس Odipus اثر سوفوکل Sophocle است.

ژول موهل(۱۸۰۰ - ۱۸۷۶) ایرانشناس فرانسوی شاهنامه را به نثر فرانسوی ترجمه کرد. این ترجمه در هفت مجلد بزرگ بطبع رسیده است بامقدمهٔ ممتعی در باره شاهنامه. موهل درباب سهراب نامه ذکر میکند که آن داستان شباهت تامی دارد بیك قطعه نظم المانی که از قرن هشتم میلادی مانده و دو فقره تصنیف آواز خوانی خیلی قدیمی ایرلاندی و یك قصه روسی قدیم .

حسن هاشم در تاریخ ادبیاتی که بسال ۱۳۴۳ = ۱۸۱۸ میلادی دروین بطبع رساند مطالعات جالبی دربارهٔ فردوسی بعمل آورد و نولدکه Noeldeke المانی دقیق ترین تحقیقات در باب فردوسی و شاهنامه را انجام داد .

فرهنگ شاهنامه فریتس ولف یهودی Fritz Woelf متوفی ۱۹۴۳ که درسال ۱۹۳۵ در برلین به نام Glossar Zu Firdosis schahnome به چاپ رسیده یکی از ارجمند ترین کارهای خاور شناسان در بارهٔ فردوسی وشاهنامه اوست . این بیت را در سرآغاز فرهنگ عظیم خود آورده است :

من این نامه فرخ گرفتم بفال
همی رنج بردم به بسیار سال

برای حل و کشف لغات شاهنامه در قدیم در مشرق زمین کار اساسی نشده است . قدیمترین کتابی که درباره لغات شاهنامه تالیف شده اثر معروف عبدالقادر بغدادی است که در اوایل قرن یازدهم نگاشته شده و سالمان Salamann آنرا در سال ۱۸۹۵ در پترسبورگ به طبع رسانیده است . همچنین علی مکی بن طیفور

بسطا می درسال ۱۰۷۹ کتابی موسو م بـه گنج نامه در حل لغات شاهنامه تالیف‌کرد، تاکنون به چاپ نرسیده است ٠

فرهنگ شاهنامهٔ داکتر شفق و کتاب‌معجم شاهنا مه و همچنین کتاب واژه نامك نوشین ازتازه ترین کتاب‌های چاپی درباب لغات شاهنامه ،ست . مجلدات کشف‌الابیات شاهنامهٔ د بیر سیاقی نیز از کار های‌باارزش‌محققان متاخر است ٠

فتح بن علی بنداری اصفهانی بامر ملك‌معظم عیسی بن الملك (٦۲۳ ق مطابـق ۱۲۲٦ میلادی) شاهنامه رادر دمشق به نثرتازی درآورد ٠ این ترجمه که در شوال٦۲۱ انجام شده بسیار ساده و روان است ٠

ترجمه های‌فراوان منظوم‌و منثور شاهنامه‌به زبان ترکی دردست هست ، از آنجمله است ترجمه منظوم علی افندی در ۹۱٦ ق‌مطابق ۱۵۱۰ میلادی ٠

هاینه H. Heine شاعر المانی‌منظومهٔ بسیار د لکش و رقت انـگیزی در خصوص افسانهٔ فردوسی ورود صله بـــاخروج جنازهٔ فر دوسی سروده واز آن‌مضمون شاعرانه یی ساخته است ٠

یك راهب بودایی ژاپنی به نا م Kyosei به قسمت جنوب چین مسافرت کرده ودرسال ۱۲۱۷ میلادی در بندر زیتون با تجـــار ایرانی آشنا شده از آنان خواست برای یادگار چیزی بنویسندو یکی ازآنان پرورده‌ای این دو شعر را نوشت :

جهان خر می با کس نـما ند فلك روزی د هـد روزی ستاند
جـهان یـاد گـار استـما رفتنی به مردم نماند به جز مـر د می

• • •

راهب‌که‌اززبان‌فارسی هیچ آگاه نبود گمان‌کردکه‌این شعر هندوستان باشد و در حاشیهٔ آن ورق به خط چینی یاد داشت کرد ٠وقتی‌که وی ازچین به ژاپن مراجعت کرد ایـــن شعر رابه راهب دیگری‌هدیه‌داد٠ از آنزمان‌تاکنون این شعر درشهر قدیم کیوتو محفوظ مانده است مگر جز بیت :

جهان یاد گار است و ما ر فتنی به گیتی نـماند به جز مر د می

که از شاهنامه است ، شاعر بیتدیگرشناخته نشد ۰ از یاد داشت های ناصرهیاب
ما خوذ از (ت ، گوریا تاگی ((اعتقادفردوسی به سرنوشت در شاهنامه)) راهنمای کتاب
سال بیستم شماره های ۸ ـ ۱۰ سال۱۳۵۶شمسی .ص‌ص ۵۷۰ـ۵۷۳)

دهقان :

درشرح حال فردوسی خوانده ایم که‌اواز دهقانان طوس بود ۰ یعنی ازدودمان دهقان بو د در چنین موارد دهقان یادهگان بکسی اطلاق می شد که‌از مالکان بزرگ واشراف زاده گان می بود یعنی ازآن طبقه‌محتشم ودرعین حال ثرو تمند که حافظ وحامی سنـــن ملی و آداب باستا نی بودند وبـ ـبع بـــا اساطیر پیشینه وروایات قهرمانان گذشته علاقهٔ خاصی داشتند ۰ این عنوان درمورد گویندهٔ بزرگ حماسهٔ میهنی ماکاملا صاد ق است و مسلماً یکی از کیفیت‌های بوجودآمدن‌شاهنامه توجه بهمین امر وناشی ازهمیـــن خصلت و تربیت ، احساس وتفکر است ۰هنوز اصطلاح دهگان در قسمتی از افغـــا ـ نستان و بلو چستان درموردبدری زبانان ومردم شهر نشین ودهنشین بکار میرود ۰
دهقان به معنای بزرگر و کشاورز در سراسر افغانستان متداول است ، این کلمه پربار از معنی ، در نظم ونثر دری اتساعا به مفاهیم گوناگون بکار رفته است که چند مورد آنرا بایك یك نمونه شعری ذکر مـــی کنیم :

۱ : بزرگر :

دهقان سالخورده چه خوش گفت بـــا پسر
کای نور چشم من به جز از کشتـــــه ندروی
(حافظ)

۲ : رعیت :

سیم چون شه به دهقان داد تخت
وزان تندی نشد شوریده بخت

به خواب دیدن خسرو نیای خویش ا نـــوشیروان را (خسرو شرین نظامی) ص۱۵۳ چاپ امیر

۳ : امیر وحاکم :

چرا خوانم چوفرقان کردم ازبر
به جای ختم قرآن مدح دهقان
(ناصر خسرو)

۴ : می فروش :

همه ازدیده خون بپالاید　　　دختر رز به خانهٔ دهقان

(مسعود سعد)

۵ : زرد شتی :

ای بدل چو قبلهٔ تازی　　　وی بر خ چو قبلهٔ دهقان

(فرخی)

۶ : مؤرخ :

سخنگوی دهقان چه گوید نخست　　　که نام بزرگی به گیتی که جست

(فردوسی)

۷ : عجمی :

مامون آن کز ملوك دو لت اسلام　　　هر گز چون او ندید تازی ودهقان

(ابوحنیفه اسکافی)

۸ : ایرانی :

از ایران و از ترك واز تازیان　　　نژ ادی پدید آمد اندر میا ن

نه دهقان نه ترك ونه تازی بود　　　سخنها بکردار بازی بود

(فردوسی)

شمه یی از آنچه کهشاعران گذشته دربارهٔشهنامه و فردوسی گفته اند :

شنیده ام به حکایت که دیدهٔ افعی　　　برون جهد چوزمرد بر او برند فراز

من‌این‌ندیدم‌ودیدم‌که‌خواجه‌دست‌بداشت　　　برابر دل من بتر کید دیدهٔ آز

بشاهنامه براز هیبت تو نقش کنند　　　ز شاهنامه بمیدان رود به جنگ فراز

زهیبت تو عدو نقش شاهنامه شود　　　کزونه مرد بکار آید و نه برگ ونه ساز

(ابو الحسن منجیک ترمذی)

● ● ●

به شهنامه فردوسی نغز گوی　　　که از پیش گویند گان برد گوی ...

(اسدی طوسی)

آفرین بر روان فردوسی — آن همایون نژاد فرخنده
او نه استاد بود و ما شاگرد — او خداوند بود و ما بنده

(انوری)

• • •

سخنگوی پیشینه دانای طوس — که آراسته زلف سخن چون عروس
اگر هرچه بشنیدی از باستان — بگفتی دراز آمدی داستان
نگفت آنچه رغبت پذیرش نبود — همان گفت کزوی گزیرش نبود

(نظامی)

• • •

ای تازه و محکم ز تو بنیاد سخن — هرگز نکند چون تو کسی یاد سخن
فردوس مقام بادت ای فردوسی — انصاف که نیک داده ای داد سخن

(ظهیر فاریابی)

• • •

سکه یی کاندر سخن فردوسی نشاند — تا نپنداری که کس از زمره فرسی فشاند
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن — او دگر بارش ببالا برد و بر کرسی نشاند

(ابن یمین)

• • •

درین داستان هشت بیت متین — ز اشعار فردوسی پاک دین
مناسب به حال تو تضمین کنم — وزان گفته خویش رنگین کنم
به تن زنده پیل و بجان جبرئیل — بکف ابر بهمن بدل رود نیل
جهان را چو باران بیا یستگی — روانرا چو دانش به شایستگی
که بزم دریات خواند سپهر — برزم اندرون شیر خورشید چهر
خرد داری و نیکنامی و داد — جهان بی‌سرو و افسر تو مباد
که آرایش چرخ گردنده ای — برزم اندرون ابر بارنده ای
همی تا بجا یست گردان سپهر — ازین تخمه هرگز مبراد مهر

(میر عبد النبی قزوینی)

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد — که رحمت بران تربت پاک باد
میازار موری که دانه کش است — که جان دارد وجان شرین خوش است
(سعدی)

شاه عباس در ضمن نامه‌ییکه به المؤمن‌خان ازبك نو شت این ابیات فر دوسی را در ج کرد :

بیا تا نبرد دلیران کنیم — درین رزمگه جنگ شیران کنیم
ببینیم تا اسپ ا سفندیار — سوی آ خور آ ید همی بی سوار
ویا بارهٔ رستم جنگجوی — به ایوان نهد بی خداوند روی
(منشات حیدرایواغلی)

• • •

در خواب شب دو شین من باشعرا گفتم
گای یکسره معنیتان با گفتا بهم درسی
شاعر زشما بهتر شعر آن که نیکوتر
از طایفهٔ تازی گو زانجمن فرسی ؟
آواز بر آوردند یکرویه بمن گفتند :
فردوسی و شهنامه ، شهنامه وفردوسی
(امامی متو فی ٦٦٧ ق)

• • •

در شعر سه تن پیمبر انند — هر چند که لانبی بعدی
او صاف و قیصده و غزلرا — فردوسی و انوری وسعدی
(صفحه ٥٠ تذکرة الشعرای دو لتشاه سمر قند ی)

برگی از آنچه شعرای معاصر دروصف فردوسی سروده اند :

آنچه کوروش کرد ودارا و آنچه زرتشت‌مهین
زنده شد ازهمت فردوسی سحر آفرین
تازه گشت ازطبع حکمت زای فردوسی‌بدهر
آنچه گردندآن بزرگان در جهان از داد و د ین

شد درفش کاویانی باز برپا تا کشید

این سوار فارسی رخش فصاحت زیرزین

آنچه گفت اندر اوستا ((زردهشت)) وآنچه کرد

ارد شیر بابکان ، تایزدگرد باهریـــن

زنده کرد آنجمله فردوسی با لفـــا ظدری

اینت کرداری شگرف واینت گفتار ی متین

ای مبارك اوستاد ، ای شاعر والا نژاد

ای سخنهـایت بسوی را ستی حـبل متین

نامهٔ توهست چون والا درفش کاویا ن

فریزدانی وزان بروی چوباد فرودین

باش تا پیدا کند گوهر نژاد پار سی

وز هنر مند ی سیا هی ها بشوید زیـــن نگین

(باختصار از قصیدهٔ ملك‌الشعرا بهار)

• • •

ای زتو مشکین هوای شعر چون از مشك جیب

ای زتو رنگین بساط نظم چون از گـل چمن

گوهر از نظم توهمی بارد چو بارا ن ازسحاب

حکمت از شعر توهمی زاید چو ازپستان لبن

خود پیمبر نیستی لیکن بود شهنامـــه‌ا ت

آیتی منزل نه کم از معجز سلوی و من

کی بود همچند یك‌دردری از نظم تـــو

آنچه‌یاقوت ازبدخشان خیزه ودر از عدن

(باختصار ازکلام استاد جلال الدیــن همایی)

ابر مرگ فردوسی سر فراز — گذشته بسی روزگار دراز
تو پنداری اکنون که اوزنده است — سخنهای نیکو سر آینده است

• • •

سخن گوی فردوسی پاک جان — که شاد ش به فردوس باد ا روان
زوی داستان کهن زنده گشت — زبان تازه گفتار پاینده گشت

• • •

بعلم و فضل توان بود زند ه دردنیا
کــه اهل‌فضل مصئونند از زوال و فــنا
نگاه کن تو بدانا ی‌شر ق فردوسی
بزرگ مردسخندا ن وشاعر والا
هزار سال ز عهدش گذشت او زنــدهٔ است
بــلی نــمرد و نمیرنــد مردم دا نــا
بشاهنامه او بنگر وببین که‌بود
بزنده بودن او بهتر ین دلیل وگوا
موشح است همه شعر او به فضل‌و هنر
منزه است همه قول او زریب وریا
بیان او زلطا فت چو روح هستی بخش
کلام او به حقیقت چو عقل راهنما
بیان او همه پنداست‌وحکمت و دانش
کلام او همه نغز است و دلکش وزیبا
میان گفت وی وگفت‌شاعران‌دگر
ببین تفاو ت ره از کجا ست تا بکجا
(با ختصار از قصیده مؤید ثابتی)

• • •

ز کلک گهر بار تو نقش بست — یکی داستا ن نامهٔ باستان
بگفتار و کردار و پندار نیک — ره و رسم روشنگر راستان

بشیوا شعار تو شعر دری
فراز آمد وسو ی خورشید رفت
چو ذره غبار قرون را شکافت
فرا سو ی خورشید امیدرفت

(گزیده ای از اشعار یاور همدانی)

• • •

حکیم زبر دست دانای طوس
به نامش سخن میزند طبل و کوس
ز طبعش سخن رونق تازه یافت
زبان دری قدر و اندازه یا فـت
در انشای شا هنامه اعجاز کرد
بروی سخنگو دری باز کرد
زدور ش اگر رفته سا لی هزار
بود نام او زنده‌دروز گار
نمیر ند مردا ن روشنروا ن
که مانند آثار خود در جهان

(باختصار از کلام ملك الشعرا قار ی عبدالله)

• • •

جهان آفرین گر جها ن آفر ید
سخن آفرین داستان آفرید
جهان سر بسر داستان است و بس
نماند به جز داستانی ز کس
چو فردوسی طوسی اندر جهان
نیا موخت کس راز این داستا ن
به شهنامه گر داستا نها سرود
جز این، آرما نیش در دل نبود
که هم زنده دارد زبان دری
بتازی زبانش دهد برتری
هم ازیاد بگذشتهٔ پر شکوه
دهـد یاد هر مرد دانش پـروه
که این داستانها پر از رازها ست
وگر ژرف بینیش بس پربها ست

باختصار از کلام کاظم رجوی (ایزد)

چند سخن از کلام خاور شناسان در بـاره‌فردوسی :

هانر یش ها ینه متوفی ۱۸۵۶

شهنامه نقاشی زنده و پر جلالی است که‌با رنگهای دلپذیر ورو ح پرور آراسته و با گلهای فراوان زینت یافته است .

سنت بو متوفی ۱۸۶۹ :

فردوسی از جملهٔ سه‌شاعر محتشم است‌که برای ملل کهنسال آسیا حماسه های عظیم و معزز ساخته اند .

ارنست رنان متوفی ۱۸۹۲ :

فردوسی مظهر اصا لت نژاد ایرانی است

نولدکه :

عشق فردوسی نسبت به شاهان و پهلوانان ایران از هریك بیتی که بنام آنها می ـ سراید آشکار می شود •

رما سکو یچ :

شهنامه در ۶۰ بیات عالم یکی از حماسه های معدود بزرگ و یك شاهکار اد بی است

بر تلس :

گنجینه هـای بـدیـع فـردوسی بقدری بزرگ و متنوع است که هرگـز نمیتوان در ضمن یك خطابه از تمام آنهـا سخـن رانـد . بدیهی است مـا دا میکـه در جهان مفهو م ایرانی وجود خواهـد داشت نام پر افتخار شاعر بزرگ هم که تمام عشق سوزان قلب خودرا بوطن خویش وقف کرده بود جاوید خواهد بـود . فردوسی شا هنامه را باخون دل نوشت وبا ایـن قیمت خریدار محبت و احترام ملت ایرا ن نسبت بخود گردید و یکی از بهتریـن در نایاب را به گنجینهٔ ا دبیات جهانی افزود.

مار :

شا هنامه منظومه ایست کهآنرا میتوان گنجینهٔ فصاحت ز بان فارسی و خـز ینهٔ سخنور ی نامید •

ستار یکف :

یکی از مهمترین یاد گارهای ادبوهنرجهان شاهنامهٔ فردوسی است .

هانری ماسه :

در حقیقت هیچ اثری بـه انـدازهٔ شاهنامهٔ فردوسی نمایـنـدهٔ ر و ح ا یـران نیست ، محبت فردوسی به همه اجزا ی ایرانزمین نجیب ترین و خالص ترین صورت وطنپرستی است •

نظر برخی از تذکره نویسان شرقی دربارهٔ فردوسی :

نظامی عروضی صاحب چهار مقاله سال تالیف حدود ۵۵۰ ق

و سخن رابه آسمان علیین برد و د رعذوبت به ماء معین ر سانید و کدام طبع را قدر ت آن باشد که سخن رابد ین درجه رساند که او رسانیده است .

ص ۷٦ چهارمقالهٔ نظامی عروضی بکوشش معین ، چا پ تابان ۱۳۳۳.

راوندی نویسندهٔ راحة الصدور سال تالیف ۵۵۹ ق

ونام نیک مطلوب جهانیا ن است و در شاهنامه که شاه نامه ها و سر دفتر کتاب ها ست مگر بیشتر از هزار بیت مدح نیکو نامی و درستکاری هست (ص ۵۹) جای دیگر گوید : ودر شاهنامه که شـاه نامه ها و سر دفتر کتاب هاست وصف مازندران خوانده بودم (ص ۳۵۷)

عوفی مؤلف لباب الالباب سال تالیف ٦۲۵

فردوسی که فردوس فصا حت رارضوان ودعوی بلاغت رابر هان بود مقتدای اربا ب صنعت و پیشوای اصحاب فطنت ومصداق این معنی ((شا هنامه)) تمام است (ص ٦٦۹ به تصحیح سعید نفیسی چاپ ابن سینا سال ۱۳۳۵)

ابن اثیر مؤلف کتاب معروف الکامل متوفی ٦۳۷

تمام فصحای عجم اجماع کرده اند بر اینکه درزبان آنها فصیح تر از آن چیزی نیست.

دولتشاه سمر قندی صاحب تذکرة الشعراسال تالیف ۸۹۲

اکابر وا فاضل متفق اند که شاعری درین مدت روز گاراسلام مثل فردوسی از کتم عدم پای به معمورهٔ وجود ننهاده و الحق داد سخنور ی و فصا حت داده و شاهد عدل بر صدق این دعوی کتاب شاهنامه است .

(ص ۵۰ چاپ لیدن سال ۱۹۰۰)

جامی متو فی ۸۹۸ :

فضل و کمال فردوسی ظاهراست. کسی راکه چون شاهنامه نظمی بودچه حاجت به مد ح و تعر یف .

میر علیشیر نوایی :
فردوسی سلطا ن شعراست وشاهنامه شاهد سلطنت او .

شبلی نعمانی :
تسلط واقتدار فردوسی تااندازه ایست کهشصت هزار بیت گفته و الفا ظ عربی آن به قدر ی کماست‌که‌گویی ، هیچ نیست .

فروز انفر :
شاهنامه یکی از خزائن لغت و گنجینه های فصاحت زبان ماست .

هما یی :
روشن تریـــن ستارهٔ آسمـان حکمت وادب در قـرن چهارم-پنجم هجری نـا بغهٔ شهیر حکیم ابوالقاسم فردوسی ناظـــم‌شا هنا مه است .

مینوی :
شاهنامه مایه و پایهٔ زبان فارسی راچنان‌غنی و محکم کرد که ازآن‌پس فراموش شد نش واز میان رفتنش محال بود .

جوانشیر :
عظمت حماسه های شاهنامه ناشـــــی‌از عظمت اند یشه های انسانی فردوســـی است .

محمد اسحق (پاکستا ن) :
تنها چیزیکه بوسیلهٔ آن تهذیب و تمدن‌اسلامی در هندوستان نشر یافته زبان شرین فارسی بوده است .شاهنامهٔ حکیم بزرگوارهمواره مورد مطالعه و توجه هندیهای بـــا ذوق بوده و در دمـاغ آ نان تاثیـر عمیـق‌بخشیده است . هنگا میکه ادبیات ایران در نقاط‌شمالی‌هندوستان‌سیرو ترقی میکردفردوسی‌بیشتر و این فتح ادبی بوده است .

مایل هروی

جستاری در دیباچهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری و بایسنغری*

در ستایش تاج محل در آگره سخنوران اردو شعر های زیادی سروده اند .شاعری در شبهای مهتاب در رویا روی آن محـــل زیبا قرار داشته تا این قبـهٔ زیبارا کهمعدن عشق است و در کنارهٔ دریای جمنا بیغیا ل افتاده در نگرد .

گروهی از نغمه سازان بهنوبت یـــک سبـدگل شعر نثار کرده بودند . شا عــر هندی دیگر یك گلستان گــل بر پای بوس آنجا پیش کش نموده، دیوانی بهـــــم آورد همه ازخوبی وستایش آن بناء بافرونازکه عنصر عشق در آن جایگاه . باشکوه گرد طلایی ریخته است .

* نشرشده د رمجله خراسان س۳ ، ش۱ (جدی سد لو ۱۳۶۱] ،
ص ۷۷ــ۸۹

واما افسانهٔ ستودن این محل عشق آفرین‌بپایان نرسید . تاروز گاری دیگر شاعری از کشور های دور درین حیرتگاه پامیگذارد.در شبیکه مهتاب نیز پرتو نقرویین خود رادر سطح امواج در یا پاشیده بود ، حالتی‌براودست میدهد و میگویدوگم‌میگوید چند سطر کوتاه باحال وباشور : شب هنگامی کــــه‌آسمان برسر لطف بود و آسمانیا ن نیز در سخاوت ، افق خندید از برین سو بارگاهی‌سرکشید با طنابهای زدین آویزان آ نگـــاه برزمین فرود آمد و بر لـــب در یای جمنـــا نشیست ، ستارگان نور دیدار نثار می‌کردند.

نگویم کاین بنای خوب و زیبا — ز آب و گل بود کارش مبرا

بود خشتش زخاک و آبش از دل — ازینرو خوانمش قصر دلو گــل

واما شاهنامهٔ فردوسی بسرین است بـــافرو شکو همند است و کار دلست وتاج‌محل ((بود خشتش ز ذوات و حجیرات‌ ... و شاهنامه ((ولی دل مظهر نور السمو ت))

نمیدانم چه معجـز رو نـــماشد — که روح وجسم باهم آشنا شد

چسان جان از فراز اوج افلاک — فرود آمد به قصد پیکر خاک

چسان آن شمع ایوان قدس — فروغ افگند بر آفاق وانفس

که اینجا جمله اعجاز جمال است — جمالست آنکه خواهان مجا لست

جما لست آنکه پرافلا ک تازد — ولی از هـــرخسی آیینه سازد (۱)

• • •

دیباچه شاهنامهٔ ابو منصوری :

مقدمه نویسی در کتاب ها ازدیر بـــازرواج داشته است و مقدمه شاهنامهٔ ابو - منصوری نخستین دیباچه یی است بزبان دری که پیش ازآن سراغ نداریم .

ابومنصور محمد بن عبد الرزاق در زمان‌سا مانیان حاکم‌طوس و نیشاپور بود و در سا ل (۳۵۹ - ۳۵۰ ه‍.ق) سپه سالار کـــل‌خراسان گردید. (۲)

گروه صاحب نظران برآنند که فردوسی‌از همین شاهنامه که دیباچه آن خیلــــی

عالمانه و بخردانه است مطالب را گرفته ـ با ستثنای مقداری که از گفتار موزون دهقی وهم از سایر شاهنا مه‌های منثور بر چیده‌است ـ وخرد مایه‌شاهنامه را گذاشته‌باشد .

بامقدمهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری که درروزگاردودمان سامانیان تحقق وجود یافت در واقع داستان و افسانه سربر آورد گان وپهلوانان‌وحماسه آفرینان و جوانمردان پی ریزی شد و زبان دری اثر گرانمایه یی‌را پیدا کردودر پیامد آندر در بار غزنه از وقت سبکتگین ۳۸۷ ـ ۴۲۱ ه‍.ق . زبان دری در ادارات‌دولتی راه یافت ، ابوالعباس ابن فضل وزیر تسلط زبان عربی را ازدربار برچید .پیوست‌بدین زمان در کاخ شاهی محمود ، انجمن ادبی تشکیل یافت وشاهنامه نیز که در خلال‌خود ستا یشی از محمود را دربر دارد ازین ادبستان بارور گردید . (۳)

مقدمه شاهنامه ابو منصور طور ی کـــه بدان اشاره شد درماه‌محرم سال‌سیصد وچهل ششس ه‍ در نبشته آمده است و این مقدمه‌شش سال زود تراست ازترجمهٔ تاریـــخ طبری که در سال ۳۵۲ه‍ تالیف یافته. (٤)تا وقیتکه تفسیر پلی میان شعر هجا یی و شعر عرو ضی (تفسیر آهنگین) پیدا نشده بود مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری قدیمترین سند تاریخی در زبان دری شناخته شده بودو حال نو یسندهٔ این نوشته را ذهنیت بر آنست که تفسیر آهنگین برمقدمهٔ شاهنامه‌ابو منصور ی قدامت دارد . به دلیل آن‌که تفسیر آهنگین سرو دوار نگار ش یافته که‌آغاز ین شکل زبان دری رابیانگر است و ددیگر میتوان این دلیل را آورد که هر چند وزن دری از وزن عربی مـــایه گـرفته است سرود های پیشین این زبان را نمیتوان ازوزن های هجایی خالی دانست.نکته دیگر که بیاد آوری می آرزد اینست که این مقدمـــه‌طوریکه از متن آن نمودار ست درمیا نه سده چهارم هجری گرد آمده و نزدیك به پنجاه‌سال پیش از شاهنامه فردوسی است واین مقدمه برای شاهنامهٔ ابو منصوری تــر تیب‌یافته و بعدا در بسا شاهنامه ها راه یافته به اضافهٔ این سطر که پیش از نسب ابـــومنصور آمده و در اصل‌مقدمه نبوده و بعد کاتبان بدان علاوه کرده اند : ((پس از آنکه به نثر آورده بودند . سلطا ن محمود

سبکتگین حکیم ابوا لقاسم منصور الفردوسی‌را بفرمود تابزبان دری به شعر گردانید و حگونگی آن بجای خود گفته شود .. (۵) خودشاهنامه فردوسی ,معلوم‌نیست که چگونه مقدمه‌یی دانسته مقدمهٔ شاهنامه ابو منصوری‌گویا در مقد مه های شاهنا مه های دستنو ـ بسي که موجود است راه یافته با اضا فاتی‌افسانه گونه .

این مقدمه در وا قع خرد نامه ایست‌ودارای ابعاد زیاد که ابعاد آنرا به گونهٔ فشرده می آوریم :

۱ ـ ازنگاه زبان ، نثر هزار واندی سال‌پیش است نثری که خیلی شسته و رفته وسلیس وزیبا ودل انگیز و آهنگین می نمایدو از حسن زبان میجوشد .

۲ ـازدید گاه تاریخ نخستین نثر زبا ن‌دریست که‌تاریخ زنده‌وروشنی دارد .

۳ ـ در چند سطر آغازین از تاریخ کلیله‌و دمنه یاد میکند و قصهٔ نصر بن احمد سامانی و رود کی ازنقش سازندگی بشر بخردانه صحبت میکند چنانکه گوید: مونیکو ترین یاذ گاری سخن دانسته اند چه اندرین‌جهان مردم بدانش بزرگوار تر ومایه دارتر و چون مردم بدانست کزوی چیزی نماند پایدار و بدان کوشد تانام اوبماند و نشا ن او گسسته نشود»(۶) .

٤ ـ مطلب دیگر یکه به ذکر می آورد رعایت هفت اصلي است که باید در مقدمه نویسی مراعات شود و امروز آن هفت اصل‌بر سه اصل تعریف ومو ضو ع و غرض در تدوین کتابها مرعی قرار داده می شود وگاهی در کتب منطق «رؤوس ثما نیه » گفتندی .

وآن هفت اصلیکه در مقدمهٔ شاهنامه ابـومنصوری آمده است بدین عبارت باشد : « پس دانا یان که نامه خواهند ساختن‌ایدون سزدکه هفت چیز بجای آورند مرنامه را . یکی بنیاد نامه ، یکی فر نامه ، سدیگرهنر نامه چهارم خداوند نا مه ، پنجم مایه واندازهٔ سخن پیوستن ، ششم نشان‌دادن از دانش آنکس که‌نامه از بهر اوست، هفتم در های هر سخنی نگاه داشتن» (۷).



۵ ـ در این مقد مه با قدر ت زاید الوصفیبحث جغر افیا یی بخشبند ی زمین را به هفت بهر می‌آورد ٠

۶ ـدوره های تاریخ را باویژهگی ها یهر کدا م بیا ن میدارد ٠

۷ ـ شر ح حا ل ابو منصور بن عبدالرزاق‌را می‌نگارد نسبت ابو منصور معمر ی که مامور می شود به جمعبند ی شا هنا مه ، و ابو منصور نامه می نویسد تا چار شخص گرد آیند : ما خ پسر خراسا نی از هر یویزدا ن داد پسر شاپور از سیستان و ما ـ هوی خرشید پسر بهرام از نیشاپـور وشاذان پسر بر زین از طو س و هر چهار شتان گرد کرد و بنشا ند بفراز آوردن این‌نا مه و هر هفت اصل د راین دیبا چه‌نگاری مرا عا ت شده است ٠

مقدمهٔ با یسنغری :

این مقد مهٔ را انجمن کتا بساز ی دوره‌شا هر خ و فرزند ش‌با یسنغر میرزا در باغ سفید هرا ت نو شتند که چگو نگی مختصرآن در سطور بعد ی خواهد آمد به شهادت ویاد آوری ژول مول و علامه قز وینی سه مقد مه با مشخصا ت خا صی موجود است نخست مقد مهٔ ابو منصور ی در قر ن چهارم‌هجر ی دو م مقد مهٔ با یسنغری مور خ۸۲۹ ه ٠ و سه دیگر مقد مهٔ یی که در سا ل ۸۴۱ه به قلم آمده ٠ این مقدمه ها را ژول مو ل دیده است که‌تفاوتهایی از هـم داشته ٠ (۸) بهار در بارهٔ مقـدمـه با یسنغری گوید:

از عجا یب آنکه زند گا نی چنین مردبزرگی(فردو سی) با این همه تاریکی و غمو ض چگو نه در نظر بر خی از دیبا چه نگارا نسخه ها ی وسطی روشن و حل شد ه مینموده است یا چگونه جرات‌کرده انـد که چـنین‌دیباچهٔ سرا پا سهو و خطا بل در خور خنده واستهزا بسازند و آن لا طایـلاتبی بنیـادرا در مقد مهٔ شا هنا مه به نا م گزارش‌حیات فردوسی برنگار ند ٠ (۹)

گل افسانه را در وا قع عرو ضی سمرقندی‌به آب داده ، گفتار عرو ضی را محمد بن ـ حسن اسفند یار در تاریخ طبر ستا ن د رحدود ۶۱۳ ه‍.ق٠ نزد یك به شصت سا ل بعد از تالیف چهار مقا له نعل‌بالنعل نقل‌کرده است ٠ (۱۰)

شش بیتی را که نظا می از اشعار هجونامه‌بذکر آورد ه قسما از جا ی جا ی شا هنا مه بـر چیده شده و در سدهٔ (۱۴) م . بـــه ۴۲۰ بیت گزیده یا فته و بعدا در مقد مه ها از صد بیت تجاوز میکند ٠



شش بیتی را که غرو ضی آورده است:

مرا غمز کردند کا ن پر سخن	به مهر نبی و علی شد کهن
اگر مهر شا ن من حکا یت کنم	چو محمود را صد حما یت کنم
پر ستا ر زاده نیا ید بکار	اگر چند باشد پدر شهر یار
از ین در سخن چند رانم همی	چو د ریا کرا نه ندانم همی
به نیکی نبد شاه را دستگاه	و گر نه مرا بر نشاند ی بگاه
چو اندر تبا رش بزرگی نبود	ندانست نام بزرگان شنود (۱۱)

تقریباً ۱۵۵ سا ل پیش از تالیف دیبا چهٔبا یسنغر ی معرو ف ، در کتا ب آثار البلاد تالیف ذکر یا بن محمود بن محمد قزو ینی کهدر سا ل ۶۷۴ ه ۰ نگارش یا فته در ذیــل کلمهٔ طو س حکا یت با غ غزنه بیا مده است۰(۱۲) د رتاریخ گزیده حمد الله مستو فی ، صحبت گرد شد ن شا عرا ن در بار غزنه یادشده (۱۳) استاریکو ف خاور شنا ســ شورو ی در بارهٔ مقد مهٔ با یسغزی گو ید :

((افسا نهٔ شا یع و مشهور هم که مدتهای‌مدید جا نشین شر ح حال مو لف شا هنا مه بود بازرقو بـرق بی پــایه خود فقط یك‌مر حله از زند گی آن شا عر را روشن می نمود اطلا عا ت دیگر که مسلم بود خیا ل‌با فی است و نما لبا متنا قض هم بود همچنین مربو ط چند نکته از شر ح زند گی فردوسی‌میشد اگر افسا نه ها رادور بر یزیم دربارهٔ مولف شا هنا مه بقدر کافی مطا لبی نخواهدبوده ۰)) (۱٤)

چندین هنرمندست اندرکار شدند تا مقدمه‌وشاهــنامه بایسنغری بصورت یك آ یــت هنر ی سا خته و پرداخته شد ۰ در مجموع۲۲ مجلس مینا تور دارد ، و بخط نستعلیق خفی خوش رقم جعفر با یسنغری (۱۵) و درباغ سفید هرا ت که محل گرد آمد ن هنر ـ مندا ن و خطا طا ن و مذ هبا ن وقتا شا ن‌بود ه است بوجود آمد ۰

جعفر بایسنغری در طی عرضه داشتی که دراصطلاح امروز حکم رویداد و گزارش و راپور را داشته‌است به‌بایسنغر. میرزا اطلاع‌میدهدوخود را نیز درین گزارش بشمار می آورد که نیم شا هنا مه را نو شته است ، این سندخو شبختا نه از کتا بخا نه علی قا پو تر کیه پیدا شد ه و نگار نده آنرا منتشر نمود ۰(۱۶) کتا بساز ی هنرستان پنجاه سال ّرا احتوا نمود وبایسنغر میرزا مــتوفی ۸۳۷ وبعد از آن علاء الدین فرز ندش این چرا غ را روشن‌نگه کرد و آثار گرانبها ی زیاد ی‌که موزیم های جهان را ارج میدهد بوجود آمد ۰

در همین عرضه داشت کم از کم از چهل هنرمند و نقا ش مذ هب و خطا ط نام گرفته شده و دوسند زنده دیگر که مؤید این ایـن عرضه داشت میشود بجا مانده است یکـی از عبدالرزا ق در مطلع سعد ین ودیگر مقدمهٔ قطع دوست محمد کتابدار گوا شا نی هروی که از مجمع کتا ب ساز ی هنر مندا ن حکایت‌ها دارد .

بایسنغر میرزا آرزو داشته از چند نسخـهٔ یك نسخه منقح ترتیب شود و از سر نـو در نبشته آید این چند سطر دا خل مقد مهٔ بایسنغری بیانی ازین گفتگو ست :

((هر چند شهنا مه ها ی متعدد در کتبخا نه هما یو ن معد بود اما چنا نکه مزا ج نازك و لطیف شه و شهزاده آ نراپسندیدی نبود و چو ن درروز گار د ولت همایو ن ... هنر بالاگر فته است ... اشار ت هما یو ن نافذ گشت که از چند کتا ب یکی را مصحح ساخته مکمل گردا نند)) . (۱۷)

قراریکه مقد مهٔ مجدع التواریخ سلطا نی حافظ ابرو بر مقدمه شاهنامه تطبیق داده شد معلوم گردید که حافظ ابرو مورخ وادیب دورهٔ شاهرخیه مقدمهٔ بایسنغری را نگاشته است زیرا چندین جزء هر دو مقدمه باهم وجـوه مشترك دارد . (۱۸)

این دیبا چه که بصور ت گسترده نگا رش یافته نثر منشیا نه دارد ، و بعد از آنکـه از حمد و نعت و معار ف القاب محمد و ح خود بایسنغر و در یك جا شا هرخ خـلاص می شود بر خی مطا لب شا هنا مهٔ ابو منصوری را نیز در سینهٔ این دیبا چه جا میدهد ولـی مصبغ به افسا نه های دور و نزدیك کـــه میتوا ن این اصل ها را شمرده یاد کرد :

۱- این مقـــدمـه باشارهٔ بایسنغر مر زا ترتیب یافته و پای چند ین هنر مند د ر تذهیب و لوحه ساز ی ومینا تور متـــن شاهنامه د خیل است و بایسنغر خوا سته است که از رو ی چند نسخه، نسخهٔ درست و منقح از آب در آید . این نسخه درسا ل ۸۲۹ آغاز و به سا ل ۸۳۳ ﻫ . ختم یافته .

۲ - مقد مه بحق انشاء حافظ ابرو مور خ دورهٔ شا هر خیه است .

۳- هجو نامه یی را در خود دارد ، بازندگینا مهٔ افسانه یی فردو سی .

٤ -هما ن داستا ن گر ما به و باغ غز نه و متوار ی شد ن فردوسی و هما ن قصــهٔ حدیث رستم (۱۹) و گورستا ن مسلما نا ن (۲۲) و سایر مطا لب را درین مقد مه میتوان یافت .

۵ ـ تاریخ مختصر ایرا ن را (به معنی‌بزرگ آن) مثل طبقا ت ملو ك عجم و سجره وانسا ب پاد شا ها ن باستا ن از کیو مر ثتا یزد جرد بر بنیا ن مقدمهٔ ابو منصور ی دیپا چه وار یاد کرد ه •

٦ـ در مقدمهٔ بایسنغری (۲۱) عربی‌گرا یی زیاد است چنا نکه شیو ه نثرنویسی دور ه تیمور ی بدین گو نه بوده است وازین‌لحاظ مخا لف مقدمهٔ شا هنامه ابو منصور ی قرار میگیرد •

دانش دوستی و حمایت از انبوه هنر مندان‌دورهٔ تیموری و اینکه دایرهٔ فرهنگی هرات رااز هر کشور ی گسترده تر نشان دهند بخصوص چیره‌گی و بر تری حیات فرهنگی دورهٔ تیمور یان بر دورهٔ غز نویان و خستوامساك وتنگ نظری سلطان محمود را به لعاف افسانه ها پیچیدن که در هوا دیناردا‌د وزر را سیم ، در پیشانی مقدمه بایسنغری می‌درخشد . چونانکه همه خر شید مغزان‌به وسیلهٔ اراد تمندان در هالهٔ افسانه‌پیچیده شده اند •

هنرستان هرات فر دوسی را نیز که سردمدار پا سداران زبان دری است به تار عنکبوت آزمندی می پیچاند • روانباشد بچنین مردی که راه اهر یمنی را نکوهیده میدانندوانسانیت را فوارایی ، آهو گرفتن ، زیرا او همواره راه آدمی گری را بکردار یك آموز گار دل آگاه تبلیغ میکند وفریاد میکشد:

هرا نکو گذشت از رهٔ مرد می   زدیوان شمر ، مشمرش آدمی

اینك فرهیخته مرد سخن آفرین را با چندکلمت استار یکوف میگذاریم و در پایان ابیاتی می آوریم که‌انسان رابه کارو کوشش‌وامیدارد:

فردوسی دنیارا می شنا سد و احساس‌میکند که حق دارد در باره آن سخن گوید آگاهی عظیم فر دوسی از زندگی به وی قدرت واطمینان و آرا مش می بخشد .

فردوسی با قهرمانان خود وافکار و احساسات آنها می زید ، صد ها هزار سال‌پیش درنظرش مجسم می شود ، نسلهای‌مردم که مانند جنگلی بمو جود میایند رشد میکنند و از میان میروند تابرای نو رسیده‌گان جاباز کنند ، از برابر دید گان این پر خرد مرد که باشخصیت‌ترین وبلند همت ترین شاعر زبان‌پارسی است رژه می‌روند . (۲۲)

زنیرو بود مرد را راستی	زسستی دروغ آید و کاستی

• • •

بیا تا جهانرا ببد نسپریم	بکوشش همه دست‌نیکی بریم
بهر کار کوشا بباید شدن	بدانش نیو شا بباید شدن
چوخواهی که رنجی ببار آیدت	بکوشی چو در پیش کار آیدت

• • •

زکوشش مکن ایچ سستی بکار	به گیتی جزاین نیست پرورد گار
جوکوشش نباشد تن زور مند	نیارد سراز آرزو ها به بند
چو سختیش پیش‌آورد روز گار	شود پیش وسستی نیارد به‌کار

• • •

چنین گفت‌یک روز از مردست	نیاید مگر رای نا تند وست
بدانکه که در کار سستی کنی	همه رای نا تند وستی کنی

• • •

برنج اندراست ای‌خردمند گنج	نیابد کسی گنج نا برده رنج
تن آسانی وکا هلی دور کن	بکوش و زرنج تنت سور کن
که اندر جهان سودبی رنج نیست	کسی راکه‌کاهل بود گنج‌نیست

• • •

چنین گفت‌پس‌کاین‌سرای سپنج	نجویند جویند گان جز بر نج
کسی کز نژاد بزر گان بود	زپیشی نماند ستر گ آن بود
بسارنجها کز جهان دیده اند	زبهر بزرگی پسند یده اند

• • •

بپرسید ازو نامور شهر یار	که از مرد مان کیست امیدوار
بدوگفت : آنکس که کوشاتر است	که کوشش‌بدانش‌نیو شاتراست

• • •

همان پیر مرد یکه‌بیکار گشت	بچشم گرانمایگان خوار گشت

چو کاهل بود مرد بر نا بکار　　　از و سیر گـردد دل روز گار

• • •

نه آسایشی دید بی رنج کس　．　نهاد زمانه بر این استوبس (۲۳)

مصادر و مستدر کات :

۱ـ جلد دوم شاهنامه در ضمن گزارش لشکر کشی کیخسرو بجنگ افرا سیاب و گریز بمدح سلطان محمود ، و در اشعار هجونامه هم جا خورده است .

۲ـ آئینه تجلی بکو شش مایل هروی کابل:اسد ۱۳۴۴ ، ص ۱۰ .

۳ـ رلا : هزارهٔ فردوسی ص ۱۲۹ .

٤ـ دیباچه شا هنامه ژول مول، ترجمه جهانگیرالکاری،قطع جیبی،چاپ تهران ،ص۲٤.

٥ـ رلا هزارهٔ فردوسی ، ص ۱۳۲ .

٦ـ ایضاص ۱٤۳ ـ ۱٤٤ .

۷ـ مقاله قزوینی در هزاره فر دوسی. ص۱۳٥ .

۸ـ مقدمهٔ ابو منصوری، درهزاره فردوسی،قزوینی .

۹ـ دیباچهٔ شاهنامه ژول مول ، ص ۲۰.

۱۰ـ دیباچهٔ شاهنامهٔ فردوسی ، ژول مول ، چا پ سال ۱۳۳۳ پاورقی ص (۲۱).

۱۱ـ چهار مقاله ، حواشی داکتر معین ص۲۳٤ .

۱۲ـ متن مجمع النوادر (چهار مقاله) ص۸۱ .

۱۳ـ هزارهٔ فردوسی ، تقی زاده ، ص۸٤.

۱٤ ـ تاریخ گزیدهٔ حمد الله مستو فی چاپ عکسی لندن ، ص ۸۲۲.

۱٥ـ شاهنامه و فردوسی ، ستار یکوف ترجمهٔ آذرخشی ص ٥٥.

۱٦ـ قد وقع الفراغ من تحریر هذاالکتاب الشریف ... باشارهٔ الخان بن الخان سلطان سلاطیـــن العهدالزمان ... غیاث السلطنه والدنیا بایسنغر بهادر سلطان خلد الله تعالی ملکه و سلطانه ، علی یدا لعبدا لضعیف المفتقر الی ر حمة الباری جعفر البا یسنغری اصلح الله احواله فی الخامس من جمادی الاول سنه ثلاث وثلثین وثمانمائه هلالیه والحمدالله اولاواخرا بر گرفته شده از متن مقدمه فـــاکسیمیلی .

مولانا جعفر بایسنغری را که در آغــازبخدمت جلال الدین میرا نشاه بن امیر تیمور در آذر بایجان زندگی میکرده است شاهرخ‌از برادر خود طلب نمود وروز گاری رادر هرات بسر برد و از سال ۸۰۲ ـ۸۳۷ کارهای‌هنری را نزد با یسنغر میرزا در هرات انجام میداد و پس از مرگ بایسنغر میرزا نــــزدفرزندش علاءالدوله می بود جعفر در تــمام خطوط مهارت داشت و شاگرد میر عبدالله‌فرزند میر علی تبریز ی بود ۰

وی تاسال ۸۶۳ زنده بوده است ، رك :مجلهٔ بررسیهای تاریخی ، سال ٦، شمارهٔ (۳) و دکتور بیانی ، در احوال و آثار خوش‌نویسان حرف ج از انتشار ات دانشگاه تهران ۰

۱۷ـ رك : مجله کتاب شمارهٔ ٤ـ٥ـ٧ چاپ‌کابل ۰

۱۸ـ رك : مطلع سعدین ، ج ۲، جزء اول،ص ٦٥٦و حواشی مقصد الا قبال اصیل الدین واعظ بکوشش مایل هروی ص ۱٥٦ ۰

۱۹ـمتن مقدمهٔ با یسنغری فاکسیمیلی که‌اصل آن در کتابخانه سلطنتی ایران درشماره ٤٧٥١ حفظ می شود ۰

۲۰ـ بر رسیهای تاریخی ، شماره ۳ ، سال‌ششم ، چاپ تهران ۰

۲۱ـ ... وحدیث رستم بر آن جمله است‌که ابوالقاسم فردوسی شا هنامه بشعرکرد وبر نام سلطان محمود کرد و چندین روزهمی بر خواند ، محمود گفت : همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندرسپاه من هزار مرد چون رستم هست ۰

بوالقاسم گفت : زندگی خدا وند درازباد،ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم‌باشد اما این دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون ر ستم نیافریده ، ایـــن بگفت و زمین بوسه کرد و بر فت ۰ ملک‌محمود وزیررا گفت این مردك مرا به تعریض دروغ زن خواند ، وزیر ش گفت : بباید‌کشت‌هر چند طلب کردند دیگر نیا فتند ۰ چون بگفت و رنج خود ضایع کرد برفت‌هیچ عطانایافته تا بغربت فرمان یافت ۰ تاریـــــخ سیستان بکوشش ملك الشعرا بهار ص ۷ـ۸ ، چاپ تهران ۰

۲۲ـ بعضی اجزاء افسانه در بعضی متون‌نظم ونثر دیده می‌شود که‌به ظن‌قریب به‌یقین از گزارش عروضی سمر قندی بر گرفته‌شده‌مثل این چند بیت از عطار نیشا بوری در اسرار نامه همان افسانه یی که فردوسی‌را به گورستان مسلما نان راه ندادند ۰

شنیدم من که فردوسی طوسی	که کرد او در حکایت بی فسوسی
به بیست وپنج سال از نوک خامه	بسر می برد نقش شاهنامه
بهآخر چونکه شد عمرش بهآخر	ابوالقاسم که بد شیخ الاکابر
اگر چه بود پیری پر نیاز او	نکرد از راه دین بروی نماز او
چنین گفت او که فردوسی بسی گفت	همه در مدح گبری ناکسی گفت
بمدح گبر گان عمری بسر برد	چووقت مردن آمد بی خبر مرد
مرا در کار او برگ ریا نیست	نمازم بر چنین شاعر روا نیست
چو فردوسی مسکین را ببر دند	بزیر خاك تار یکش سپر دند
دران شبشیخ اورا دید درخواب	که پیش شیخ آمد دیده پر آب
زمرد رنگ تا جی سبز بر سر	لباسی سبز تر از سبزه در بر
به پیششیخ بنشست و چنینگفت	کهای جان تو با نور یقین جفت
نکردی آن نماز از بی نیازی	که می ننگ آ یدت زین نا نمازی
خدای من جهان پر فر شته	همه از فیض رو حانی سر شته
فرستاد او ز لطف و کار سازی	که تا کردند بر خا کم نمازی
خطم دادند بر فردوس اعلی	که فردوسیبفر دوسی است اولی
خطاب آمد که ای فر دوسی پیر	اگر را ندت زپیش آن طوسی پیر
مشو نامید از فیض الهی	مده بر فضل ما بخلی گواهی

(رك) ، تعلیقات مجمع النوادر ، از معینرص ۲٤٦ ، به نقل از اسرار نامه

۲۳ ـ آغاز مقدمه بایسنغری :

افتتاح سخن آن به که کنند اهل کمال	به ثنای ملك الملك خدای متعال
پاد شا هیکه بپیرامن جاهش نرسد	از ازل تا ابدا بدو صمت نقصان وزوال

مالك الملکی که در تدبیر ملك و ملکوتوتربیت عالم لاهوت و ناسوت بوزیر و مشیر وظهیرو نصیر محتاج و مفتقر نگشت .

اما بعد : درین ایام که تاریخ هجری بهشت صدو بیست و نه رسیده است حضرت شاه وشا هزاده اعظم نبوی الا خلاق و ملکیالشیم .... فرمود ....

دراخیر مقدمه بذکر آمده : مولانا ابو طالب کاشی بعدازآن که لشکر چنگیزخان اهل لیشا پور و طوس را قتل کرده بود بطوس رسید برخاک فردوسی رفته واین چند بیت در آن حال بگفت :

مثنوی

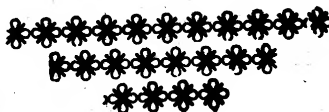
سلام علیک ای حکیم گزین	سرا فراز فردوسی پاك دین
روان تو آسوده وشاد بـاد	دلـت هم زبند غـم آزاد باد
سراز خاك بردار و ایران به‌بین	بکام دلیران توران زمیـن
کجا شد گـو پیلتن رستمت	ا با سام و بـا گیوو با بیژنت
بزرگان همه نا امید و نژنـد	فرو مایه را پـایـگاهی بـلند
چو بو طالب کاشی آنجا رسید	چو چشمهوی آن جسم بی جان بدید
بـبارید اشك و بـنـالیـد زار	زجور فلك بر تـو ای نـا مدار

اماوفات حکیم درشهورستعشرواربعمائه...و مطالعه و ملاحظه این کتاب شریف برخدام خلافت پنا هی خجسته و همایون داراد .

مصراع : این دعا راز همه خلـق جهان‌باد آمین .

۲۴ـ پیش نویس بریشتی فرعی فردوسی‌وشاهنامه استاریکوف ، جیبی ، ترجمه، رضا آذرخشی .

۲۵ـ ابیات پراگنده فردوسی جمع شده درهزارهٔ فردوسی ص ۱۷۰ ـ۱۷٦ .



کهن ترین

نسخهٔ دستیاب شده

ازشاهنامهٔ*

یك نسخهٔ شاهنا مه فردوسی در ایتالیادستیاب گردیده است و به یقیین قدیم ترین نسخهٔاین اثر مخلد و جاویدانی میباشد .

این نسخه اولین شاهنا مه ایست کـه قبل از هجوم چنگیز بخراسان کتابت شده است و بر علاوه سایر مزیت ها یی کـه دارد حاوی مقد مه یی میباشد ، که از لحاظ انشا ، جمله بندی ها ، ترکیب های منا سب ـ کلمه های نابجست شعورهٔ دری ـ درردیف آثار ادبی عالی دور غزنو یا نقرار میگیرد و یکی از مقد مه ها ییست که مسلما پس از زمان مسعود در میانه های دولت غزنو یان تقریبا اواخر سدهٔ پنج و اوایل سدهٔ شش نگارش یافته است واینکـه بعضی هـا این مقد مـه رابایسنغزی میدانند به اشتبا ه بزرگی رو برو میبا شند، غالبا خود نسخه را از نزدیك ندیده و بررسی نکرده اند .

از این مقد مه محض سه صفحه از دستبرد روز گار محفو ظ مانده است که دارای مطالب جدید و جالبی نسبت به فردوسی می باشد . این مقد مه به خط نسخ است . و تما م کلما ت مندرجه در آن بـــــازدوره گیری شده و عناوین متن شاهنا مه نیز با خط کوفی مزهر و مزین گردیده است . بد انسان که مقدمه این نسخه مکمـــــل

* نشرشده در مجلهٔ خراسان ، س ۳ ، ش ۲ (حوت ـ حمل ۶۱ ـ ۶۲) ص ۷۰ ـ ۸۴

نیست ، از متن شاهنامه تنها جلد اول با قیمانده است که کتابت آن بروز سه شنبه سی ام ماه مبارک محرم سال ششصد و چهارده هجری قمری به پایان رسیده ، کاتب و محل کتابت معلوم نیست و طوریکه از یاد داشت صفحه اخیر بر می آید این نسخه گویا در کابل بوده و کسی بنام نظام کابلی آنرا در اختیار داشته است .

نمونه هایی از ممیزات املایی نسخه برای آشنایی بیشتر آن آورده میشود :

۱ ـ مانند همه نسخه های اصیل و قدیم حرفهای (پ ـ چ ـ ژ ـ گ) درین نسخه دیده نمیشود . تنها در کلمهٔ ((پیناه)) که آنهم غالبا بعدها نقطه گذاری شده و در سایر موارد همه به صورت (بیـجـزـک) درج گردیده است .

۲ ـ در همه جا ((که)) ضمیر به معنی چه کسی را ((که)) مینویسد .

۳ ـ در همه موارد ((که)) حرف ربط را ((کی)) گاهی با ((ی)) چه و گاهی با ((ی)) معمول ثبت میکند .

٤ـ همیشه بالای «ی» دونقطه سرهم میگذارد .

٥ ـ نقطهٔ ((ت)) را هم پهلوی هم نو شته بشکل مایل میاورد .

٦ ـ در زیر حرف ((س)) سه نقطه میگذارد . همچنین سین های بی نقطه در آن دیده میشود .

۷ ـ الفهای ممدود را تنها در افعال آوردن و آمدن درج میکند. همچنین کلمات ((خدای)) و ((به پای)) را ممدود می نویسد و درسایر موارد یا اصلا مد وجود ندارد یا بالای الف زبر می نگارد و یا عموداً الف کوچک دیگری می نویسد .

۸ ـ حرف ((پ)) در آغاز کلمات اکثر بی نقطه درج شده است .

۹ ـ دال مهمله را همیشه بشکل ذال معجم بانقطه مینگارد . مثلا خـوذ ، خـذای، شنیذ ، بایذ ، نشد ، بوذ ، فرموذ و امثال آن ، کلمهٔ ((کرد)) را در بسیاری موارد بدون نقطه درج کرده است ، گویا باستثنای کلمه « کرد » همه دالهای ساکن آخر کلمات را ذال معجم قید میکند .

۱۰ ـ کلمهٔ ((بگو ییم)) را گاهی نقطه می گذارد و گاهی تنها به همزه اکتفا می نماید .

۱۱ - اکثر حرو ف اول و حرو ف ما قبل‌آخر را اعراب میگذارد که ایـــن مسالـه در طرز تلفظ کلمات خیلی ارزش دارد • ومیشود باین وسیله در ك کرد که نسخه در کدا م محیط کتابت شده است •

۱۲ - در بسیار ی ا ز موارد علامـــت((شد)) را به شکل زبر می نویسد •

۱۳ - کلمهٔ ((آگاه)) را با الف ممدود وکلمهٔ ((آگاهی)) را غیر ممدود درج‌میکند •

۱۴ - اکثر نقطهٔ نون در وسط کلما تفروگذاشت شده همچنین است نقا ط ((ی)) وسط کلمات •

۱۵ - ماضی استمراری فعل فرستاد • رابطرز عجیبی بکار برده است ((بفرستاده ـ مانی » •

۱۶ - کلمهٔ مصراع را که ما تا حال نیـــم‌بیت قبو ل کرده ایم در مقد مه به مفهو م یك بیت بکار برده است درین فقـــرات :((عنصری گفت بسه کسی سه نیم مصر ع شعر بگو یم و یك نیم مصر ع او بگوید)) • این یاد داشت موجز بصورت ارتجا لی نوشته شد • البته در آینده که نه تنها مقدمه‌بلکه متن این نسخه تحت بررسی و مطا لعه دقیق علمی قرار بگیرد مواد مفید قابـــــل‌توجه دیگر نیز برین یادداشت افزود • خواهد شد • برای معلو مات زیاد تر خوانند گان‌گرامی متن مقد مه را نقل کرده و هم نمو نه هایی از صفحات جدا گانه اصل اثـــرکه از چگونگی خط و طرز نگارش مقد مه و عناوین متن و پایان اثر که بیانی از نیمرخ‌کتاب است بدست داده میشود •

باااحترام

((محمد حسین بهروز))

واینک برگهای بازمانده از آن مقد مه

کی بوذی بد یهه انچ از وی در خوا ستندی * در حال بگفتی و طبعی سخت موا- فق نیکو داشت اتفاق جنین (۱) افتاذ کی‌نخست درآن ولایت طوس راصحبت اوبامردی افتاذکی اوراماهك بازیگر گفتندی‌و بلعجب‌کار بوذ و در علم شعبده سخت جابك بوذ و از جمله ند ما ی خاص سلطان محمود بوذابوا لقسم طوسی را درسرای خو یش فروذ

۱ - در اصل حنین

اورد * و یکچندی او را مهمان نیکو میکرد وهر شب کی از خدمت سلطان محمودباز آمدی از بهر طوسی مجلس از نو باختی و شب باروز پیو سته (۲)بوذی و به جملگی (۳) از عقید ت وی بر رسید و از قصد وی آگاهی یافت * باو ی گستا خ و فرا غ سخن شد و میان ایشا ن جنا ن شذکی هیچ مشکل بریک دیگر بوشیده نماند ی بس یك روز ابوا لقسم طوسی باماهك گفت بر اند یشـــم تا خوذ جکو نه فر صت توانیم یافتن کی حال من معلو م رای سلطا ن گردانی ماهك گفت امروز سلطا ن خا لی نشسته است و خوش منش لیکن شاعران ازسیر الملوك کی بشعر کرده اند و آورده و عرض کرده * و روز بدین ماجرا به آخر رسید انشاالله کی کار تـــو فردا برآید بیار ی حق سجانه و کما لی ابوا لقسم طوسی گفت انچ گفته اند شعر که بسندیده تر است ماهك گفت شعر عنصری کی داستان رستم با پسرش سهراب به نظم آ و ر د ه است و به سبب دو بیت که اندرین داستان یاذ کرده است این همه کتاب ویرا می بایذ گفتن طوسی گفت ترا این دو بیت یاد نیست ماهك گفت بلی بذان جایگاه کی رستم بـــر سهراب ظفر یافت و اورا بکشت سهراب را باور نکرد کی اورا بکشذکی او نیز رستم را زنهار داده بوذ او نیز همچنین پنداشت که او را زنها دهد جو ن رستم کارد بر کشید سهراب در زیر کارد نگاه کرد و جنیـــن (٤) گفت :

هر آنکه کی تشنه (۵) شدی تو بخون	بیا لودی این خنجر آب گو ن
زمانه بخو ن تو تشنه شوذ	بر اندام تو موی دشنه شوذ

و سلطا ن عظیم این بیت (٦) ها خوش آمد از عنصر ی ابوا لقسم طو سی بهیچ (۷) حال سخن نگفت و باز خانه رفت و بعد تـــی اندك قصه رستم و اسفند یار بشعر کرد جون ازین فارغ (۸) (شد) ماهك را گفت ایـــن سیر الملو ك خود بنظم کرده اند بروز گار بیش (۹) ماهك گفت این سخن ممکن نباشد طوسی گفت من داستا نی دارم از جمله ایـــن

---

(۲) در اصل یوسته (۳) در اصل جمکی (٤) در اصل رجنیـــن (۵) در اصل تشه
(٦) در اصل بت (۷) در اصل هیچ (۸) دراصل کلمهٔ ((شد)) از قلم کاتب افتاده است
(۹) در اصل یش

کتاب کی نیکو تر است از سعر عنصر ی *ماهك جو ن این سخن بشنید برو ی‌اقترا ح
کرد و گفت باید کی این داستان باز نمای‌طوسی این داستا ن را به ماهك داذ و او در
حال پیش سلطا ن برد جون آنرا بخواندند(۱۰) شگفت بما ند ند سلطا ن ما هك راگفت
این داستا ن از کجا آورد ی ماهك .... درفیروزی و سر سبزی دراز بازمـر د ی سخت
دانا و فاضل آمده است از ولایت خراسا ن‌از شهر طوس و برو ی بسیار ظلم و تعدی
رفته است و او را از خانهٔ خویش آواره گرده‌اند جو ن حال وی سخت شده است از آن
جا یکه گریخته است و اینجا آمده تا ازخداوند عالم داذ خواهد و از حال نفقات
سخت در مانده و بنده اورا مراعا ت میکند وبه خا نهٔ بنده میباشد و از حدیث سیر -
الملو ك میان ما سخن رفت این قصــــه‌بمن داذ و نیز گفت شاید بوذن کی خود همه
گفته باشند * سلطا ن محمود فرموذ (۱۱) کی‌این مرد را بیش من آرتا بدرستی حال وی
بدانم اگر این کتاب بذین عبارت با شعر کرده‌اند ما بدین شغل رنج نبریم و جیز ی نفر-
مانیم کی آن بر ما عیب کنند و مرد م درزبان‌گیرند ماهك کس فرستا ذ و طوسی رابنزد-
يك سلطان خواند. جون طوسی بحضرت سلطان رسید آفرین کرد و دعا گفت وسلطان
اورا گرامی کرد و بنواخت بعد از آن سلطان‌او را گفت احوال خوذ برگوی تا خوذ جگونه
است طوسی گفت جاوید زیاد ملك عالـــم‌بنده مردی است ستم رسیده و از جور ظا -
لمان گریخته * و بسیار رنج دیده خو یشتن‌را بینا ه خسرو کشید تا در عالم بنـــده
نکاه فرماید کردن کـــی از خذآی‌تـعـالی‌مکافات یابد بخیر (۱۲) سلطا ن محمود گفت
همه مراد برآید بتو فیق خذآی اند ی کی‌تواین شر ح بما نمای کی این شعر که گفته
است ابوالقسم طوسی بر بای خاست * وگفت کی این بنده جون از ماهك حال این کتاب
برسید این داستان بگفت اگر خداوند را بسند آمذ جمله‌این کتاب‌را با شعر کنم‌سلطان
جون این سخن بشنید شاد ما نه شد وبسیارستایش خدای عز وجل کردبهمه‌مرادی‌که‌یافت
و بفرموذ کی این هفت شا عر را کی شهنامه‌بنظم میکردند حاضر آورد ند * سلطا ن‌گفت
بنما ئید که این مرد شاعر است و دعو ی‌مثنوی گفتن میکنند واینك این داستا ن آورده

---

(۱۰) در اصل خواند د (۱۱) در اصل فرموده • (۱۲) در اصل « بخیر

اند کیست از شما کی شعر از ین بهتر بگو ید و یا مقابل این * کی من این کتاب رابوی فرمایم * جون عنصری این داستان بدید درساعت رنك رویش متغیر کشت و سستی در زبانش آمد کفت نشا یدکی درین زما نه کسی‌با شدکی شعر ازین‌بهتر کویدلو درمقابـــل این شعر تواند کفتن * سلطا ن محمودکفت‌اینك بیش (۱۳)شما نشسته است برو ی امتحان کنید تا از فضل او آکاهی یا بـــی‌عنصر ی بسه کس سه نیم مصر ع شعـــر بکوئیم (۱٤) و یك و نیم مصر ع اوبکویـــداکر شعر این آزاد مرد بر شعر ما افضال (۱۵) دارد فرمان خداوند را باشد و اکر نعرضا بدهد کی کسی کی مردما ن حکیم تعدی کند سزاوار او انچ لایق باشد باو ی بکنیم *ابوالقسم طوسی از طبع خو یشتن آکاه بوذ و بر خویشتن می جوشید هم در ساعت کفت‌کاو از حکایت کذشت بکویید انچ سکالیده اید تامن بدولت سلطان برهان خویش بنما یم عنصری و فرخی و عسجدی اختیار کردند عنصری کفت *

عنصری کفت *	جون روی تو خورشید نبا شد روشن
فرخی کفت	هم رنك رخت کل نبود در کلشن
عسجدی کفت :	مز کانت همی کذر کند برجوشن
فردوسی کفت :	مانند سنان کیو در جنك پشن

عنصر ی جو ن این سخـــــن بشنیدبربای خاست و بوسه بر دستابوالقسم طوـ سی داذ و کفت مقر کشتیم کی ازین بهتـــرسخن (۱٦) کس نکوید و شعر ها کی خوذ کفته بودند همه بیش (۱۷) سلطان محمود بدریدند و بینداختند (۱۸) و اعتماد این کتاب بر طوسی کردند و سلطا ن جون این حال بدیدازشاعران ا.لتماس کرد کی باید کی بربدیهه یکی دو بیتی (۱۹) اند را یاز خط کی دمـــدبکوئید جمله شاعران عاجز آمدند وهمـــه اشارت با ابوالقسم طوسی کردند کی او تواند کفتن طوسی در حال این بکفت :

---

(۱۳) در اصل بیش(۱٤) دراصل بکوئیم (۱۵) دراصل افضال

(۱٦) دراصل سخن (۱۷) دراصل یش (۱۸) بینداختند (۱۹) در اصل بیتی

مستست بنا جشم تو و تیر بدست

بس کس کی ز تیر (٢٠) جشم مست تو پست (٢١)

کر بوشد عارضت زره علدش (٢٢) هست

کز تو همه کس شده ... مست

سلطا ن محمود جون این دو بیتی (٢٣) بشنید (٢٤) در حال کفت شاذباش ای فردو-
سی کی مجلس ما را جون فردوسی کردی وبسیار (٢٥) خلعت نیکو او را بداذ و بعد از
آن او را فردوسی کفتندی (٢٦) و کتاب سیرالملوك بنود الاتابه نظم آورد بس فر د-
دوسی بشغل خویش مشغول شد و ستایش سلطان محمود کفت • و جند کس را در اول
کتاب یاذ کرد مکر خواجه حسن میمندی که وزیر خاص محمود بوذ و از آن سبب میا ن
ایشا ن موافقت نبود کی فردوسی مرد شیعی مذهب بود و حسن میمندی از جمله نواصب
او را همه میل بدین مذهب بیشتر (٢٧) بوذی •و هر جند دوستان او را نصیحت
بیشتر کردندی کی با وزیر معنی لجا جنشا ید کردن کفتار ایشان قبول نکردی و جواب
وی جنین بوذی کی من دل بران بنهادم کی اکر خدای تعالی جنین تقدیر کرده است کی
این کتاب بزبان من کفته شوذ طمع از مال سلطان ببریدم (٢٨) کی مرا بجاه (٢٩) وزیر
حاجت باشد بیشتر (٣٠) ازین بمن زیان نخواهد کردن البته • و اصلا اورا هیچ (٣١)
وسعر نیك دانستی وفر دوسی نزدیك بانصدبیت در مـدح شاه کفته بوذ و در شهنامه
آورده وشرحی داذه کی تو شاه مازندرانـی بتیرهٔ (٣٢) رستمی ونسب تو بسام ونریمان
می کشد ومرا این نظم شاهنامه (٣٣) غـرض تو بودی وجنانك عادت شعر است نام و نسب اورا
شاخی و (٣٤) بیخی نهاذه شاه را این مدح خوش آمد و میخواست تا اورا باز کیرذ و از
سلطان محمود می ترسیدلش بران قرار کرفت کی او را جیزی فرستد و از مازندرا ن
بفرستد شصت هزار دینار زر سرخ ویراتلاذ و خلعتی نیکو شایسته (٣٥) و بیغام (٣٦)

---

(٢٠) در اصل از (٢١) در اصل بجست (٢٢) در اصل عد ر س (٢٣) بیتی
(٢٤) در اصل بشنوبند (٢٥) در اصل سیار (٢٦) در اصل کفتندی (٢٧) در اصل بیشتر
(٢٨) در اصل ببریدم (٢٩) دراصل ابجاه (٣٠) دراصل بیشتر (٣١) درینجا صفحه
تمام میشود و صفحه آتی که از لحاظ جمله بندي و ادامهٔ داستان با نبشته های قبلی
ارتباط ندارد معلوم است اوراقی از نسخه افتاده است • (٣٢) در اصل بنیره (٣٣) در
اصل عرض (٣٤) در اصل بخی (٣٥) د ر اصل شایسه (٣٦) در اصل بیغام

گرد بوی کی شاه عذر میخواهد (۳۷) و می‌گوید ما ترا از بیش (۳۸) خویش نفرستاد-
مانی (۳۹) ا ما سلطان محمود بر توآزردهاست‌و مباداکی اگر تو اینجا (۴۰) مقام سازی‌آن
خبر بوی (۴۱) رسد آنگاه کار مشکل شوذ و از ما طلب کار تو باشد این صلت بستان
و چنان کی آمذی بسلامت ازین شهـــــــــر بیرون شو فردوسی را نیز (۴۲) آن اشارت
موافق آمد زر بستد و روی ببغداذ (۴۳) آورد * و در آن عهد خلیفه القادر با الله‌بوذ
جون مدتی در بغداذ بیا (۴۴) سوذ قصهٔ نو شت و به خلیفه احوال خویش را تا آخــــر
بازگفت‌وبلدان‌سبب‌کی‌میان خلیفه‌و سلطان‌محمودوحشتی می‌بوذ بسبب آنك سلطان از وی‌زیا-
دتی القاب التماس می کرد و خلیفه مبذول‌نمی‌دا-ست و بیش (۴۵) از غیا ث الدنیا و الدین
نمی نوشت و رسول سلطان د ربغداذ مدتی‌دراز بذین سبب باز منده بوذ و بغز نین باز
فرستاد بی مقصود پس سلطان محمود نوستهٔ‌به خلیفهٔ نوشت از سر تهدید و بیم (۴۶)
وگفته (۴۷) اگر خواهی تا (۴۸) خاك بغـداذ‌بر‌پشت پیلان بغزنین آرم خلیفه جواب باز
(۴۹) فرمود درجی کاغذ پهن و دراز فرازکر فتند و اول بنوشتند بسم الله الرحمن‌الرحیم*
پس به خطی (۵۰) سطبر الم و آخر نوشته‌وصلی الله علی محمد واله جون جواب نامه
بغزنین رسیذ سرش بگشاذ و جمله دبیران‌را حاضر کرد هر جند کوشید تا از آن سه
حرف (۵۱) بوذ بعرض حا صل کند ممکن نمیگشت تا یکی از دبیران ایستاذه گفــت
کی هنوز قربت نشستن‌نیافته (۵۲)بوذ کی‌اگر‌بادشاه دستوری دهد بنده این رمز باز گوید

---

(۳۷) در اصل میخواهد (۳۸)دراصل‌بیش(۳۹) طرز استعمال عجیبی است بـــــرای
ماضی استمراری(۴۰) در اصل اینجا (۴۱) در اصل لوی (۴۲)در اصل نیر
(۴۳) در اصل بغداذ (۴۴) در اصل ســناسوذ (۴۵) بیش
(۴۶) دراصل بیم (۴۷) در اصل گفته (۴۸)دراصل تا (۴۹) در اصل باز (۵۰) دراصل
خطی (۵۱) در اصل عرض (۵۲) در اصل‌نیا فته

کی جیست گفتند بگو گفت (۵۳) سلطان روی‌سوی دبیران کرد و گفت راست می گوید و حاضران نیز یك کلمه گشتند و ایـــن‌دبیر در ساعت قربت‌نشستن یافت ازسلطان بس خلیفه فرموذ تا فردوسی را نواختی عظیم‌کردند و حرمتی بزرگوار (٥٤) داشتند وفر-دوسی لغت تازی سخت نیکو دانست و فصا حتی تمام داشت بهر وقت خلیفه را مدحتی گفتی و او را در حرمت می افزوذ تا سلطان‌محمود فرمان یافت و بس‌از آن‌سلطنت بـــه مسعود بسرش افتاذ و فردوسی از خلیفه‌دستوری خواست‌تابه‌وطن‌خوذبازروذ وخلیفه‌اورا تشریف عظیم بفرموذ او بسلامت بوطن‌خوذ باز رفت و باقی عمر بیش (٥٥) خویشا ن و فرزندان بگذرانید و در اخبار چنین آمده است‌کی یك شب فردوسی رستم را در خوابدید واو را گفتی ترا از من چه راحت رسید ه‌است که نام من زنده(٥٦) گردانیدی وستا - یش من در کتاب شهنامه کردی با تواحسانی‌کنم کی ترا و فرزندان (٥٧) ترا تا دامن قیا-مت تمام باشد *برخیز و بفلان کوه رو کی بردر طو سست کی من بدان وقت کی درتر - کستان باذشاه بوذم کنجی انجا بنهاده ام که‌در حدو صف نیاید کی چه نعمت در انجا ــت برکیر و بخرج (٥٨) می کن تا آخر ازمن نیـز احسانی بینی فـردوسی از خـواب جست ی و بذانجا کی او نشان داذه [illegible] ... مطلب کرد و کنجی بیافت و آنرا بر رفت و در روز کار خوذ صرف میکرد تا عالمیان بدانند کی هر کس ...و می کو ... نیکی و اگر بدی کند تاهر کس جز بنیکی‌روزکار خـود صرف ... صارا تو ... این‌تر-سلی است کی نبشته آمد تابر خوانننده آسان‌باشد و از ... مستغنی ... جواب باز توان داذن کی مرتبت مردم از ...

---

(٥٣) گرچه در اصل افتادگی و انقطاعی‌درمتن وجود ندارد ولی از عبارت دیده‌میشود که از قلم کاتب فقرات و عباراتی افتاده‌است(٥٤) این در اصل ترر کوار

(٥٥) در اصل بیش

(٥٦)دراصل زنده (٥٧) در اصـــــل‌فرزندان

(٥٨) در اصل بحرج .

فرجامین برگ جلد یکم شاهنامه که بازتابگر سال نگارش آن (٦١٤ ه ۰ ق ۰)نیز می باشد ۰

با زنگریهای دیگری پیرامون این مقدمه

مسروریم که درسلسله نسخه های ناب وقدیم شاهنامهٔ فردوسی نسخهٔ قدیمتری راکه شنیده بودم مکر و فلم آنرا دید م که هرچند جلد اول آنست درجهان متن شناسی و بویژه شاهنامه شناسی در خور اعتناوپژوهش‌است و در فلورانس ایطالیا بجای مانده‌است که چشم را روشن میکند و بپا سخگویی می‌نماید ، پرسشی آنانی را که می‌گفتند چگونه شده است که هیچ نشانه یی از شاهنا مه‌های پیش از تاراج مغولی به دسترس نیست•

یکی از دانشمندا ن ایطالیا در بارهٔ ایـن‌نسخه در همین نزد یکیها تحقیقا تی کرده است که اصل مقا لت او را طلب کردم امّا بعد از ترجمه به نشر سپرده شود •

در سمپوزیم بین المللی سا ختار و طر ح‌بیم رساندن فرهنگ شعرای دری زبان جهان که به هزینه یونسکو در شرقشناسی ماسکوبرگزار شد ، دیدار این مکرو فلم زیـــر ماشین ((ریدر)) میسر شد و گویا این فلم‌را محقق محترم نوری عثمانف عضو گروه متن م شناسی شر قشناسی از ایطالیا آوردهاست،من و استاد حبیبی از دانشمند محتر م آقای بهروز که در آنجا عضو گروه متن شناسی‌است خواهش نمودیم که مقدمه را رونـویس کند ، دانشمند یاد شده بهمـــان دو سه روزآنرا نوشت و در برخی ویژ گیهای املایی آن، نظر گذرایی نسبت به تنگی وقت ارایه داد در شاهنا مه چاپ مسکو از چند نسخـــهٔ ممتاز یاد شده است •

نسخهٔ خطی خاور شنا سی فر هنگستان علوم شوروی سا ل ۸٤۹ ﻫ • ق •

نسخهٔ خطی کتابخانه لننگراد در قرینهٔ سال۷۳۳ ﻫ • ق •

نسخهٔ قاهره : سال ۷۹٦ نسخه عالی .

نسخهٔ موزهٔ بریتا نیا دوسا ل ٦۷۵ ﻫ • ق

نسخهٔ ایطالیا ((فلورانس)) ٦۱٤ ﻫ • ق•که همین نسخهٔ ما نحن فیه است و تاریخ آن در صفحه اخیر جلد اول شاهنا مه بعـــدازین بیت :

بنام آفرین کافرین آفرید مکان و زمان و زمین آفرید

بذکر آمده است : ((تمام شد مجلداول‌ازشاه نامه بپیروزیّ و خرّ می روز سه شنبـه

سیئم (که امکان دارد سی‌ام باشد یاسوم ماه‌مبارك محرم سال ششصد و چهارده بحمدالله و حسن تو فیقه و صلی الله علی خیر خلقه‌محمد وآله الطاهرین والطیبین .))

این نسخهٔ در سال ۱۳۵۷ ش . کشف وتذکری از آن رفته بود ، در شمارهٔ نهم مجلهٔ خراسان در طی مقالهٔ ((کوتاه گفته‌های پیرامون شاهنامه)) ، پوهاند جاوید از آن یادی کرده است .

هر چند این مقد مه گسسته مضمو نست باآنهم باتمام کهوکسر خود گفتاری داردکه‌در سایر مقدمات نیامده‌است وسندی ا ســت‌خیلی مو جه و روشن همچنان از برخـــی همگونیها وبنیاد های افسانَوی که در هرسه‌نبشته راه یافته امکـان این می رود کــه حافظ ابرو در مقد مه با یسنغری چیز هایی‌را از آن گرفته وعرو ضی سمر قندی نیــز از آن متاثر شده باشد اگر چه عروضی برخی‌مطالب را شنیدگی در قلم می آورد داستـان کیسه نقره به فقا عی دادن و فرار فردوسی برنزد شاه مازندران وسایر جزئیات پر شا خ وبرگ در مقد مهٔ بایسنغری آمده است و در((مجمع النوادر)) فرارش به نزد شاه طبر- ستان بذکر رفته است .

میگوید : در نیشاپور شینده ام که‌سلطان‌محمود از کردهٔ خود در بارهٔ فـــر د و سی پشیمان شده میگوید ازین شعر فردوسی :

اگر جز بکام من آید جواب
من وگرز‌ومیدان و افراسیاب

بوی مردی میاید ، سلطان محمود د ستورداد شصت هزار دینار نیل خریداری و بـــر اشتران روان گردد و رود کاروا ن اشتـــرهمزمان به جنازهٔ فردوسی از در وازهٔ شهر طوس قرار یافت و اما ازین مطلب که درشاه‌نامه با یسنغری و مجمع النوادر بیامده د ر مقد مهٔ شاهنامهٔ فلورانس ذکر ی بمیا ن نیست .

مشاعرهٔ نیم مصرعی چهار تن از شاعران((چون رو ی تو خورشید نبا شد روشن)) در مقد مهٔ شاهنا مهٔ فلورانس مقد مهٔ بایسنغری‌آمده است باین تفاو ت که‌محل مشاعره در مقدمهٔ شاهنامهٔ یك جلدی فلورانس به مجلس‌سلطان محمود صورت گرفته و در مقد مه با- یسنغری در باغ تحقق یافته که ظاهرا سلطان‌حضور نداشته است .

در مجموع اجزاء این مقدمه با مقدمه بـــایسنغری و گفتار عروضی در برخی از اجزاء محتو یات همگو نست و گاه نزدیك و گاه محتوای دور ترهارد •

اینك ویژگیهای این نسخه‌را بر شمریم‌تا نقطهٔ عطفی با سایر پیشگفتار ها د ر روایتهای گونگون گردد •

۱ ـ در پیشگفتار نام ماهك بازیگر بذکرآمده که او شعبده باز است و ازندیمان نامبردار سلطا ن محمود که ابوالقاسم فردوسی‌را در سرای خود فرود آورد ، وچون از منش وهنر او آگهی یافت طوسی را همراز وهمدل‌شد .

ماهك گفت : از شاعران عنصری سیـر الملوك را میخواهد بنظم آورد وهو بیت آنرا ازقصه سهراب به نظم آورده است ، جاییکه‌رستم بر سهراب ظفر می یابد و سهراب باور نمیکند که او را بکشد زیرا لحظهٔ پیشـــــسهراب ، رستم را زینهار داده بود ، ماهك این دو بیت عنصری را خواند :

هر آنگه که تشنه شدی تو بخون	بیا لودی این خنجر آبگو ن
زمانه بخون تو تشنه شود	بر اندام تو موی دشنه شود •

۲ ـ ابوالقاسم طوسی هیچ نگفت ، وقصه‌داستان رستم واسفندیار را به کوتـــه‌زمانی بشعر آورد • به ماهك گفت سیر الملو كرا بنظم کشیده اند ، ماهك باور نکرد ، طوسی اشعار یکه ساخته بود خواند و گفت‌این شعر را به سلطا ن باز نمای •

۳ ـ شعر را ماهك بسلطان محمود داد وحال طوسی باز نمود •

٤ ـ طوسی به نزد سلطا ن محمود رسیدوشعر خود را باز خواند •

٥ ـ سلطا ن فرمود هفت شا عر حا ضـــرشوند تا این شعر را بشنوند •

٦ ـ شاعران گرد آمدند و شعر را خواندندوشنیدند رنگ عنصری بگشت .

۷ ـ سلطان محمود گفت او را امتحان کنوسه کس یکیم مصر ع گفتند •

عنصر ی : چون روی تو خرشید نبا شدروشن

فرخی : همرنگ رخت گل نبود در گلشن

عسجدی : مژگانت همی گذر کند برجوشن

فردوسی : مانند سنان گیو در جنگـــــپشن

۸ ـ عنصری بپا خاست بوسه بردست ابوالقاسم طوسی زد

۹ ـ سلطان محمود روی بشاعران نموده گفت • در بدیهیه شعری درپیرامون خط بر آوردن ایاز گوئید و اشارت به طوسی شد •

۱۰ ـ طوسی گفت : مستست بتاچشم تووتیر بد ست

پس کس کی زتیر چشم مست تـــــوبخست

گر پوشد عار ضت زره عذر ش هست گر تـــو همه کس شـده ... مست

۱۱ ـ مقد مه نویس ، از آغاز تا اینجـاابوالقاسم طوسی و ازین گاه که سلطان محمودمیگویدشادباش ای فردوسی که مجلس ما را چون فردوسی کردی ((بعد از آن او را فردوسی گفتند ی)) و نویسند ۀ پیشگفتاربعد از آن نام ا و را فردوسی میگوید • در ذهن اینطور تجلی میکند که شاید نام فردوسی را سلطان محمودبرایش گذاشته باشد ، بارتباط سطر متن هر چند جای این امکان هست که فردوسی تخلص شاعر بوده باشد که او را شاه بدین نام خطاب کرده است •

۱۲ ـ فردوسی بدر بار خلیفهٔ بغداد میرود وسلطان محمود میمرد درروز گار مسعود پسر ش خلیفهٔ بغداد با تشریفات خاص اورا اجازه میدهد تا بوطن خود باز گردد •

۱۳ ـ فر دوسی رستم را خواب می بیند،برایش رستم میگوید که بفلان کو ه رو که گنجی پنها نست برگیر و پاداش خود را بستان ، چنا نکه مرا عظیم ساختی ، فردوسی آن گنج را می یابد •

مقدمه سلیس و روانست و ظاهرا نثـــردوره غزنویان را میرساند ، مبتدا و خبـــر کوتاه دارد مثلا دراین سطر : مطلب کرد ـ گنجی بیافت ـ و آنرا برگر فت و در روز گار خود صرف میکرد •

ترکیبات و جمله های این پیشگفتار :

صحبت او با مردی افتاد

فرا غ سخن شد •

سلطا ن خالی نشسته است و خو ش منش عظیم این بیت را خوش آمد •

مردم در زبان گیرند •

چون طوسی به حضرت سلطان رسید آفرین کرد •

(پهلوی افغانستان) را تشخیص داده یا بوجود چنین اثری در عصر

ارساسی پی برده اند . موسیو " پلیارو " پهلوی شناس ایطالیوی بملاحظه

میرساند که از نقطه نظر صرف ونحو ولغات قدیمه عوامل متعددی دران است

که به قدامت ان حکم میکند . به این اساس وپارهٔ مطالب دیگر که ذکر ان

در اینجا بطوالت میکشد " بن ونیست " به اینجا میرسد که رساله

" یاتکار زریران " پهلوی ساسانی از روی کدام رساله یی که اصلا به زبان

پهلوی پارتی (پهلوی افغانستان) بوده نوشته وتحریف شده .

یاتکار زریران به شعر است واشعار ان هفت سیلابی میباشد " وست " شرح

میدهد که این رساله را " میترواپان کیخسرو " از روی نسخه پدر جد خود

" رستم میتروا پان " واو از روی نسخه " دینو پانه " نقل کرده . (۱)

یاتکار زریران از نقطهٔ نظر داستانهای رزمی مقام خیلی بلند وشامخ

دارد وبزرگترین حلقه ایست که اساطیر رزمی پهلوی پارتی را یکطرف بامنشاء

قدیم اوستا و طرف دیگر با اسطورهای عربی ودری متصل ومربوط میسازد و

از همین جهت طوریکه دیده شد شایسته است که انرا "شاهنامه گشتاسب"

یا " شاهنامه پهلوی " خواند وجنگ نامه " زریر " و حتی "زریرنامه"

نامید و چون یکی از علل بروز جنگ های میان باختری ها وخیونی ها یتورانی

---

(۱) صفحه ۱۱۷و۱۱۸ مجموعهٔ فیلولوژی ایرانی

Grundriss der iranichen philologie

کهنترین شاهنامهٔ قبل از دورهٔ مغل
۶۱۴ هـ ق = ۱۲۱۷ م
از پژوهشهای نوی در شاهنامه‌شناسی

(عبدالحی حبیبی)

شاهنامهٔ فردوسی کتابیست بارج جهانی وحماسه ییست که اکثر پهلوانان داستانهای دل انگیز آن، بسرزمین آریانای باستانی وخراسان مابعد (افغانستان کنونی) تعلق دارد وجولانگاهِ این گُردان و شاهان نامور هم همین مناطق بلخ، تخار، سمنگان، کابل، غزنه، بست، زابل، نیمروز، هرات و بهاری هلمند وغیره بوده است.

خود فردوسی هم از سرزمین طوس برخاسته، که درانوقت جزوی از خراسان، در تحتِ سلطهٔ فرمانروایانِ غزنه بوده وتمام روایاتِ باستانی رویدادهای شاهنامه را هم از دهقانان و پیر مردان[1] این سرزمین شنیده وبا قریحهٔ استوار و نیرومندی که در شعر دری داشت، آنرا برشتهٔ نظم آبدار کشیده است.

بنابرین هم از نظر تاریخی وداستانی وهم از جهت رجال شناسی وجغرافیائی وهم از پهلوی ادبی و لسانی، بیشتر از مواریثِ درخور افتخارِ مردم وسرزمین ما شمرده میشود و بایستی که همواره مورد توجه محققان وزبان شناسان وسایر دانشمندان باشد وما میدانیم که این کتاب ارزشمند قبلاً توجه عامه مردم ما را بحدی جلب کرده بود، که در شبهای دراز زمستانه در زیر صندلیها ویا در تاوخانه های گرم، بزمهای شاهنامه خوانی می آراستند وپیران و جوانان از شنیدن داستانهای عبرتناک وسودمندِ آن حظ میبردند و هم بنابرین شاهنامه نویسی و شاهنامه آرایی در مدتِ این ده قرن، از استانبول تا کلکته رواج داشت و هنرمندان از کاتبان خوش نویس تا نقاشان ومُذهبان ومصوران وصحافان وجدول کشان وغیره، این کتابرا مظهر هنرمندیهای خود قرار داده بودند وتاکنون صدها نسخهٔ خوش خط ومزین ومُذهب و ومصورِ آن در کتابخانه ها و موزیم های دنیا محفوظست.

---

(۱) سخن گوی دهقان چه گوید نخست (آغاز داستان کیومرث)
سخن‌گوی دهقان چنین کرد یاد
تو بشنو ز گفتار دهقان پیر (داستان جنگ رستم با کوان دیو)

* نشر شده به حیث ضمیمه پیوست مجله خراسان ص [illegible]
(زمستان ۱۳۶۲)

وی جای تعجب است که کتابی با چنین ارزشهای ادبی و هنری، که طورد توجه و خوانش مردم از دربارها تا بزمهای عامه در روستاها و شهرها بوده، حتی یک نسخهٔ قدیم آن، که نزد یکتر بعصر حیات فردوسی (نیمهٔ اول قرن پنجم هجری) باشد باقی نمانده و تاکنون بر محققان و قدر شناسانِ این حماسهٔ جهانی پدیدار نیست و نه علتِ این مسئله بر کسی روشن است، جز اینکه بگوییم: یغمای جهانسوزِ چنگیزیان، تمام مراکز تمدن و کتابخانه های آسیای میانه و خراسان و ایران را از بین برد و در بین نسخه های شاهنامه، با سایر آثار ارزشمند دانشورانِ این سرزمین هم از بین رفت و قراریکه برخی از مؤرخان - از انجمله یاقوت حموی - بوجود چنین کتابخانه های غنی و اتلاف آن اشاره ها دارند.

اما درینجا با استماع این دلیل، بحثِ ما قطع نمیشود و صدها سخن دیگر در بارهٔ این اثر گرانبهای فردوسی مورد توجه ژرف بینان سخن شناس قرار میگیرد که از تمام نسخه های باقیمانده و خطی شاهنامه، غالباً دو نسخه موجود نیست، که در ثبت کلمات و ترتیب یا عدد ابیات و تسلسلِ فصول و مطالب، باهم شباهت و موافقتِ تام داشته باشند.

این مسئله هر شخص ژرف نگر را به شبهت و وسواس اندر میسازد، که اگر بقول فردوسی:

پی افگندم از نظم کاخی بلند   که از باد و بارانش ناید گزند

این کاخ پر افتخار نظم، اگر از خشم عوامل طبیعی مانند باد و باران گزندی ندید، ولی از گزند ارادتمندانِ شاعر یعنی خوانندگان و نقالان و نویسندگان نسخ خطی و فرهنگ نگاران و حق در باویان و دانشمندانی که به جمع و ترتیب و اصلاح نسخه های خطی آن گماشته می شدند و در متن آن دست می بردند، نجات نیافت و آسیبها ی دید، که تلافی آن اکنون میسر نبوده و تمییز و تطهیر اصل از جعل بسیار دشوار است، درحالیکه نسخهٔ اقدمی که بعصر سرایندهٔ آن نزدیکتر باشد تاکنون کشف نشده و بقول یکی از کارکنانِ شاهنامهٔ طبع مسکو، اکنون دو نسخهٔ کهنه یا نو شاهنامه یافت نمیشود، که در آنها دو بیست بیتِ پی در پی همسان و بی کاستی و فزونی باشد.[۲]

چون نظم شاهنامه در سنه ۴۰۰ هـ ق (۱۰۰۹ م) ختم شده، بنابرین معتبرترین نسخ آن، همان تواند بود، که در طولِ همین قرنِ پنجم یا ششم هجری از طرف اهل زبانِ دری - و مخصوصاً در خراسان - کتابت شده باشد. زیرا خراسانیان با طرز افاده و لهجه و بیان و ادای مطالب فردوسی آشنا بوده و بنابر نادانی تحریفی را در متنِ آن روا نمیداشته اند.

(۱)

نسخه های مهم خطی

۱- نسخهٔ لندن: تا حدود سالهای هفتادم میلادی، در بین شاهنامه شناسان جهان، کهن ترین نسخه های خطی شاهنامه نسخه یی بود که در موزه بریتانیا به شماره Add 18,103 موجود است و بر ورق آخر آن، که بخط نستعلیق عادی

(۲) عبد الحسین نوشین: سخنی چند در بارهٔ شاهنامه ۳ طبع مسکو ۱۹۷۰

ودیبا در شش ستون نوشته شده، کلمات (تمت هذه النسخه فی شهر سنة خمس وسبعین و ستمائه، کذا فی منقول عنه ۶۷۵) دیده میشود.

این نسخه را نویسندهٔ این سطور، سراپا ندیده‌ام و گویند که چند ورقش بخط نستعلیق گونه است و بقیه بخط نسخ شش ستونی کتابت شده[۳] و در طبع مسکو ۱۹۶۰م هم درجملهٔ چهار نسخهٔ اساسی - که مورد مراجعهٔ ترتیب‌دهندگان بوده، هم همین نسخهٔ موزهٔ بریتانیا ۶۷۵ (؟) بدرجهٔ اول مأخذ قرار داده شده و بقول آنها "از کلیهٔ نسخ خطی که تابحال معلوم و مشهور است، قدیمی تر و بنظر ما بهترین نسخه موجود است."[۴]

تا جائیکه عکس برخی از صفحات این نسخه را دیده‌ام، نویسندهٔ این سطور نسخهٔ لندن را بسیار نوتر از سنه ۶۷۵ ق میدانم. زیرا رسم الخط نستعلیق آن درانجام، بنظرمن مربوط حدود ۸۰۰ تا ۹۰۰ ق است. بقول کسانی که آن نسخه را دیده اند، گویا تمام نسخه بیک قلم نیست. برخی به خط نسخی و برخی به نستعلیق است. از روی خط نستعلیق آن با دلایل قاطع حکم توان کرد، که کتابت ۶۷۵ ق نیست. زیرا ما تبدیل خط (نسخ و تعلیق) را به نستعلیق پیش از حدود ۷۰۰ هـ ق تعیین کرده نمیتوانیم و قدیمترین اثری که از نستعلیق تاکنون سراغ داریم، همان شاهنامه دیوان نستعلیق خوش. ۷۴۰ ق ۱۳۳۹م است، که تصاویر آنرا بین ۸۰۲ - ۸۱۲ ق ۱۳۹۹ - ۱۴۰۹م مولانا شمس‌الدین تبریزی ساخته و پرداخته است.[۵]

و بعدازین نسخهٔ شرح مختصر قاضی عضد را بخط نستعلیق خوانا (اما بدون مزایای هنری) بقلم نجم‌الدین کرخینی بسال ۷۸۵ ق ۱۳۸۳م - که درمحله الافریج شهر تبریز نگارش یافته[۶] سراغ داریم وازین برمی‌آید، که شیوهٔ نستعلیق نویسی از اوایل قرن هشتم هجری رواج یافته و دراواخرآن وهم درطول قرن نهم بمعراج زیبائی و نفاست هنری رسیده است.

با درنظر داشتن این مقدمات چگونه تصور می توان کرد، که نسخهٔ لندن بسال ۶۷۵ ق کتابت شده باشد؟

من چون اصل نسخهٔ لندن را ندیده‌ام، باقطع و یقین دربخا کپ نمیزنم، ولی از روی عکس صفحهٔ واپسین این نسخه که عناوین آن بخط نسخ و متن شش ستونی آن به نستعلیق نازیبای عادی نگاشته شده و آثار حدوث و نو بودن بر وجنات آن نمایان است. مانند نوشتن چراغ، چو، پو شش و پای، به سه نقطه (چ، پ) که از خصایص نسخه های بعداز قرن هفتم است.

درین صفحه پس از بیت اخیر شاهنامه:

هرانکس که دارد هش و رای و دین پس ازمرگ برمن کند آفرین

(مهر مربع ناخوانا)

---

(۳) ایرج افشار: شاهنامه از خطی تا چاپی ۱۰ طبع تهران ۱۳۵۵ ش.
(۴) پیش گفتار شاهنامه طبع مسکو ۶ سال ۱۹۶۰ ش.
(۵) حبیبی: هنرعهد تیموری ۷۷۵ طبع تهران ۱۳۵۵ ش.
(۶) احمد سهیلی: مقدمهٔ گلستان هنر ۱۷ طبع تهران ۱۳۵۲ ش.

کلمات تم، تم در دو سطر زیر آمده و بر کنار چپ آن با همان خط متن این صفحه، در چهار سطر کوتاه عبارات (کتبت هذه النسخه فی محرم سنه خمس و سبعین و ستمائه) نوشته شده و زیر آن می‌بینیم (کذا فی منقول عنه (۹) سنه ۶۷۵) (۷) ولی در این سطور کلمات منقول عنه نقاط ندارد و خوانش آن حدسی است.

زیر آن کسی بزبان انگلیسی چنین نوشته:

A.H 675 AD 1276 The date of This manuscript.

دو ستون صفحهٔ آخر نسخهٔ لندن

The date of this Manuscript

(۷) شاهنامه از خطی ... ۶۱

بنابرین حدس من اکنون - که اصل نسخه را ندیده ام - از روی مطالعهٔ همین صفحهٔ اخیر نسخه چنین است، که این نسخه بخط نسخ بوده، ولی نواقصی داشته، که آنرا شخصی دیگر (شاید در حدود ۸۵۰ ق) بخط ناخوش نستعلیق مروج عصرخود، از روی نسخه یی دیگر - که در محرم ۶۷۵ ق نوشته شده بوده - تکمیل کرده، و زیر آن به عبارات «کذا فی منقول عنه سنه ۶۷۵» بدین مطلب اشاره نموده است.

بنابرین تفصیل تا وقتیکه تمام نسخهٔ لندن برأی العین دیده نشود و ممیزات خطی و املایی و کاغذ و دیگر خصایص نسخه شناسی دران، بدقت معاینه نشود، از روی مشاهدهٔ عکس فوق، حدس قریب بیقین همین است وهم ازینروست که برخی از نسخه شناسان، تاریخ کتابت آنرا امری مسلم ندانسته و نوشته اند: «که اگر احتمال خدشه یی در تاریخ کتابت آن نرود، و همه اوراق بیکدست دانسته شود ... »(۸)

بهرصورت چون رسم الخط نستعلیق در ۶۷۵ ق هنوز رواج و نضج نیافته وهم طرز نگارش نستعلیق نسخهٔ لندن به نوشته های قرن ۹-۱۰ ق شباهت تام دارد و در نوشتن حروف خاص فارسی پ، چ، گ نیز همسان نیست بنابرین مورد ظن و شک است.

در کتاب نفیس اطلس خط تألیف خطاط ماهر حبیب الله فضایلی (طبع اصفهان ۱۳۵۰ ش) به نسخهٔ قرآن پاک (در پوهنتون لاهور) استناد جسته واشکال پ، چ، گ را با سه نقطه در رسم الخط نسخی (حدود ۴۵۰ ق) این تفسیر نشان داده اند و فضایلی ازین نسخه چنین نتیجه میگیرد «که درین تفسیر که باغلب الظن تاریخ کتابت آن قبل از ۴۵۰ هـ میباشد، نویسنده برای حروف فارسی پ، چ، گ تمیزی قایل شده است که سه تای اولی را به سه نقطه و گاف را گاهی به دو، وگاهی به سه نقطه مشخص داشته است، لذا از دلالت اینگونه مدارک پی می بریم، که ایرانیان از آغاز برای حروف خاص زبان خود تمیز قایل شده اند ولی کاتبان رعایت نکرده تاکم کم متروک گشته است وهم در تفسیر قرآن پاک دیده میشود، که نویسندهٔ آن، برخی اوقات، این تمیز را رعایت نکرده است ...»(۹)

این استدلال هم استوار و بمنزلت یک دستور مسلم و متبع عامه بنظر نمی آید، زیرا ما در اقدم نسخ خطی تاریخ دار فارسی - که تاکنون مکشوف است - یعنی کتاب الابنیه عن حقایق الادویه تالیف موفق الدین ابومنصور علی هروی، که بخط اسدی شاعر طوسی در ۴۴۷ ق ۱۰۵۵ م نوشته شده (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ عامه ویانا A.F 340 دارای ۲۴۲ ورق برسم الخط متحول کوفی به نسخی) هم چنین تردد و ناهمسانی را در نوشتن همین حروف می بینیم. مثلاً در صفحه ۹ سطر ۵ نسخهٔ عکسی طبع بنیاد فرهنگ ۱۳۴۴ ش قرات (چرت بشیر بپزند) بصراحت با سه نقطه وضمهٔ ب و فتحهٔ پ دیده می شود، درحالیکه همین (چوت) در صفحات ۶، ۳۶، ۴۹، ۹۹، ۱۳۵ بیک نقطه (جون) است. در (صفحه ۱۳۵) سطر ۶ حکیمان پیشین به (پ)، و ترکیب یزدان پرست (ص ۴ سطر ۸)

---

(۸) کتابنامه لاکهنئو ... ص ۱۰

(۹) فضایلی: اطلس خط ۴۴۶، همین مطلب را پروفیسر شیرانی مالک اصلی کتاب، در مقالهٔ خود در مجلهٔ اورینتل کالج میگزین لاهور (می ۱۹۳۲ م) نوشته بود.

به سه نقطه (سپ ، در حالیکه در سطر بعد هم پس بیک نقطه (بس) است وما میدانیم که پس و بس اندر مفهوم و معنی تفاوت دارند. در نسخهٔ خطی هدایة المتعلمین (بادلیان اکسفورد) مکتوب بسال ۴۷۸ ق ۱۰۸۵ م نیز همین خلط و ناهمگونی دیده می شود.[۱۰]
نسخهٔ دوم خطی کهنتری که تاکنون شناخته شده، مجلد سوم شرح تعرف، تألیف امام فقیه اجل ابو ابراهیم بن اسمعیل مستملی بخاری نوشته شده ۲۴ شوال ۴۷۳ ق ۱۰۸۰ م است. این نسخهٔ نفیس از کابل به پشاور برده شده و در حدود ۱۹۳۰ م به کتابخانه مرحوم فضل صمدانی در بالا ماندی پشاور داخل و اکنون در موزیم کراچی است. طرز نوشته و خط این نسخه عیناً بخط کتاب الابنیه شبیه است و در سرتاسر نسخه (پ ، چ) را بشکل (ب ، ج) بدون سه نقطه نوشته اند.[۱۱]
بهرصورت: در بارهٔ اکثر نسخ خطی که تاکنون صدها ازان را دیده ام ، گفته می‌توانم که در رسم الخط کهن برخی از نسخ در ازمنهٔ مابعد، خوانندگان آن بعد دست برده و نقطه گذاری جدید، بغرض سهولت قرائت آن کرده اند ، که این مطلب ، از مطالعهٔ دقیق و خواندن سرتاسر کتاب و غور و دقت در علایم و نقاط و نوعیت کاغذ و مداد آن روشن می شود ، ورنه نویسندهٔ چیره دست و ادیب سخنوری مانند اسدی چگونه یک حرف را در دو سطر متصل - طوریکه گذشت - مکرراً ناهمسان و با اختلاف نقاط و علایم ممیزه می نوشت ؟
حدس من تا وقتی که عین نسخ خطی ویانا و اکسفورد وغیره با دقت و امعان نظر دیده نشود همین است ، که این ناهمسانی و ناهمگونی ، ناشی از تصرف خوانندگان بعدی کتابهاست ، که آنرا می خواندند و برای تسهیل خواندن ، مطابق رواج عصر بر پ ، چ ، گ نقطه گذاری میکردند ، که گاهی در بیان صفحه ، برخی از حروف مذکوره ، ازین تصرف و دستبرد نجات می یافت و بر حالت سابق خود باقی میماند و یک دلیل اینگونه تصرف بعدی ، اختلاف شکل نقطه گذاریست ، که گاهی سه نقطه را ∴ وگاهی ∵ نوشته اند و باری بقول مرحوم شیرانی شبیه شوشه ، است بشکل کامهٔ کنونی ، و این هرسه نوع تصرف در مخطوطه تفسیر کلکسیون شیرانی لاهور پدیدار است و همین مطلب را در سنه ۱۹۳۸ م هنگامیکه مقالهٔ تحقیقی وی درین موضوع بیشتر در اورینتل میگزین نشر شده و من در کتابخانهٔ بسیارغنی و نسخ نایاب خطی او در لاهور، چندهفته رفت آمدی داشتم و از محضر آن پیرمرد گرامی نقاد نکته رس مستفید بودم ، بخودش گفته بودم و او میفرمود : اگر این مطلب ثابت آید ، بران تجدید نظر خواهم کرد . زیرا در دو نسخهٔ خطی کیمیای سعادت امام غزالی : قاهره ۵۷۶ ق و نسخهٔ موزهٔ بریتانیه ۶۷۲ ق هم اختلاف نقطه گذاری دیده می شود مانند بیر و پیر ، بیدا و پیدا ، جیست و چیست[۱۲]
برای مثال میگویم که نسخهٔ ۲۷ ورقی خطی تفسیر قرآن عظیم که در جملهٔ نسخ خطی کابل موجود است (حدود قرن ۴) چون در ازمنهٔ بعدی دران دستبردی نشده و در تنقیط جدید آن کسی نکوشیده ، برهان سنخ اصلی سابق باقی مانده و تنقیط آن سراپا بیک سان و همگونه است یعنی پدید ، چون ، پیدا ، گماشت ، پیغامبر ، چیز بشکل بدید ، جون ، بیدا ، کماشت ، بیغامبر ، جیز نوشته شده و دستی به تنقیط

---

(۱۰) جلال متینی : رسم الخط فارسی در قرن ۵ هـ مشهد ۱۳۴۶ ش .
(۱۱) حبیبی : یکی از قدیمترین نسخ زبان پارسی ، مجلهٔ دانش تهران ۱۳۳۱ ش
(۱۲) محمود شیرانی : قرآن پاک کی ایک قدیم تفسیر ۲ طبع لاهور ۱۹۳۲ م

ما بعد آن نبرده اند .
دو نسخهٔ خطی کتاب التفهیم البیرونی بخط ثلث قرن ۴-۵ مورخ ۵۳۸ ق و ۵۹۳ ق نیز از تطاول بعدی مصئون مانده و در املای قدیم آن دست نبرده اند مانند ناچاره (ناچاره) کسترده (گسترده) جیست (چیست) کژ (کج) .[۱۳]
اکنون در پرتو این مطالعات نسخهٔ لندن را باید دید که متأسفانه نمونهٔ متن کتبی آن پیش من نیست و تمام حدسم بر یک صفحهٔ عکسی آن مبنی است، که قبلاً نوشته شد و آنرا کتابت ۶۷۵ ق نمیدانم .

(۲)

نسخهٔ کهنتر ۶۱۴ ق

گفتیم که مخطوطهٔ شاهنامهٔ قبل از یغمای مغل را قبلاً سراغ نداشتیم و نسخ تاریخدار تا آغاز قرن نهم بدین ترتیب معلوم بود :
(۱) همان نسخهٔ لندن با تاریخ مزعوم ۶۷۵ ؟ که در بالا شرح دادیم .
(۲) نسخهٔ خطی لینن گراد ۷۳۳ ق ۱۲۷۶ م .
(۳) نسخهٔ خطی مصر ۷۹۶ ق ۱۳۹۴ م .[۱۴]
در ۲۷ دسمبر ۱۹۷۸ م یکتن پروفیسر شرق شناس ایتالوی بنام A.M. PIEMONTESE در نسخ خطی کتابخانهٔ ملی فلورانس ایتالیا، دست نویس شاهنامهٔ فردوسی را کشف کرد که مدت ۴ قرن ناشناس مانده و با اشتباه بنام یک تفسیر بنیام عربی قرآن مجید در فهارس ضبط شده بود . چون این خبر در یک روزنامه روما منتشر شد، محافل شرق شناسی دنیارا به تعجب و تلاش انداخت و حس کنجکاوی علما را برانگیخت و خود پروفیسر موصوف مقالتی مفصل در حدود صد صفحه و هشت فصل بزبان ایتالوی نوشت و عکس هشت صفحهٔ آن دست نویس کهنسال را با مباحث دقیق در آن گنجانید . چون من زبان ایتالوی را نمیدانم، درینجا از اختصار انگلیسی آن استفاده میکنم :
این کتاب از جملهٔ آثاری بود، که یکی از دانشمندان و مستشرقان سرشناس ایتالوی G. B. RAIMONDI (۱۵۳۶-۱۶۱۴ م) مدیر چاپخانهٔ کتب طبی شرقی در روما فراهم آورده بود و سهواً بعنوان کتاب نامعلومی در تفسیر قرآن شناخته شده بود (دستنویس نمبر C1. III 24)
این نسخه که بعد ازین آنرا بعلامت (ف = فلورانس) معرفی میکنیم، در سنه ۱۵۹۴ م بوسیلهٔ سیاح دانشمندی که G. VECCHIETTI نامداشت و برای فراهم آوری نسخ خطی طبی مشرق فرستاده شده بود، از مصر بروما برده شد و در تصرف کتابدار کتب طبی فلورانس ا، مگلیابیچی (۱۶۳۳-۱۷۱۴ م)، درآمد

---

(۱۳) بنگرید : عکس برقی از صفحات این دو مخطوطه در نسختین التفهیم طبع تهران .
(۱۴) دستنویس های شاهنامه بعد از ۸۰۰ ق فراوان و در کتابخانه های ممالک اروپا، آسیا و امریکا پراگنده اند . در سنه ۱۳۲۷ ش مرحوم دکتر مهدی بیانی فهرست ۴۸ دستنویس مهم تاریخدار را تا سنه ۱۰۰۰ ق ترتیب و بمن فرستاده بود (علیه الرحمه)

و بعد از و در جملهٔ کتبش به کتابخانهٔ ملی فلورانس انتقال یافت .

نسخهٔ (ف) عبارت از جلد اول شاهنامهٔ فردوسی است که به خط خوش نسخی سیاه در ۲۶۵ ورق بقطع ۴۸ × ۳۲ سانتی متر نوشته شده و در هر صفحه مقدار نوشته شدهٔ آن (۳۲ × ۲۶) سانتی متر در ۴ ستون است، که هر یکی از ۱۴ تا ۲۳ سطر (بطور متوسط ۲۲ سطر) دارد .

چون این نسخه از پشتی اصلی برآمده و شیرازهٔ آن گسیخته . در ترتیب بعدی دو ورق مقدمهٔ منثور آن ضایع گشته و اوراق ۱۰۱ – ۱۰۷ آنرا بیجا دوخته اند و اوراق بین ۲۵۹ ب تا ۲۶۰ الف (مشتمل بر حدود ۷۰۰ بیت) نیز از بین رفته است .

این نسخهٔ نایاب عزیز، بر هر ورق خود، در بین ابیات، یک یا سه کتیبهٔ مزین و منقش مستطیل (غالباً با خط کوفی پیچیده بین تزئینات هندسی و گل و برگ و حلزونی) دارد، که عدد تمام کتیبه های مزین در متن ابیات به ۷۰۶ میرسد ولی این کتیبه های کوفی تزئینی عناوین داستانها و مضامین شاهنامه نیست، زیرا عناوین منثور مضامین در سطور جداگانه بخط نسخی متن کتاب نگارش یافته که تمام آن در ظرف ۵۲۳ صفحه به ۳۵۴ عنوان میرسد .

بر ورق اخیر ۲۶۴ ب بعد از بیت :

بران آفرین کافرین آفرید ... مکان و زمان و زمین آفرید

بخط نسخی کاتب متن چنین نوشته است :

« تمام شد مجلد اول از شاهنامه بفیروزی و خرمی، روز سه شنبه سیم ماه مبارک محرم سال ششصد و چهارده[۱۵] بحمدالله تعالی وحسن توفیقه وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین الطیبین »

درین سطور خاتمه، کاتب نام خود را ننوشته، ولی برسم قدیم کاتبان کتب رفته است مثلاً نسخهٔ خطی ترجمان البلاغهٔ محمد رادویانی هم در آخر چنین دعائیه دارد :

« اسپری شد این کتاب بپیروزی و به روزی و نیک اختری و فرخی بر دست .... ندر اواخر .... رمضان سال بر پانصد و هفت از هجرت .... ۵۰۷ ه »

از روی عکس هائی که از برخی صفحات این نسخه داده اند، رسم الخط نسخی آن چه در نظم و چه در مقدمهٔ منثور از دستبرد تصرفات و تنقیط های کاتبان و خوانندگان بعدی سالم مانده و تمام گـ ها (ک) و چ (ج) و پ (ب) و کجی (کژی) و کژدم (کزدم) و ویژگان (ویزکان) است . اگرچه کاتب نام خود و جای کتابت را ننوشته ولی از طرز خط و خاتمهٔ منثور فوق و تاریخ ۶۱۴ ق پدیدار است، که این نسخه بزمانهٔ قبل از مغل و دورهٔ متأخر سلجوقیان تعلق دارد . از نوشته های زیرین خاتمهٔ مذکور نیز مطالبی بدست می آید، که این نسخه در دست کی و در کجا بوده ؟ مثلاً در دست چپ بیاض خالی بخط حدود قرن ۹ مطالبی از قبیل « او را که علی امام باشد ... و هر که آمد عمارت نو ساخت - رفت و منزل (کذا) بدیگری پرداخت » با مضای الفقیر نظام کاشی نوشته شده[۱۶] و بر دست راست بخط تعلیق قدیم « طالعه العبد المحتاج

---

(۱۵) این تاریخ مساوی بیست یا و لی ۱۲۱۷ م (۱۶) همین نفسی بنا بر این احتمال میدهد که شاید این نسخه در کاشان نوشته شده باشد، ولی نظام کاشی یکی از خوانندگان بعدی نسخه بوده

للرحمة الله تعالی ... الظفر ؟ ... المولی فی ... الوافق ؟ ... هذ الکتاب الامیر المرحوم المغفور نذر؟ الله کتبه عبده محمد اخی المکرم ؟ ... من شهور سنه اثنی وثلاثین و ستمائه ؟ ....　علاوه برین چند نوشته دیگری هم دارد، که در عکس مشهود نیست و دانشمند ایتالوی موصوف کلمات سابقه را دران خوانده است و بدین جهت گوید که این نسخه در سنه ۶۳۲ ق ۱۲۳۴ م در دست یکی از فرقهٔ اخیان اناتولی سلجوقی بوده و برخی از اوراق آن توضیحاتی بترکی نوشته و بر بعض ابیاتِ همان نشانی گذاشته بودند. این نسخه جز آسیبهای جزوی که در قسمتهای تزئینی و رنگها دیده، دوی هرفته سالم مانده و کمتر استعمال شده است و بنابرین از نظر سبک تزئینات نیز درخور اهمیت بوده و با آثار کمی که از دورهٔ سلجوقی باقیمانده همپایه شمرده میشود و جداول تزئینی شنجرفی که متن ابیات کتابرا احاطه میکند، بیک نمونهٔ کهن تزئینِ ا　اصیل قدیم برمیگردد.

اما نوارهای کوچک مستطیل مزین با اشکال حلزونی و خطوط منحنی که در بین نقاشیهای آن مطالب بخط کوفی تزئینی بین جداول پیمانده شده، هریکی در حدود ۱/۲ ۵ سانتی متر درازی دارد و چنین نوارهای مستطیل تزئینی در کتب خطی دیگر قرن ۵-۶ م دیده میشود، که هنرشناس غربی فلوری آنرا بر شش طرز تقسیم کرده و این شکل سوم ازان اشکالست. ولی دانشمند پیمونتسی نتوانسته است، از روی این اشکال، نگارستانهای نقاشی، آنرا با مقایسه با انواع دیگر این گونه نگارها تعیین نماید. باوجودیکه نظایر آن در آغاز سوره های نسخ خطی قرآن عظیم دیده میشود، اما ایضاح کامل این موضوع، تحقیقات متتابعی هنری فراوان بکار دارد که مطالب نوینی را در موضوع تزئینات دستنویسهای فارسی قبل از مغل روشن خواهد ساخت و شاید نوشته های پیچیده در خطوط و اشکال تزئینی که بخط کوفیست وبطل باشند ما ستانهای شاهنامه داشته باشد و ما می بینیم که این سنت تزئینی تا قرن نهم هجری در شاهنامهٔ بایسنغری هم پیروی شده است.

(۳)

مقدمه های شاهنامه

برای شاهنامهٔ فردوسی تاکنون چهار مقدمهٔ قدیم وجدید سراغ داریم، که مقدمهٔ کهن آن بنام مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری معروف و از قدیمترین آثار بازماندهٔ نثر دریست که در سنه ۳۴۶ ق ۹۵۷ م بقلم ابومنصور محمد بن عبدالله المعمری وزیر ابومنصور بن عبدالرزاق حکمران خراسان، بر شاهنامهٔ منثوری نوشته شده، و وی بامر این حکمران از خداینامه های قدیم و روایات دهقانان و فرزانه گان و جهاندیده گان مانند ماخ از هری و یزدان داذ پسر شاپور از سیستان و ماهوی خورشید پسر بهرام از نشابور و شاذان پسر برزین از طوس فراهم آورده بود و این مقدمه

سه و خط او نسبت به متن نسخه جدید تر است و آنچه در شماره ۱۰ خراسان نظام کابلی خوانده شده ظاهراً سهو است، زیرا از جملهٔ دو امضایش یکی بصراحت کاشی است نه کابلی ؟

با مقدمه و مقابله و حواشی مرحوم علامه محمد قزوینی در جلد دوم بیست مقاله (ص ۳-۵٦) در تهران ۱۳۱۳ ش طبع ... شده است.

دوم: این مقدمه در آغاز نسخه لندن ... ذکر آن گذشت آمده و مصدر برخی داستانهای نادرست و بی بنیاد ست و سهوهای صریح تاریخی و الحاقی دارد که در نسخهٔ کتابخانهٔ سلطانیه مصر مخطوطه ۷۹٦ ق هم ضبط است و اشعار مجعولی را بنام هجونامه سلطان محمود در آن بسط داده اند و محمد قزوینی آنرا مقدمهٔ اوسط نامیده است، که مأخذ برخی از مقدمات ما بعد و داستانهای مجعول آن همین مقدمه بوده است و از نسخهٔ قاهره پدید می آید، که در اواخر قرن هشتم مروج بود.

سوم: مقدمه بیست که بین مقدمه دوم و چهارم بایسنقری نوشته شده و در آغاز برخی از شاهنامه ها که در قرن هشتم نوشته اند دیده میشود و تکرار همان مطالب مقدمهٔ اول و دوم است بعبارات تازه تر با برخی از اشعار سست، و اضافهٔ مطالب نادرست و بی سند که آغاز آن چنین است: «سپاس و آفرین خدایی را که این جهان و آن جهان آفرید ...» و قراریکه دیده میشود اندک تفاوتی با مقدمهٔ دوم دارد و در بسا موارد عیناً از عبارات مقدمه اول و دوم مأخوذ است.

چهارم: مقدمهٔ شاهنامه معروف بایسنقر بیت، که بامر شاهزادهٔ هنرمند و با ذوق غیاث الدین بایسنقر میرزا بن شاهرخ بن تیمور بر شاهنامه بیکه در سنه ۸۲۹ ق از چند نسخهٔ خطی گرد آورده شده، نوشته اند که باین بیت آغاز می شود:

افتتاح سخن آن به که کند اهل کمال بثنای ملک الملک خدای متعال

آوازه این نسخه بزم فرام آوران آن مصحح و مکمل بوده، در حالیکه بتلافی بسا ابیات و سست بی مایه از مخطوطات متعدد راه یافته و در یک جلد نفیس تا سال ۸۳۳ ق ۱۴۲۹ م بخط جعفر بایسنقری ماهرترین خطاطان دربار هرات با ۲۲ مجلس مصور و جلد ممتاز طلا پوش از بیرون و معرق از درون و اوراق سرلوحه و ترنج دار مرصع و جداول مذهب در کمال آرایش و پیرایش نوشته شده، که باعتراف هنرشناسان جهان، بهترین و ارزشمند ترین کتب مصور جهان و نمونهٔ اکمل هنر صنع هنر هرات شمرده میشود و در سنه ۱۳۵۰ ش با تمام مزایا و خصایص هنری آن چاپ شده است (درین مقاله به علامت (با) اشاره می شود).

از مطالعهٔ مقدمه و متن نسخهٔ بایسنقری پدید می آید که تا اواسط قرن نهم هجری هم خصایص املای قدیم حروف خاص فارسی باقی بود مثلاً گ بشکل ک عربی مانند کردانند (ص ۹) کرفت (ص ۱۰) و چ بیک نقطه مانند جوف، جند (ص ۹-۱۰) جنانچه (ص ۱۱)، درحالیکه همین حروف فارسی را در کلمات پسندیده (ص ۹) و چرخ (ص ۱۱)، و باستان نامه (ص ۹) و چنین (ص ۱۲) و پروردگار (ص ۱) وغیره بسه نقطه هم می بینیم و ازین بر می آید، که کاتب خود را بتوحید املای این کلمات مکلف نمی دانسته و یا اینکه تنقیط آن در زمانهای بعد از طرف خوانندگان واپسین صورت گرفته است. (۱۷)

---

(۱۷) نسخهٔ بایسنقری باید با احتیاط تمام مورد استفاده قرار گیرد، زیرا جعفر خطاط ماهر عصر - مانند برخی از خوشنویسان دیگر - غلط نویس هم بوده، یا غالباً نسخهٔ خود را بغرض تصحیح تا نوی نخوانده است. برای مثال کلمهٔ مملوک را در (ص ۱۲ سطر ۳) ملوک عجم نوشته و تصحیح نکرده است.

علاوه برین این نکته هم واضح میگردد که گردآورندگان به تکمیل آن از نسخ خطی متعدد که در دسترس شاهزاده مقتدری بود کوشیده و میخواسته اند بر عدد ابیات نسخهٔ خویش بیفزایند و لو اکثر ابیات آن مجعول و سست و از گفتار خود فردوسی نباشد . و هم نویسندهٔ مقدمه بر روایات مقدمه های قبلی - اگرچه برخی مطالب آن سست و بی سند و با وقایع تاریخ متضاد هم باشد - اتکا کرده و بدون تمییز غث از سمین و سره از ناسره نوشته است ، که اعتبار تاریخی و لغتی مقدمه و ذوالمقدمه را از نظر انتقادی از بین می برد .

سهوهای فاحشی که درین مقدمه دیده میشود به برخی از آن اشارت میرود :

۱ - در شرح حال حکیم فردوسی گوید که وی بدان ایام شنیده بود ، که دقیقی بنظم شاهنامه مشغول بوده و بر دست غلامی کشته شد ... در آن وقت والی طوس ابومنصور اشمیکین (؟) بود و فردوسی باشارت و نوازش او بنظم شاهنامه مشغول گشت ، عن قضاء الله اسکین (؟) با وفات رسید و فردوسی در بارهٔ نام و رحلتش گوید :

یکی نامور بود ماقرو نام	بگیتی رسید زندگی بکام ...
چو آن نامور کم شد از انجمن	چو در باغ سرو سهی از چمن
نه زو زنده بینم نه مرده نشان	ز دست ستمکاره مردم کشان

(ص ۷۸ داستان دوست میرزا ؟)

این داستان از بن متزلزل است ، زیرا ماقرو در نسخه های دیگر بنظر نمی آید و در طبع ژول موهل در پاریس ۱۸۳۸ - ۱۸۷۸ م) زیر عنوان (اندر ستایش ابومنصور بن محمد (ج ۱ ص ۱۱) بیت اول و نام ماقرو نیست و در چاپ انتقادی گونه مسکو ۱۹۶۰ م نیز جای نگرفته (ج ۱ ص ۲۴) و ما نمیدانیم که این بیت در نسخهٔ (با) از کجا آمده ؟ و نام ماقرو را کی ساخته و بافته است ؟

درین مقدمه کنیت ابومنصور و نام اشمیکین (؟) والی طوس جدا و املا آمده و عموماً ابومنصور محمد بن عبدالرزاق والی خراسان را مراد گرفته اند که در سنه ۳۴۹ ق بسپه سالاری خراسان رسید ، ولی چون میان آغاز شاهنامه (حدود ۳۷۰ ق) و مرگ ابومنصور محمد ۳۵۰ ق بیست سال فاصله است ، بنابرین این تشخیص باطلست[۱۸] و نامیکه با املای مشوش با کنیت ابومنصور در (با) ضبط شده ، باید تصحیفی از نام آسیغتگین باشد که با لقب حاجب غازی در عصر سلطان محمود ، سالار خراسان بود (حدود ۴۰۸ ق) ولی او بتصریح بیهقی در ۴۲۲ ق در حصار گردیز محبوس و در شوال ۴۲۵ ق در آنجا مرد[۱۹] بنابرین حالش با بیت (چو آن نامور ...) در عصر محمود مطابقت ندارد ، و خلط نویسندهٔ مقدمه با خواهد بود . اگر این ابومنصور را همان نویسندهٔ مقدمهٔ قدیم المعمری بشماریم آیا او تا آغاز نظم شاهنامه (حدود ۳۷۰ ق) زنده و بر منصب خود در خراسان باقی مانده باشد ؟ در حالیکه با دانش در ۳۵۰ ق مسموم و مقتول گشته است !!

۲ ، درین مقدمه سهوهای تاریخی فراوان است ، مثلاً حتی ابومنصور محمد عبدالرزاق حکمران خراسان (حدود ۳۴۶ ق) را معتمد الملک یعقوب لیث صفاری (۲۶۱ - ۲۶۵ ق) دانسته (ص ۱۰ مقدمه) و عنصری و رودکی باتفاق یکدیگر مکتوبی مطول بفردوسی

---

(۱۸) دکتر صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ۱ / ۴۶۷ طبع تهران ۱۳۳۸ ش .

(۱۹) بنگرید : تاریخ بیهقی ۲۹۸ و ۵۴۷ و زین الاخبار گردیزی طبع حبیبی در تهران ۱۳۴۷ ش

نوشته (ص ۱۲) درحالیکه رودکی در سنه ۳۲۹ ق در گذشته بود. یا بجای خواجه احمد بن حسن (وزیر سلطان محمود) خود حسن میمندی را وزیر سلطان و ناصبی و بدخواه فردوسی دانستن (ص ۱۵) درحالیکه حسن میمندی در ایام وزارت سبکتگین بر بست، بسعایت دشمنان کشته شده بود[20]، و از همین قبیل اشتباهاتست که شاعر معروف ابن یمین فریومدی را الغزنوینی (؟) نوشته (ص ۱۷) و نظم قصهٔ یوسف و زلیخا از طرف فردوسی در بغداد (؟) (ص ۲۱) و کشتن سلطان محمود میمندی را بجرم بدخواهی با فردوسی (ص ۲۰) و بردن فردوسی شاهنامه را پیش والی قهستان ناصرالدین محتشم (ص ۱۹) درحالیکه بانی باطنیان الموت حسن بن صباح (د ۴۸۳-۵۱۸ ق) سالها بعد از فردوسی بنیاد حکومت را نهاد و لقب محتشم درحدود ۶۰۰ ق در بقایای این حکمرانان رواج یافته بود و ناصرالدین محتشم قهستان در سنه ۶۵۵ ق به هولاکو مطیع شد[21]. همین مقدمه گوید که فردوسی در وثاق ابوبکر وراق؟ (ص ۱۲) بود، که بموجب چهار مقاله عروضی «و بصری بدکان اسمعیل وراق پدر ازرقی فرود آمد (ص ۷۰) صحیح و ابوبکر زین الدین نام خود ازرقی است، که درحدود ۴۶۵ ق وفات یافته و بنابرین در عصر فردوسی باید کودکی باشد. همچنین ماهک که بموجب مقدمه (ف) شخص بازیگر و از ندمای خاص سلطان بود (ص ۲ الف) در مقدمه (با) مانیک و مکرراً بدون نقاط نوشته و اصل نام را مسخ کرده اند (ص ۱۲).

(٤)

مقدمهٔ متوسط (ف)

اکنون که بر چهار مقدمهٔ قدیم و جدید شاهنامه سخن راندیم، باید گفت، که یک مقدمهٔ میانه هم وجود داشته که تا کشف مخطوطه فلورانس (ف) پژوهشگران ازان آگاهی نداشتند
با تأسف باید گفت که این مقدمه در (ف) ابتر است و ورق اول نسخه فروافتاده و مقدمه از ورق دوم (ص الف) آغاز و در صفحهٔ ب همین ورق ادامه داشته و در آخر صفحه الف ورق سوم ناتمام است و بسبب فقدان ورق چهارم، متن و اپسین آن مکمل در دست نیست. ظاهراً این مقدمه که پیش از ۶۱۴ ق نوشته شده در برخی از نسخه های بعدی نبوده است و اگر این مقدمهٔ میانه کاملاً بدست آید، در شرح حال فردوسی و برخی مطالب مهم روشنی خواهد انداخت.
چون اکثر بیوگرافی نویسان فردوسی بر مقدمهٔ مخطوطه (با) و چهار مقاله عروضی (تألیف ۵۵۰ ق ۱۱۵۵م) و تذکرهٔ دولتشاه - که مطالب نقیض با متون تاریخی دارند - نظر داشته اند، بنابرین داستانهای شگفت انگیزیکه عقلاً و نقلاً بنیادی

---

(۲۰) محمد العتبی: تاریخ یمینی ۲٦٦ طبع لاهور ۱۳۰۰ ق.
(۲۱) زمباور: معجم الانساب والأسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی ۳۲۹ طبع قاهره ۱۹۵۱م
طبقات ناصری ۲/ ۱۸۲ طبع کابل ۱۳۴۲ ش و جامع التواریخ رشیدالدین ۲۹/۳ باکو ۱۹۵۷م.

ندارد در شرح حال فردوسی تراشیده اند، که در دیباچه های محققان غرب نیز نفوذ کرده اند مانند دیباچهٔ ژول مول بر متن فارسی و ترجمهٔ فرانسوی شاهنامه که از ۱۸۳۸ تا ۱۸۷۸م در هفت جلد بپایان رسیده و در پاریس انتشار یافت (۲۲) و پیش از و م. لمسدن معلم مدرسهٔ فورت ویلیم کلکته، نخستین بار در سنهٔ ۱۸۱۱م جلد اول شاهنامه را بحروف سربی نستعلیق در ۷۲۲ صفحه با مقدمهٔ مشروح انگلیسی نشر داد و در نظر داشت که آنرا از روی ۲۸ نسخهٔ خطی در هشت جلد به اشارهٔ کمپانی هند شرقی با تمام رساند ولی موفق نشد و بعد از و ترنر ماکان افسر نظامی انگلیسی طبع کامل ۴ جلدی شاهنامه را در کلکته بسال ۱۸۲۹ق با ضمیمهٔ شرح حال فردوسی و فرهنگ الفاظنا در انجام داد و هم تمام این شروح حال و پیشین کتابها مقدمات مغلوط و بی پایه را در نظر داشته، عین آنرا چاپ یا ترجمه های آنرا ضمیمه متن های ترتیب کردهٔ خود ساخته اند:

اما مقدمه (ف) به انشای فصیح و املای قدیم و حروف سیمین نگارش یافته و برداستانهای احوال و زندگانی و سرایش شاهنامه - که با ختلاف اقوال در تذکره ها و مقدمه ها نقل شده - روشنی مزید و فی الجمله در خود اعتمادی افگند و بیش از داستان چهار مقاله مورد توجه است و هم از نظر ادبی بدورهٔ نثر نویسی دری قرن ۱۲ عصر سلجوقی تعلق میگیرد، که ماخذ برخی از مطالب مقدمه (با) و دیگران همین بوده است.

در مقالهٔ ا، م. پیمونتسی عکس یک صفحه این مقدمه را داده اند، ولی از صفحهٔ ۲۰ مقالهٔ مذکور عین آنچه در اصل (ف) باقی مانده با حروف نسخی عربی عیناً با اعراب و حرکاتیکه در اصل داشته بهمان املای قدیم طبع کرده اند، که در اینجا عین همین متن را کلیشه کرده و توضیحات خود را بران اضافه میکنیم (۲۳):

... [f. 2a] کي بوذي بَدیهه انج از وی دَر خواستندي دَر حال بکفتی و طبعی سخت مُوافِق نیکو داشت اتفاق چنین افتاذ کی نخست دَران ولایت طوس ورا صُحبَت او بَا مَردی افتاذ کي اورا ماهك بَازیکر کُفتندي و بلعجب کار بُوذ و دَر علم شعبده سخت جابك بود

و از جُمله ندمای خاص سُلطَان محمود بوذ ابو القسم طوسی ورا دَر سرای خویش فروذ آورد و یکجندی اورا مهمان نیکو مي کرد و هر شب کی از خدمت سُلطان محمود باز آمدی از بهر طوسی مجلس از نو باختی[1] و شب بَا روز بپیوسته بُوذی و بجملکی از عقیدت وی بر رَسیذ و از فضل وی اکاهی یافت بَا وی کُستاخ و فراخ سخن شد و میان ایشان جنان شد کی هیچ مُشکل بر یکدیکر پوشیده نماندي پس یك روز ابو القسم طوسی بَا ماهك کفت بر اندیش تا خود جکونه فرصت توانیم یافتن کي حال من معلوم رای سُلطان کردانی ماهك کفت امروز سُلطان خالی نشسته است و خوش منش لیکی[2] شاعران از سیر الملوك کي بشعر کرده اند و آورده و عرض کرده

و روز بدین ماجرا باخر رسید ان شا الله کی کار تو فردا بر آید بباری حق سبحانه و تعالی ابو القسم طوسی کفت انچ کفته اند شعر که بسندیده ترست ماهك کفت شعر عنصری کی داستان رستم با بسرش سهراب بنظم آورده است و بسبب دو بیت کی اندرین داستان یاد کرده است این همه کتاب ویرا می باید کفتن طوسی کفت ترا این دو بیت یاد نیست ماهك کفت بل بدان جایکاه کی رستم بر بسهراب ظفر یافت و اورا بکشت سهراب را باور نکرد کی اورا بکشد کی او نیز رستم را زنهار داده بود او نیز همچنین بنداشت کی اورا زنهار دهد جون رستم کارد بر کشید سهراب در زیر کارد نکاه کرد و جنین کفت

هرانکه کي تشنه شدی تو بخون بیالودي این خنجر اب کون
زمانه بخون تو تشنه شود بر اندام تو موی دشنه شود

و سلطان عظیم این بیتها خوش آمد از عنصري ابو القسم طوسي بهیج حال سخن نکفت و باز خانه رفت و بمدتي اندك قصه رستم و اسفندیار بشعر کرد جون ازین فارغ [شد] ماهك را کفت این سیر الملوك خود بنظم کرده اند بروزکار بیش ماهك کفت این سخن منکر[۳] نباشد طوسی کفت من داستانی دارم از جمله این کتاب کی نیکوترست از شعر عنصری[۴] جون این سخن بشنید بر وی افتراح[۵] کرد و کفت باید کی این داستان باز نماي طوسیی این داستانرا بماهك داد و او در حال بیش سلطان برد جون انرا بخواندند شکفت بماندند سلطان ماهك را کفت این داستان از کجا اوردی ماهك ...[۶] " در فیروزی و سرسبزي دراز باذ مردي سخت

---

(۲۲) درین مقاله بعلامت (پ) ذکر میشود.

(۲۳) این مقدمه را قبلاً درشمارهٔ ۱۰ مجلهٔ خراسان هم چاپ کرده اند. ولی چون حاوی اصل اعراب و حرکات متن نبود، بهتر است با همان اعرابها خوانده و اختلافات آن نشان داده شود، تا همین متن در دسترس پژوهندگان باشد.

توضیحات متن مقدمه:

(۱) شاید: بساختی. (۲) شاید: لیکن

(۳) برخی این کلمه را ممکن خوانده اند.

(۴) درینجا نام ماهک را اضافه کرده اند

(۵) خراسان شماره ۱۰: اقتراح؟ ولی افتراح متن از مادهٔ فرح بمعنی خوشی است.

(۶) درینجا دراصل خلائی است که باید کلماتی مثل: ماهک گفت: عمر سلطان در فیروزی ... ← رجوع کنید به پاورقی ص ۱۸

دانا و فاضل امده است از ولایت خراسان از شهر طوس و بر وی
بسیار ظلم و تعدی رفته است و اورا از خانه خویش آواره کرده اند جون
حال وی سخت شده است از انجایکه گریخته است و اینجا امده تا از
خداوند عالم داذ خواهد و از حال نفقات سخت در مانده است و بنده
اورا مراعات می کنند و بخانه بنده می باشند و از حدیث سیر الملوك
میان ما سخن رفت این قصه بمن داذ و نیز گفت شاید بوذن کی
خوذ همه گفته باشند سلطان محمود فرموده کي این مرد را بپیش من
آر تا بدو رسیدن حال وي بدانم اگر این کتاب بذین عبارت با شعر کرده
اند ما بذین شغل ورنج ببریم و جیزی نفرمائیم کی ان بر ما عیب کنند
و مردم در زبان گیرند ماهك کس فرستاذ و طوسی را بنزدیك سلطان
خواند جون طوسی بحضرت سلطان رسیذ آفرین کرد و دعا گفت
و سلطان اورا گرامی[۷] کرد و بنواخت بعد از آن سلطان اورا گفت
احوال خوذ بر گوی تا خوذ جگونه است طوسی گفت جاوید زیاذ ملك
عالم بنده مردی ام بسی ستم رسیده و از جور ظالیمان گریخته و بسیار
رنج دیده خویشتن را بپناه خسرو کشید تا در عالم بنده [f. 2b] نگاه
فرمایند گردن کی او خذای تعالی مکافات یابذ بخیر سلطان محمود
گفت همه مراد تو بر[۸] آید بتوفیق خذای اندی که تو این شرح بما
نماید کي این شعر که گفته است ابو القسم طوسی بر پای خاست
و گفت کی این بنده جون از ماهك حال این کتاب برسید این داستان
بگفت اگر خداوند را بسند آمذ جمله این کتابرا با شعر کنم سلطان
جون این سخن بشنید شاذمانه شذ و بسیار ستایش خذای عز
و جل کرد بهمه مرادی کي یافت و بفرموذ کی این هفت شاعررا کي
شهنامه بنظم می کردند حاضر آوردند سلطان گفت بدانید کي این
مرد شاعر است و دعوي مثنوی گفتن می کنذ و اینك این داستان آورده
اند کیست از شما کي شعر ازین بهتر گوید و یا مقابل این کي من
این کتابرا بوي فرمایم جون عنصری این داستان بدیذ در ساعت
رنگ رویش متغیر گشت و سستی در زبانش امذ گفت نشاید کي درین
زمانه کسی باشذ کي شعر ازین بهتر گوید و یا در مقابل این شعر
تواند گفتن سلطان محمود گفت اینك بپیش شما نشسته است بر وی
امتحان کنیذ تا لا فتفضل او اگاهی یابی عنصري گفت بسه کس سه

نیم مصرع شعر بگوئیم و یک نیم مصرع او بگوید اگر شعر این آزاد مرد بشعر ما اتصال[۱۰] دارد فرمان خداوندرا باشد و اگر نه رضا بدهند کی کسی[۱۱] مردان حکیم تعدی کند سزاوار او انچ لایق باشد با وی بکنیم ابو القسم طوسی از طبع خویشتن آگاه بوذ و بر خویشتن می جوشید هم در ساعت گفت کار از حکایت گذشت بگوئید انچ سگالیده آید تا من بدولت سلطان برهان خویش بنمایم عنصری و فرخی و عسجدی اختیار کردند

عنصری گفت   جون روی تو خورشید نباشد روشن
فرخی گفت   هم رنگ رخت گل نبوذ در گلشن
عسجدی گفت   مژگانت همی گذر کنند بر جوشن
فردوسی گفت   مانند سنان کیو در جنگ بشن

عنصری جون این سخن بشنید بر پای خاست و بوسه بر دست ابو القسم طوسی داذ و گفت مقر گشتیم کی ازین بهتر سخن کس نگویند وشعرها کی خوذ گفته بوذند همه بیش سلطان محمود بدریدند و بیند اختند و اعتماد این کتاب بر طوسی کردند و سلطان جون این حال بدید از شاعران التماس کرد کی باید کی بر بدیهه یک دو بیتی اندر ایاز خط کی دمد بگوئید جمله شاعران عاجز بماندند[۱۲] و همه اشارت بابو القسم طوسی کردند کی او تواند گفتن طوسی در حال این بگفت

مستست بتا جشم تو و تیر بدست
بس کس کی از تیر جشم مست تو بجست[۱۳]
گر بوشد عارضت زره عذرش هست
کز تیر بترسد [خاصه؟] همه کس مست[۱۴]

سلطان محمود جون این دو بیتی بشنید در حال گفت شاد باش ای فردوسی کی مجلس مارا جون فردوسی کردی و بسیار خلعت نیکو اورا بداذ و بعد ازان اورا فردوسی گفتندی و کتاب سیر الملوک بدو داذ تا بنظم آورد بس فردوسی بشغل خویش مشغول شد و ستایش سلطان محمود گفت و جند کسرا در اول کتاب یاذ کرد مگر خواجه حسن[۱۵] میمندی کی وزیر خاص محمود بوذ و ازان سبب میان ایشان موافقت نبوذ کی فردوسی مردی شیعی مذهب بوذ و حسن میمندی از جمله نواصب و اورا همه میل بدین مذهب بیشتر بوذی و هر جند

دوستان اورا نصیحت بیشتر کردندی کی با وزیر ازین[16] معنی لجاج نشاید بردن گفتار ایشان قبول نکردی و جواب وی چنین بودی کی من دل بران بنهادم کی اکر خدای تعالی چنین تقدیر کرده است کی این کتاب بزبان من گفته شود طمع از مال سلطان بریدم کی مرا بجاه وزیر حاجت باشد بیشتر ازین بمن زیان نخواهد کردن البته و اصلا اورا هیچ ...[17]»

[f. 3a] و شعر نیک دانیستی و فردوسی نزدیک بانصد بیت در مدح شاه گفته بود و در شهنامه آورده و شرحی داده کی تو شاه مازندرانی بنیره[18] رستمی و نسب تو بسام و نریمان می کشد و مرا این نظم شهنامه عرض[19] تو بودی و چنانک عادت شعر است نام و نسب اورا شاخی و بیخی نهاده شاه را این مدح خوش آمد و می خواست تا اورا باز کیرد و از سلطان محمود می ترسید دلش قرار کرفت کی اورا جیزی فرستد و از مازندران بفرستد شصت هزار دینار زر سرخ وی را داد و خلعتی نیکو شایسته و بیغام کرد بوی کی شاه عذر میخواهد و می کوید ما ترا از بیش خویش نفرستادمانیی اما سلطان محمود بر تو آزرده است و مبادا کی اکر تو اینجا مقام سازی ان خبر بوی رسد کار مشکل شود و از ما طلب‌کار تو باشد این صلت بستان و جنان کی آمدی بسلامت ازین شهر بیرون شو فردوسی را[20] تیر" ان اشارت موافق آمد در[21] بستد و روی ببغداد آورد و دران عهد خلیفه القادر بالله بود جون مدتی در بغداد بیاسود قصهٔ نوشت بخلیفه و احوال خویش از اول تا آخر باز گفت و بدان سبب کی میان خلیفه و سلطان محمود وحشتی می بود بسبب آنک سلطان از وی زیادتی القاب التماس می کرد و خلیفه مبذول نمی داشت و بیش از غایث الدنیا و الدین نمی نوشت و رسول سلطان در بغداد مدتی دراز بدین سبب باز مانده بود و بغزنین باز فرستادی بی مقصود بس سلطان محمود نوشتهٔ بخلیفه نوشت از سر تهدید و بیم و گفته اکر خواهی تا خاک بغداد بر بشت بیلان بغزنین آرم خلیفه جواب باز فرمود درجی کاغذ بهن و دراز فراز کرفتند و اول بنوشتند بسم الله الرحمن الرحیم بس بخطی سطبر الم و آخر نوشته و صلی الله علی محمد و اله جون جواب نامه بغزنین

رسید سلطان سرش بکشاد و جمله دبیرانرا حاضر کرد هر جند کوشید.
تا ازان سه حرف غرض حاصل کند ممکن نمی کشت تا یکی از دبیران
ایستاده کفت کی هنوز قربت نشستن نیافته بوذ کی اکر باذشاه دستوری
دهد بنده رمز باز کویذ کي جیست کفتند بکو کفت سلطان روی سوی
دبیران کرد و کفت راست می کویذ و حاضران بر یك کلمه کشتند و این
دبیر در ساعت قربت نشستن یافت از سلطان بس خلیفه فرموذ تا
فردوسی را نواختی عظیم کردند و حرمتی بزرکوار داشتند و فردوسي
لغت تازی سخت نیکو دانیست و فصاحتی تمام داشت بهر وقت خلیفه
را مدحتی کفت[۲۲] و اورا در حرمت می افزوذ تا سلطان محموذ فرمان
یافت[۲۳] و بس ازان سلطنت بمسعوذ بسرش افتاذ و فردوسی از
خلیفه دستوری خواست تا بوطن خوذ باز روذ خلیفه اورا تشریفی عظیم
بفرموذ و او بسلامت بوطن خوذ باز رفت و باقی عمر بیش خویشان
و فرزندان بکذرانید و در اخبار جنین آمده است کی یکشب فردوسی
رستمرا در خواب دیذ و اورا کفتی ترا از من جه راحت رسیده است
کی نام من زنده کردانیذی و ستایش من در کتاب شهنامه کردی
اکنون[۲۴] بذین جه کردي با تو احسانی کنم کي ترا و فرزندان ترا تا دامن
قیامت تمام باشذ بر خیز و بفلان کوه رو کي بر در طوسست کي
من بدان وقت کی در ترکستان باذشاه بوذم کنجی انجا بنهاذه ام کی
در حد وصف نیایذ کی جه. نیعمت در انجا است بر کیر و بخرج می
کن تا آخر از من نیز احسانی بیني فردوسی از خواب بجست و بذانجا
کي او نشان داذه بوذ بیامذ[۲۵] و طلب کرد و کنجی بیافت و انرا بر کرفت
و در روزکار خوذ صرف مي کرد تا عالمیان بدانند کي هر کس ...*
و می کویذ با داشتن آن باز یابذ اکر نیکو کنذ نیکی و اکر بذی کند بذی
تا هر کس جز بنیکی روزکار خوذ صرف [کنذ] ....[۲۶] این ترسل است کی
نبشته امذ تا بر خواننده اسان باشذ و از حال ... مستغنی ... جواب باز
توان داذن کي مرتبت مردم از[۲۷] دانش مرذ باشذ خداوند مارا از جمله
عالمیان ...

← (۷) خراسان : کرامی ؟ (۸) خراسان : مراد برایذ (۹) خراسان : ودرمقابل
(۱۰) خراسان : شعرما افضال دارد ؟ خوانش متن افضل است . (۱۱) خراسان : کی کسی
کی مردمان حکیم تعدی کند ؟ مراد اینست که کسی که بر مردان حکیم تعدی کند .
(۱۲) خراسان : آمدند ؟ (۱۳) خراسان : بخست . (۱۴) خراسان : کزتوجه کس
شده ... هست ؟ دراصل هم مشوش بود وپیمونتسی کلمه (خاصه ؟) را بیجای دران ←

← گنجانیده، رضا قلی هدایت چنین نقل کرده : بس کس که ز تیر چشم مستِ تو بخست...
کز تیر بترسد همه کس خاصه شست (مجمع الفصحا ۲، ۹۵۱)
(۱۵) پیشتر گفتیم، که خواجه حسن میمندی در عصر ولایت سبکتگین در بست کشته شده بود، در اینجا مراد احمد بن حسن میمندی وزیر سلطان محمود است و این تسمیهٔ پسر به پدر معهود نیست، چنانچه سعدی هم در گلستان دو بار نام احمد بن حسن را حسن میمندی نوشته است. (۱۶) خراسان : وزیر معنی لجاج نشاید کردن ؟
(۱۷) در اینجا متأسفانه ورق اصل گم است و مقدمه ناقص مانده ... جملات مابعد شاید مربوط باشد به شاه طبرستان سپهبد شهریار از آل باوند که فردوسی پس از گریختن از دربار غزنه پیش او رفت (حماسه سرائی در ایران ۱۷۴) در سلسلهٔ آل باوند مازندران شهریار ثالث بن دارا پادشاه چهاردهم این دودمانست که در ۳۵۸ بشاهی رسید و در حدود ۳۹۶ ق قابوس بن وشمگیر او را کشت و خودش بر مازندران چیره گشت ۳۹۷ ق . پس نمیتوان باور کرد که فردوسی پیش از ختم شاهنامه ۴۰۰ ق بدربار سپهبد شهریار رسیده باشد . در تذکرهٔ دولتشاه و برخی از مقدمات شاهنامه این پادشاه را قابوس شمس المعالی پسر وشمگیر بن زیار نوشته اند که شاید درست باشد، زیرا وی در حدود ۳۶۶ ق شاهی یافت و از ۳۷۱ تا ۳۸۸ ق نفی البلد بود و در ۴۰۳ ق از اریکهٔ حکمرانی افتاد و دختر سلطان محمود در حبالت پسرش بود (زمباور ۳۱۹ و صفا : تاریخ ادبیات ۲، ۸۹۸) نمیدانم چرا نولدکه در حاشیهٔ مقدمهٔ خود بر شاهنامه گوید .. ولی جای تردید نیست که این ۰ آن قابوس شمس المعالی پسر وشمگیر نبوده است که چند سال بعد در ۴۰۳ ق از تخت بزیر آمده است .. امکان قوی است که فردوسی بعد از ختم شاهنامه ۴۰۰ ق و تخلیط اعدا از غزنه بهامده و بدانجا پس (حدود ۴۰۱ - ۴۰۲ ق) یا طوریکه مقدمه (با) گوید : پیش پسرش فلک المعالی منوچهر (۴۰۳ - ۴۲۰ ق) یا اسکندر پسر دیگرش رفته باشد . زیرا فردوسی غالباً تا ۴۱۱ ق زنده بود و همین داستان را مقدمه (با) هم به تفصیل تائید میکند (ص ۲۰) (۱۸) کذا در اصل . خراسان : بتیره . شاید در اصل نبیره بود . (۱۹) خراسان : فرض ؟ (۲۰) اصل : تیر ؟
صحیح : نیز (۲۱) کذا ؟ صحیح : زر (۲۳) خراسان : کفتی (۲۲) این روایت باسنهٔ وفات فردوسی که بقول دولتشاه ۴۱۱ و بقول حمدالله مستوفی ۴۱۶ ق است، سازگاری ندارد . زیرا سلطان محمود در ۴۲۱ ق وفات یافته، که فردوسی زنده نبود .
(۲۴) در خراسان این جمله " اکنون بدین چه کردی " چاپ نشده (۲۵) این جمله ها در خراسان مشوش چاپ شده که معنی ندارد (۲۶) خراسان : صرف ...
ما را تو ... این ؟ (۲۷) خراسان : بعد از (مردم از ...) ندارد .
درین مقدمه که ابتر است، داستانهائی آمده، که قبل از یغمای چنگیز در بارهٔ فردوسی رواج داشت و برخی ازان در مقدمه های مابعد و کتب تاریخ و ادب به نحوی از انحا نفوذ یافته است . مثلاً رسیدن فردوسی بدربار غزنه بواسطه ماهک که در مقدمهٔ بایسنغری هم هست (ماهک ؟) ولی مشاعره اش با عنصری و فرخی و عسجدی قبلاً در باغی صورت گرفته و این موافق است با روایت حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده (ص ۷۳۸) ولی داستان بخواب دیدن رستم و یافتن گنج در مقدمهٔ (با) به تفصیل دیگر است، که در اینجا طبق بزرگ از زر سرخ زیر زمین یافتند و بخواهش فردوسی، قیمت آنرا بر شعرا تقسیم کردند، همین قصه را امیر فخرالدین ابن یمین فریومدی در قطعه ئی

نظم کرده است (ص ۱۷ با) دربارهٔ رفتن فردوسی به بغداد و مخالفت سلطان محمود با خلیفه القادر بالله در طلبش و داستان (الم) مقدمه (ف) کوتاه و مختصر است که در مقدمهٔ (با) آنرا شاخ و برگ و گسترش داده اند (ص ۲۱)، ولی ذکر سرودن قصهٔ یوسف و زلیخا - که اکنون نسبت آن بفردوسی بکلی مرده داشت - درین مقدمه نیست و نمیدانیم که نویسندهٔ مقدمه (با) از کجا آورده است؟ که قرنها این خطا باقی ماند، تا که در حدود ۱۹۴۰ م نخستین بار پروفیسر حافظ محمود خان شیرانی (افغان مقیم هند) آنرا در چهار مقاله بر فردوسی بدلایل محکم تاریخی واد بی رد ساخت و بعد از ان دانشمندان ایران نیز ملتفت این خطا گردیده و مرحوم سعید نفیسی ناظم این داستان منسوب بفردوسی را «امانی» خراسانی، شاعر دربار طغانشاه بن الب ارسلان (حدود ۴۷۶ ق) تشخیص کرد.[۲۳]

(۵)

متن (ف)

در مقابلهٔ متن این نسخه با نسخ دیگر خطی و چاپی سوالهای قابل توجه بمیان می آید. در دستنویسیهی و تحریر و نقل نسخ خطی بمرور زمان، در متن شاهنامه تصاحیف و اختلافات و احیاناً افسادی بوجود آمده، که متن اصلی فردوسی را پراگنده و مخلوط و گونه گون ساخته و مخطوطات این کتاب با تشاویش اسامی در مقدار ابیات و تسلسل آن و ناهمگونی الفاظ و سلک و سبک بیان و آهنگ کلمات و تبدلات مضامین و نسخه بدلهای فراوان بمیان آمده است، تا جاییکه دو نسخهٔ خطی آنرا متحد و یکرنگ نمی توان یافت و هم از نفوذ اعتماد کامل بر یکی از آنها آسان نیست و از نظر نمی توان برای تشخیص اصالت یکی ازین متون قواعدی را مقرر داشت و یا این نسخه های متعدد دستنویس را بچند گروه دارای خصوصیات مشترک دسته بندی کرد و نیز نسب نامه های نسخ چاپی معلوم نیست که از کدام مخطوطات ترتیب یافته اند؟ جز آنکه مطالب آنرا با متون دیگری که با شاهنامه شباهت دارند مانند طبری و مسعودی و حمزه اصفهانی و دیگر مورخان قدیم و جهان کشای جوینی (قرن ۱۳ م) یا ترجمهٔ عربی شاهنامه که البنداری کرده است وغیره مقابله کنیم.

شاهنامه بارها در شرق و غرب، ایران و هند چاپ شده و طوریکه گفتیم کاملترین و جامعترین چاپهای آن از ماکان (کلکته) و ژول موهل (پاریس) است و باز در تهران چاپ ۵ جلدی آن در سال ۱۳۱۵ ش خاتمه یافت و طبع ۶ جلدی دبیر سیاقی در تهران ۱۳۳۵ ش و بتجدید طبع آن در ۱۳۴۴ ش از روی چاپ ماکان صورت گرفت، که برای ۵۲ کشف الابیاتی هم در دو جلد نشر کرد.

کار ارزشمند انتقادی گونه یی که مدین اواخر بر شاهنامه شد، طبع اکادیمی

---

(۲۳) مقدمهٔ جامعه ملی ایران ج، طبع تهران ۱۳۲۷ ش.

علوم مسکو است، که در تحت نظر ی. برتلس مستشرق شوروی (متوفا ۱۹۵۷ م) و دیگر دانشمندان شوروی در نه جلد خاتمه یافت (۱۹۶۰ - ۱۹۷۱ م) و اساس کار آنها بر نسخهٔ لندن بود، که اشتباهاً اقدم نسخ خطی ۶۷۵ ق (۹) پنداشته شده و نیز بر مخطوطهٔ لنین گراد ۷۳۳ ق و مخطوطه موسسهٔ خاورشناسی اکادمی علوم شوروی ۸۴۹ ق و مخطوطه دیگر همین مؤسسه حدود ۸۵۰ ق و در نصف اخیر کتاب بر نسخهٔ خطی قاهره ۷۹۶ ق بنا یافته است و نسخه بدلهایی در پاورقی و ملحقاتی در آخر هر جلد دارد و در بین نسخ مطبوعهٔ قدیم و جدید فی الجمله طبع انتقادی جامع و مفید شمرده میشود (ولی نه کار آخر جامع و مانع) زیرا در تشخیص ابیات اصیل از آنچه آواره و کم اصلند و هم در عدد ابیات و در متن گذاشتن الفاظ و کلمات و تراکیب سره مطابق موازین ادبی عصر فردوسی و بردن نسخه بدلهای ناسره به پاورقی و تحقیق و تصحیح اعلام و اماکن و بلاد و داستانهایی که درین بحر زخار بیکران مذکور است، هنوز به کاوشها و پژوهشهای فراوان نیازمندی داریم.

از آنجمله طبع عکسی عین این نسخهٔ (ف) است، که باید عیناً بدسترس محققان گذاشته شود تا آنرا سراپا بخوانند و برسم الخط و حرکات کلمات و ابواب فرعی و عناوین منثور و عدد ابیات هر گفتار و چرا و چندی آن پی ببرند و آنرا با نسخه مسکو تا جاییکه همین جلد اول مکشوف نسخه کمک میکند، مقابله و مقایسه نمایند و هم از نیرو بر جگر نگی نسخهٔ لندن و صحت تاریخ نگارش آن - که سهواً ۶۷۵ ق (۹) پنداشته شده تصور کرده بتوانند. زیرا از ملاحظه (ف) این نکته بدست می آید، که شاهنامهٔ قبل از ... بوده و در نسخ خطی بعدی آن چه دستبردها روی داده (۲۴) و این نسخه که نسبتاً بشاهنامه های چاپی و خطی مابعد کوچک و مختصر بنظر می آید، آیا مربوط بکدام دورهٔ کار فردوسی بعد از ۳۷۰ ق است؟

زیرا گفته اند که خود فردوسی هم بعد از تسوید اول، به تکمیل کار و توسیع یا حذف برخی از داستانها و ابیات پرداخته بود. (۲۵)

بنده فقیر همین نسخه (ف) را سراپا خوانده و زیر نظر انتقادی و مقایسوی قرار داده، فصول این جلد و شمار ابیات آنرا با مقایسه بطبع مسکو و ژول مول ضبط کرده، که من در ستون اخیر عدد ابیات طبع د بیرسیاقی (تهران ۱۳۳۵ ش) را هم بدان افزوده ام.

---

(۲۴) ذوقیکه دانشمند محقق غرب در کتاب حماسهٔ ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی طبع تهران ۱۳۲۷ ش فصل ۵ ص ۱۳۸ ببعد بر مجمولاتیکه در نسخ خطی و چاپی روی داده، کاوش خوبی دارد که برای حماسه پژوهشگر در خور خواندن است.

(۲۵) نگریسته شود به مقالات تقی زاده بر فردوسی ۱۹۲۱ م و حماسه سرایی در ایران از دکتر صفا (ص ۱۹۰) طبع تهران ۱۳۳۲ ش.

اینکه هم از تسوید اول فردوسی نسخه ها برداشته باشند، ازین بیت خودش آشکار است که: بزرگان و با دانش آزادگان — نبشتند یکسر همه رایگان

و ممکن است که از همین نسخه های اولیه، نقل ها برداشته شده و برهان حالت اولیه قبل از نظر ثانی فردوسی مانده و بما رسیده باشد.

جدول مقایسوی

گفتارها	مخطوطه ف		طبع مسکو (م)		طبع ژول موهل * (ب)		طبع سیاقی
	ابیات	ورق	ابیات	جلد/صفحه	ابیات	جلد/صفحه	
آغاز کتاب	۲۱۱		۲۲۵	۱۲/۱	۲۳۷	۱/۱	۲۴۳
کیومرث	۶۸	۶ ب	۷۲	۲۸/۱	۷۴	۱۳/۱	۷۶
هوشنگ	۲۶	۷ ب	۳۸	۳۳/۱	۴۶	۱۷/۱	۴۷
طهمورث	۵۴	۷ ب	۴۶	۳۶/۱	۵۰	۲۰/۱	۵۰
جمشید	۱۹۶	۸ ب	۱۹۲	۴۷/۱	۲۱۶	۲۳/۱	۲۲۷
ضحاک	۵۳۲	۱۰ ب	۴۷۰	۵۱/۱	۵۴۲	۳۴/۱	۵۵۳
فریدون	۱۰۹۱	۱۶ الف	۸۹۸	۷۹/۱	۱۱۵۱	۶۲/۱	۱۲۶۵
منوچهر	۱۶۴۸	۲۹ ب	۱۶۵۴	۱۳۵/۱	۲۰۳۰	۱۲۹/۱	۲۱۸۴
نوذر	۴۲۸	۴۹ ب	۵۴۳	۶/۲	۶۱۱	۲۴۳/۱	۶۹۰
زو (افراسیاب)	۱۲۹	۵۴ ب	۵۴	۴۳/۲	۴۸	۲۷۹/۱	۵۴
گرشاسب (نو)	۱۶۰	۵۶ الف	۲۰۶	۴۷/۲	۲۷۳	۲۸۲/۱	۲۹۲
کی قباد	۱۴۸	۵۸ الف	۲۰۲	۶۲/۲	۲۴۱	۲۹۸/۲	۳۲۷
کی کاوس	۸۵۹	۶۰ ب	۹۱۸	۷۶/۲	۹۹۳	۳۱۵/۲	۱۲۱۲
کی کاوس (هاماوران)	۵۶۷	۷۰ ب	۶۲۵	۱۲۷/۲	۷۸۱	۳۷۹/۲	۱۰۳۶
کی کاوس (سهراب)	۱۰۳۵	۷۷ ب	۱۰۵۹	۱۶۹/۲	۱۴۶۰	۴۲۳/۲	۱۶۷۵
کی کاوس (سیاوش)	۲۵۶۸	۹۰ ب	۲۵۷۰	۶/۳	۲۷۶۴	۵۲۳/۳	۳۹۰۶
کی کاوس (سیاوش)	۱۲۱۲	۱۲۲ ب	۱۲۰۴	۱۶۸/۳	۱۴۴۸	۶۸۰/۳	۱۶۱۰
کی خسرو	۱۶۳۸	۱۳۷ الف	۱۶۵۵	۸/۴	۱۷۲۴	۷۶۴/۳	۱۹۳۱
کیخسرو (کاموس)	۱۵۰۶	۱۵۶ ب	۱۴۷۲	۱۱۵/۴	۱۵۸۶	۸۷۰/۴	۱۷۰۷
کیخسرو (خاقان چین)	۱۳۵۵	۱۷۴ الف	۱۴۱۰	۲۰۸/۴	۱۵۰۸	۹۶۰/۴	۱۶۲۳
کیخسرو (اکوان دیو)	۲۰۱	۱۸۹ الف	۱۹۳	۳۰۱/۴	۲۴۱	۱۰۴۹/۴	۲۴۹
کیخسرو (بیژن و منیژه)	۱۳۰۶	۱۹۲ الف	۱۳۱۲	۶/۵	۱۳۳۵	۱۰۹۵/۵	۱۳۵۸
کیخسرو (دوازده رخ)	۲۵۲۷	۲۰۷ الف	۲۵۱۸	۸۶/۵	۲۵۲۹	۱۱۴۱/۵	۲۵۵۷
کیخسرو (افراسیاب)	۲۴۴۶	۲۳۶ ب	۳۱۰۷	۲۱۸/۵	۳۱۹۰	۱۲۷۲/۵	۳۲۸۹

* طبع آفست قطع جیبی، تهران ۱۳۴۵ ش در ۷ جلد و یک دیباچه با فهرست گفتارها.

پس این جلد اول (ف) مجموعاً در ۲۶۵ ورق ۲۱٬۹۴۷ بیت دارد، درحالیکه مطبوعهٔ مول موصل درهمین گفتارها دارای ۲۵٬۹۴۷ بیت وطبع ماسکو حاوی ۲۲٬۶۴۲ بیت وطبع دبیرسیاقی (س) ۲۴٬۵۹۵ بیت است واین اختلاف عدد ابیات که در (ف) ۲۱ هزار ودر (پ) به ۲۵ هزار رسیده (وشاید درجلد دوم ف هم همین قدر بوده) بخالت خود قضیه ایست درخور تأمل وتحقیق وگاهی مؤید شک وتردید !! درطبع مسکو، ابیات الحاقی را در آخر هر جلد، زیر عنوان ملحقات طبع کرده اند بدین تفصیل :

جلد اول : ملحقات از ص ۲۵۰ تا ۲۷۲ جمله ۳۸۶ بیت .

جلد دوم : « « « ۲۵۱ تا ۲۶۱ « ۱۹۰ «

جلد سوم : « « « ۲۵۱ تا ۲۶۰ « ۱۹۰ «

جلد چهارم : « « « ۳۱۵ تا ۳۲۲ « ۱۵۹ «

جلد پنجم : « « « ۴۱۹ تا ۴۲۳ « ۷۹ «

جلد ششم : ندارد

جلد هفتم : ملحقات از ص ۴۰۰ تا ۴۰۱ جمله ۸۳ «

جلد هشتم : « « « ۴۳۱ تا ۴۳۵ « ۸۹ «

جلد نهم : « « « ۳۸۳ تا ۴۰۰ « ۳۰۸ «

بدین ترتیب عدد تمام ابیات ملحقه درحدود ۱۴۸۱ بیت است واگر این را بر عدد ابیات متن طبع مسکو بیفزاییم، درحدود ۲۴۱۲۸ بیت باشد. پس طبع مسکو وسیاقی از نسخهٔ (ف) بیش از سه هزار وطبع (پ) چهار هزار بیت افزونی دارد واین خود معضله ایست که با مقابله با متن (ف) ونقد انتقادی با توجه بزبان عصر فردوسی وسبک سرایش وکلمات وتراکیب مروج زبان دری در خراسان، تا جایی مطالعه شده میتواند وبنابرین طبع متن عکسی، یا در دسترس بودن عین مخطوطه (ف) برای تمام شاهنامه شناسان از واجبات است.(۲۶)

باید دانست که فصول کلی (ف) برخی عناوین فرعی هم به نثر قدیم دری دارد که در طبع (م) سرخط عناوین کلی را آورده واز عناوین فرعی فقط به عدد ۱-۲-۳ الخ اکتفا کرده اند. درحالیکه در نسخ خطی وچاپی دیگر ومخصوصاً (ف) این عناوین فرعی به تفصیل موجود وتا جاییکه دیده میشود، در (با وپ وس) هم آنرا آورده اند، و دانسته نشد که در (م) چرا نیاورده اند ؟ درحالیکه این عناوین منزلت فهرست مفصل داستانهای شاهنامه را داشته ودر نسخ خطی دیگر هم مطابق سنت قدیم، آنرا فروگذاشت نکرده اند وبرای خوانندگان هم سودمند بوده است.

پروفیسر ا.م پیمونتسی درمقالت مفصل خود، تمام این عناوین گفتارها را (از ص ۳۴ تا ۶۶) با عدد ابیات هر گفتار به تفصیل آورده است، که اینک مقاله گنجایش همه آنرا ندارد، ولی درینجا برای مقایسه چند گفتار آن تنها با مقابله به (با، پ) ذیلاً اشاره میرود، زیرا در (م) این عناوین فرعی حذف شده است.

گفتارهای فرعی از اوایل نسخهٔ (ف)

هـ : گفتار اندر ستایش خرد وصفت خرد منداں وستایش ایشان الابیه.
(ورق ۳ ب)

---

(۲۶) پیمونتسی در نهایت مقالهٔ خود وعده گونه یی داده، که درصدد نشر نسخهٔ عکسی (ف) است. اگر این کار را انجام کند، در شاهنامه شناسی اقدام ارزشمندی خواهد بود.

با : ستایش خرد ۲۰ بیت (ص ۲۵ - ۲۶)
پ : گفتار اندر ستایش خرد ۲۰ بیت (ص ۴ ج ۱)
— ف : گفتار اندر صفت آفرینش عالم و ستایش آفریدگار ۱۹ بیت (ورق ۴ الف)
با : اندر آفرینش عالم ۳۰ بیت (ص ۲۶ - ۲۷)
پ : گفتار در آفرینش عالم ۲۵ بیت (ص ۶ ج ۱)
— ف : گفتار اندر ستایش اشجار و نبات و صفت افلاک و آفتاب و ماه ۱۱ بیت (ورق ۴ الف)
با : آفرینش ماه و آفتاب ۲۵ بیت (ص ۲۷)
پ : گفتار اندر آفرینش آفتاب ۸ بیت . گفتار در آفرینش ماه ۸ بیت (ص ۷ ج ۱)
— ف : گفتار اندر سبب آفرینش مردم و ستایش آدم - که فضیلت دارد ، بر دیگر حیوانات - بفضل آفریدگار جل جلاله (ورق ۴ ب) ۱۲ بیت .
با : در آفرینش مردم ۱۵ بیت (ص ۲۷)
پ : گفتار در آفرینش مردم ۱۶ بیت (ص ۶ ج ۱)
— ف : گفتار اندر ستایش پیغمبر ما محمد صلوات الله والسلام علیه و ستایش چهار یار او رضوان الله علیهم ۳۲ بیت (ورق ۴ ب)
با : در نعت رسول علیه السلام ۳۱ بیت (ص ۲۷ - ۲۸)
پ : ستایش پیغمبر صلی الله علیه ۳۲ بیت (ص ۷ - ۸ - ۹ ج ۱)
— ف : گفتار اندر آنکه فردوسی این حکایت با نظم میکند ، اگر سخن نامعقول باشد ، بروی عیب نکنند که حکایت بر نیکو نه بود . ۲۴ بیت (ورق ۵ الف)
با : اندر فراهم آوردن شاهنامه ۱۹ بیت (ص ۲۸)
پ : گفتار اندر فراهم آوردن شاهنامه ۱۹ بیت (ص ۹ ج ۱)
— ف : گفتار اندر داستان ابو منصور الدقیقی که اول شاهنامه او گفته است . ۷ بیت (ورق ۵ ب)

با : داستان دقیقی شاعر ۱۰ بیت (ص ۲۸)
پ : " " " (ص ۱۰ ج ۱)
— ف : گفتار اندر سبب آنکه گفتن شاهنامه را چه موجب بود ۱۱ بیت (ورق ۵ الف)
با : داستان دوست مهربان ۱۷ بیت (ص ۲۸)
پ : گفتار اندر بنیاد نهادن کتاب ۱۶ بیت (ص ۱۰ - ۱۱ ج ۱)
— ف : گفتار اندر ستایش خواجه عمید ابو منصور ابن محمد ابن امیرک و داستان او در سبب گفتن شاهنامه ۱۶ بیت (ورق ۵ ب)
با : ندارد .
پ : اندر ستایش ابومنصور محمد ۱۸ بیت (ص ۱۱ ج ۱)
— ف : گفتار اندر ستایش سلطان عادل پادشاه غازی محمود ابن سبکتکین قدس الله روحه العزیز ۵۲ بیت (ورق ۵ ب)
با : ستایش سلطان محمود ۵۳ بیت (ص ۲۸ - ۲۹)
پ : اندر ستایش سلطان محمود ۵۰ بیت (ص ۱۲ - ۱۴ ج ۱)
این بود چند نمونه از عناوین آغاز کتاب ، با مقابله به نسخ با ، پ که حتماً از طرف کاتبان در آن دستبردی رخ داده باشد . مثلاً در عنوان اخیر بعد از نام پدر محمود اگر دعائیه قدس الله روحه العزیز راجع به سلطان باشد ، حتماً نوشته فردوسی نیست ، زیرا

در آن وقت سلطان زنده بود و این دعاها را با مردگان نویسند.

اکنون یک عنوان را از اواسط و اواخر (ف) در معرض مقایسه میگذاریم، که با نسخ مطبوع اختلاف تام دارد، و چون اصل (ف) یا عکس تمام آن در دست نیست، نمیتوان بر اختلاف کلی ابیات و محتوای آن حرف زد، اما از اختلافات عناوین، تا حدی گونه (ف) را با (پ، با) تماس توان کرد، مثلاً:

— ف: گفتار اندر پادشاهی رستم بترکستان پنج سال بود و بخش کردن ترکستان بر پهلوانان ایران ۱۰۰ بیت (ورق ۱۳۶ ب)

پ: پادشاهی رستم در توران زمین هفت سال بود ۳۶ بیت (ص ۲۳۴ ج ۲)

با: پادشاهی رستم بتوران هفت سال بود ۳۵ بیت (ص ۱۷۱)

بعد از این در (پ) چند عنوان فرعی: رفتن زواره بشکارگاه سیاوش (ص ۲۳۵) و ویران کردن توران زمین را (ص ۲۳۶) و باز رفتن رستم با یران زمین (ص ۲۳۷) آمده و در ص ۲۳۹ عنوان دیدن گودرز کیخسرو را بخواب در ۴۲ بیت دیده میشود، در حالیکه در (ف ورق ۱۳۸ الف) بعد از پادشاهی رستم در تحت عنوان: گفتار اندر خواب دیدن گودرز فرشته را و گفتن آن خواب به پادشاه ایران و فرستادن گیو را، در ۹۲ بیت آمده و از این ابیات همین مبحث واضح است که مطابق عنوان (پ) گودرز کیخسرو را مستقیماً بخواب ندیده و عنوان (ف) اصح است که فرشته را در عالم رؤیا دیده و فردوسی گوید:

چنان دید گودرز یکشب بخواب	که ابری برامد از ایران پرآب
بران ابر بران خجسته سروش	بگودرز گفتی که بگشای گوش...

(ص ۲۳۹ ج ۲ پ)

باینطور برخی عناوین و معنونات (پ) باهم مطابقت ندارد و آنچه در (ف) آمده، دیگر گونه است. این یک نمونهٔ کوچکی است از اختلاف (ف) با نسخه های چاپی. اکنون به اواخر همین مخطوطهٔ یک جلدی (ف) هم با مقایسه با (پ، با) نظری می اندازیم: گفتار اخیر جلد اول بدست آمده (ف ورق ۲۶۴ الف) چنین است: (در برف مردن پهلوانان لشکر ایران و گریستن گودرز از بهر گیو و بیژن و فرزندان دیگر ۶۴ بیت) در حالیکه در (پ ۴، ۱۳۵) همین عنوان "غرقه شدن پهلوانان در میان برف" ۵۲ بیت است و در طبع م (ص ۴۱۳ ج ۵) ۴۷ بیت بدون عنوان آمده و در (با، ص ۳۶۱) بعنوان هلاک شدن پهلوانان در برف ۳۳ بیت آمده است.

بهر صورت عدد عناوین (پ) تا جائیکه در فهرست هفت جلد آن (ص ۱۱۱ - ۱۳۸ دیباچه) ضبط شده تا مبحث غرقه شدن پهلوانان در میان برف - که اخیر جلد اول (ف ورق ۲۶۴ الف) است به ۵۳۸ عنوان میرسد، که از عدد گفتارهای (ف) ۵۳۸ - ۳۵۴ = ۱۸۴ عنوان افزونست و از این برمی آید، که دستبردهای بعدی در نسخ خطی بسیار روی داده است چه در وضع عناوین فرعی و چه در عدد ابیات و تحریفات لفظی! و همین اضافات و تحریفات، سبب اختلاف نسخ خطی با یکدیگر گردیده و متن شاهنامه را از آنچه خود فردوسی گفته و ترتیب داده بود، دور ساخته و موجب آشفتگی و نا همگونی کتاب شده است.

از مزایای (ف) یکی اینست که در بسا موارد، کلمات و الفاظ را با حرکات آن می نویسد و خصوصیات تلفظ و خوانش آنرا در حوالت قرن هفتم تعیین میکند و دانشمند محترم ایتالوی از مقابلهٔ این نسخه با نسخ مطبوع بدین نتیجه میرسد که (ف) بیشتر با چاپ (پ) مطابقت میرساند تا بطبع (م) و مطبوعهٔ کلکته که در روایات متن مقامی مهم دارد بنا حق

در (م) مورد توجه قرار نگرفته است . بسا از کلمات و مصاریع و ابیات (ف) در تصحیح و رفع تحریفات وارده در متن شاهنامه - که مورد تأمل نقادان و سبک شناسان است - بکار می آید و تحریفاتی که در چاپهای مختلف آن روی داده ، از روی این نسخه ، درست شده میتواند و خوانش و پیوستگی کلمات و ابیات را تعیین میکند و بما موقع میدهد که بر انتخاب اصلح و اصح صور تأمل نماییم و خود را بیک متن معتبری نزد یکتر سازیم .

در نسخه (ف) بیش از ۲۰۰ بیت چنانند که آنرا آواره در لغت داستانهای کتاب توان گفت و از مقابلهٔ نسخ مختلف برمی آید ، که یا جای آنرا تغییر داده و یا مکرر نوشته اند و یا در کلمات آن دستبردی کرده اند . ولی ابیاتی هم در ان هست که حسب ضرورت برای ارتباط منطقی داستانها کار میدهند مثلاً : در تراژدی کشتن رستم پسرش را در حال ناشناختگی و اینکه پسرش را بدست خود کشته است فردوسی گوید :

چو بشنید رستم سرش خیره گشت — جهان پیش چشم اندرش تیره گشت
بپرسید زان پس که آمد بهوش — بدو گفت با ناله و با خروش
(م ۲ ، ۲۳۸)

در اینجا در نسخهٔ خطی اکادیمی علوم شوروی مورخ ۸۴۹ ق بین دو بیت فوق ، بیتی دیگر آمده که ارتباط منطقی اول را با مابعد برقرار میسازد :

بیفتاد از پای و بیهوش گشت — همی بی تن و تاب و بی توش گشت

در طبع (م) آنرا به پاورقی برده اند ، درحالیکه برای ربط و تسلسل بیان ، باید در متن گرفته میشد . اما این بیت ارتباطی در (ف) که کهن تر است ، بدین گونه آمده :

بشد هوش و توشش ز مغز و ز تن — بیفتاد چون سروی اندر چمن
(ف ۸۸ ب)

اگر بدقت بنگریم ، رستم درین حال شاید بی تاب و توش و هوش بوده ، ولی (بی تن) نبود . تنش زنده و حواسش باخته بود ، بعد ازین تا پایان عمر همین تن رستمی بود ، که داستانهای قهرمانی آفریدی . پس گمان میرود که درین شکل کهن بیت ، بعداً به تصور اینکه فردوسی از استعمال لغات عربی مانند مغز و احتراز داشت و یا نخواسته اند ، که رستم را مغرور بگویند ، در بیت اصل دست برده و آنرا بشکل نسخه ۸۴۹ ق درآورده وحتی از نسخه های دیگر طرد کرده اند ، درحالیکه با نبودن این بیت تسلسل کلام می گسلد و جای خود را در ذهن خواننده خالی میگذارد .

مثال دیگر : صحنهٔ کشته شدن سیاوش بدست گروی است که در (م) ص ۱۵۲ ج ۳ چنین طبع شده :

ز گرسیوز آن خنجر آبگون — گروی زره بستد از بهر خون
بیفگند پیل ژیان را بخاک (۲۷) — نه شرم آمدش زان سپهبد نه باک
یکی تشت بنهاد زرین برش — جدا کرد زان سرو سیمین سرش
بجایی که فرموده بد ، تشت خون — گروی زره برد و کردش نگون
یکی باد با تیره گردی سیاه — برآمد بپوشید خورشید و ماه
همی یکدگر را ندیدند روی — گرفتند نفرین همه بر گروی

در اینجا در نسخه ۸۴۹ ق و چند دستنویس دیگر ، داستان رویید نباتات از سیاوشان هم آمده ، ولی در (ف) ورق ۱۱۹ ب این دو بیت بعد از (بجایی که) افزوده است :

(۲۷) مراد سیاوش است .

همانکه کی خون اندر آمد بخاک — دل خاک هم در زمان کشت چاک
بساعت گیاهی برآمد جو خون — از آنجا کی کردند آن خون نگون

درحالیکه در دو نسخهٔ اکادمی علوم شوروی و برخی از نسخ مطبوع این ابیات هم افزوده است:

فرو ریخت خون سر بر تشت — به شخی که هرگز نروید گیا
بساعت گیاهی برآمد ز خون — بدانجا که آن طشت کردش نگون
گیا را دهم من کنونت نشان — که خوانی همی فر خون سیاوشان
بسی فایده خلق راهست ازوی — که هست اصلش از خون آن ماهروی

دربینا بین (ف) و نسخه‌های دیگر تباینی است درخور تأمل. در (ف) فقط سرزدن گیاهی آمده، ولی وقتی به ترجمهٔ عربی شاهنامه که بعد از ٦١٥ ق الفتح ابن علی بنداری اصفهانی کرده است (۲۸) متوجه می‌شویم می‌بینیم که در نسخهٔ دست‌داشتهٔ بنداری که حتماً بیش از ٦١٥ ق نوشته شده بود، هم این داستان روییدن گیاهی بنام خون سیاوشان بوده است و بنداری می‌نویسد:

"قال صاحبُ الکتابِ و انهم لما سکبوا دمه، نبت منه النبت المعروف الذی یسمّیه العجم بخون سیاوشان وهو الذی یسمی فی بلادِ العرب دم الاخوین وهو الی الآن یجلبُ الی اطرافِ البلادِ من ذلک المکان." (۲۹)

ممکن است بیت گیا را دهم ... که در نسخهٔ مأخذ بنداری بوده و در (ف) نیست از اضافات خود فردوسی، حین ترتیب آخرین نسخه بدانیم ولی بیت سست: بسی فایده ... حتماً از ملحقات ذوق اخرندی مابعد است.

درگفتار آفرینش عالم، بین بیت ۵۳ و ۵۴ (م، پ) این بیت در (ف ۴ ب) وارد است که در هیچ یکی از نسخ مطبوع و مخطوط نیست و کشف الابیات شاهنامه ترتیب دبیر سیاقی (طبع تهران ۱۳۵۰ ش) هم آنرا ضبط نکرده:

زکان بعد ازان گوهر آمد بدید — ازان سان که دادار آفرین آفرید

همچنین ستایش محمود برخلاف نسخ خطی و چاپی چنین آغاز میشود:

کی تا پاک یزدان جهان آفرید — جنو شهریاری نیامد بدید
ستم باذ بر جان آن ماه و سال — کی شد برتن و جان او بد سگال (ف ٦ ب)

بیت اول در تمام نسخی که مأخذ (م) بوده چنین است:

جهان آفرین تا جهان آفرید — چنو مرزبانی نیامد پدید (م ص ۲۵ ج ۱)

که برای مداحی کلمهٔ شهریار نسبت به مرزبان سازگارتر و مجلل‌تر است.

درگفتار پادشاهی کیومرث (٦ با سطره) گوید:

نخستین ز شاهان کیومرث بای — بتخت اندر آورد و بگرفت جای
کی خود جون شد او بر جهان کدخدای — نخستین بکوه اندرون ساخت جای

درحالیکه همین دو بیت در (م، پ) و دیگر نسخه‌ها در یک بیت خلاصه شده، که با نسخه بدلهای کوچک پاورقی چنین است:

کیومرث شد بر جهان کدخدای — نخستین بکوه اندرون ساخت جای

---

(۲۸) طبع دارالکتب قاهره ۱۹۳۲ م با تعلیقات و حواشی دکتر عبدالوهاب عزام.
(۲۹) پاورقی ص ۱۵۳ ج ۳ (م) ۱۹٦۵.

وازین بر می آید که شاید ضبط (ف) مربوط به نسخهٔ اول فردوسی واز دیگر نسخه‌ها نخستینه، بتجدید نظر شده بیست، که خود شاعر یا دیگران بعلت احتراز از ایطاء قافیه دران تلخیصی وارد کرده باشند.

درهمین داستان بیت ۲۱ (ص ۲۹ م = ۱٦ ب) چنین است:

بگیتی نبودش کسی دشمنا — مگر بدکنش ریمن اهرمنا

که نسخه بدلهای آن در دیگر نسخه‌ها "مگر در نهان یا جز اندرجهان" هم آمده، ولی استعمال الف زایده برای تحسین کلام در سخن قدما و فردوسی آمده وغریب بنظر نمی آید. اما این بیت در (ف) ٦ ب چنین است:

نبودش کسی دشمن اندرجهان — بجز تیره آهرمن بدنهان

که قوت کلام وفصاحت در شکل اولست وبنابرین توان گفت که در (ف) بسیاق اول مانده و در دیگر نسخه‌ها بعداز تجدید نظر فردوسی، شیوهٔ فصیح‌تری گرفته باشد.

درداستان کشتن هوشنگ مردیورا، بعد از بیت:

بیازید هوشنگ چون شیر چنگ — جهان کرد بر دیو نستوه تنگ (م ۳۲ بیت ٦٦)

درینجا این دو بیت در (ف) زاید است، که منظر پیکار را قدری روشنتر میسازد:

گرفت و ببستش بیند استوار — بکوه اندر آوردش آن نامدار
بسنگ گرانش فرو کوفت سر — بکین سیامک کی بودش بدر
(ف ۷ الف سطر ۱۷)

درحالیکه در نسخ دیگر حدث، طریق کشتن سر بریدن دیواست:

کشیدش سراپای یکسر دوال — سپهبد برید آن سر بی همال
(م: ص ۳۲ ج ۱ و ب) ص ۱۸ ج ۱)

چون تقابل هوشنگ با دیواست، پس درینجا صفت (سر بی همال) ناسازگاراست وباید متن (ف) را مرجح دانست، زیرا سر دیورا بسنگ کوفتن، باحالت بدوی آنوقت موافقتراست.

درداستان تهمورث (ص ۳۸ م) بعد از بیت آموزش هنر کتابت:

که مارا مکش تا یکی نوهنر — بیاموزی از ما کت آید ببر

بیتی دیگر دارد، که در نسخ خطی وچاپی نیست، ولی موضوع بحث را روشنتری سازد که فواید کتابت باشد:

گزان سر فرازی کند آدمی — چو بستان شود زان سراسر زمی
(ف ۸ الف سطر ۱۲)

چون سیاق بیت از سبک سخن فردوسی دور نیست، ممکن است اصیل باشد.

درآخر داستان مرگ تهمورث این بیت آمده که در نسخ دیگر نیست:

تنش گشت پژمرده زاسیب مرگ — چو گاه خزان ازدم باد، برگ (ف ۸ الف)

که رشاقت کلام فردوسی واصالت دران مضمراست.

همچنین درداستان جمشید بعد ازانکه آهن راکشف میکند وازان خود وزره وجوشن میسازد، بین بیت ۱۰ و ۱۱ ص ۳۹ م و بیت ۱۱ و ۱۲ ص ۲۵ ب این بیت اصیل دیده می‌شود:

زآتش دم و کوره را گرم کرد — وزو آهن سخت را نرم کرد (ف ۸ الف)

پدر فریدون که آبتین نام داشت، بدست روزبانان ناپاک ضحاک می افتد وکشته می‌شود. این داستان در نسخ خطی وچاپی (م بیت ۱۱۷ ببعد) و (ب بیت ۱۲۵ ببعد) در چهار بیت مختصر است. اما در (ف ۱۱ ب سطور ۱۴-۱٦) به تفصیلی دیگراست، که به

کلام خود فردوسی میاند و از پیوندهای ناجور بنظر نمی آید :

ز کار فریدون گیتی کشای — همی خواست کاهد سرش زیر پای
بجان برد نشتر کرد جنگال تیز — وزو خاست اندر جهان رستخیز
وز آسیب او بر کهنز آبگین — جو سیماب لرزان شده بر زمین
گریزان وز خویشتن گشته سیر — بر او بخت ناگاه در دام شیر
ثنان کرد گیتی فراوان بگشت — چه بر کوه خارا، چه بر ساده دشت
جو آمد بسر روز آن بی گزند — ازان روز باتان بد تای چند
بدو باز خوردند و بردند خوار — جنان بی گنه را بر شهریار

در داستان منوچهر وقتیکه وی از زابل بکابل میرسد، در بنجا پادشا بنام مهراب بر تخت شاهی نشسته :

یکی پادشا بود مهراب نام — زبردست با گنج و گسترده کام

(م جلد ۱ ص ۱۵۹ پ ۱ ص ۱۲۲)

در (ف) ۱۳۳ الف سطر ۸ به افزونی یک بیت چنین است :

یکی پادشا بد بکابل درون — هنرمند و بینادل و رهنمون
گرانمایه و گرد و مهراب نام — زبردست ....

شاید مطالب این دو بیت را خود فردوسی یا دیگری بعداً در یک بیت تلخیص کرده و ستایش مهراب را باین تفصیل نپسندیده باشد .

* * *

ناگفته نماند که در طرد یا پذیرش ابیات آواره در نسخ خطی باید از کمال احتیاط و وسواس کار گرفت . زیرا برخی ازان مطالب در کتب دیگر هم آمده و شاید در نسخه اصل فردوسی هم اصالت داشته باشد، مثلاً نولدکه مینویسد :

« البته فقط نه تنها ممکن است که ما بعدم صحت سوء ظن هایی که در ابیات داشته ایم ، ازین راه پی ببریم که عین مطلب آن ابیات مورد سوء ظن را در کتاب نویسنده دیگری که نظیر داستان را نقل کرده بیابیم . مثلاً دوست من لاندویر در سال ۱۸۷۵ م نه بیت ماکان (ص ۱۳۳۴ / ۳ / ۱۱) را که موهل نیز حذف کرده، قطعاً جعلی دانسته بود ، درصورتیکه اصالت این بیتها در اثر متن آسوری رومان اسکندر (چاپ Budge ص ۱۹۲) که اخیراً کشف شده است تضمین میشود . علت حذف در چند نسخه ، قافیه هایی است که حرف روی در آنها مکرر شده است .

همچنین اصالت ابیات (م ۱۳۰۴ / ۹ / ۱۱) که موهل هم حذف کرده و لاندویر نیز در سال ۱۹۰۴ م آنها را جعلی دانسته در کتاب دینوری (۳۰) بثبوت رسیده است (۳۱)

گاهی بیتهای اصیل را بنابر نادانی یا نظر تعصب آلود خاص از متن کشیده اند مثلاً در طبع فولرس - که مبنی بر (پ و ماکان) است - (۳۲) این دو بیت را در احوال گشتاسپ بعلتی نیاورده اند، که ازدواج دختر را با برادرش جایز ندیده اند ، درحالیکه این رسم در زردشتیان قدیم مباح بود :

چو شاه جهان باز شد باز جای — بپور همین داد فرخ همای

(۳۰) شاید اخبار الطوال ص ۴۰ تالیف ابوحنیفه احمد دینوری متوفا ۲۸۱ ق در احوال عالم از آدم تا آخر خلافت المعتصم طبع لیدن ۱۹۱۲ م .

(۳۱) نولدکه : حماسه ملی ایران ۱۴۰ طبع تهران ۱۳۲۷ ش (۳۲) طبع لیدن ۱۸۷۷ م .

دگر را به بستور فرخنده داد　　　　عجم را چنین بود آیین وداد

بیت دوم در (پ ۴ ، ۲۱۴ و م ۴ / ۱۳۰) : عجم را چنین بود آیین وداد - سپه را به ببستور فرخنده داد ... است و کلمه بستور که اصل آن در اوستا بَشتُوِیر بوده، هم در اکثر نسخ به دستور یا دستوه تحریف شده است.

(۶)

ناهمگونیهای نسخه ها

نویسندهٔ دانشمند ا، م پیمونتسی در مقالهٔ خود هفت صفحهٔ متن (ف) را عیناً عکاسی کرده که برای شناخت املا و طرز نوشتن و تزئینات این کهنه کتاب بسیار سودمند است و علاوه ازین چندین گفتار فردوسی را از موارد مختلف نسخه با همان املای کهن چاپ کرده که من درین فصل ازان استفاده میکنم و گفتارهای فردوسی را عیناً با همان املا و علایم تنقیط می آوردم و فرق این مخطوطهٔ کهنسال را با نسخهٔ چاپی (م) که جامع چهار نسخهٔ قدیم است، در ذیل هر گفتار نشان میدهم. چون نسخهٔ بایسنقری (با) در چاپ (م) ملحوظ و مورد مقابله نبوده، صورت مضبوط این "نسخهٔ معتبر خوشخط ..." را هم بران اضافه میکنم.

۱، یکی از گفتارهای مهم آغاز شاهنامه در (ف) ورق ۵ الف سطر ۹ تا ۱۶ چنین است:

ازین نامور نامه شهریار　　　　بمانم بگیتی یکی یاذکار

گُفتار اندَران كي فردَوسي اين حكايت با نظم مي كُند اگر سُخَني نامَعقُولِ بَاشد بر وي عيب نكنند كي حِكايت برين گونه بود

۱ کی هر کس کی اندر سخن داذ داذ　　　　ز من جز بنیکی نگیرند یاذ
۲ تو این را دروغ و فسانه مدان　　　　بیکسان رَوشن زمانه مَدان
۳ دگر بُذ کی نجار بَایست گفت　　　　همان به کی دارم سُخن در نهفت
۴ ازو هرجه اندر خورذ با خرَذ　　　　دگر بر رَه رمز مَعنی برَد
۵ تو این نامور نامه از نیك و بَد　　　　جنان دان کی تصدیقش آرذ خرذ
۶ سخن هست بعضی کی معقول نیست　　　　و لیکن مبر ظن کی منقول نیست
۷ اگر از بنی خاص رفتی سخن　　　　نبوذی یکی حشو سر تا بن
۸ و گر سر بسر بُوذی از بهر عتابم ؟　　　　شذی قصه ناچیز و گفتار خام
۹ ازان طبع را نفرتی خاستی　　　　بذو هر کسی دل نیاراستی
۱۰ دران جهد کردم کی تا نیك و بَد　　　　خرذمند و الا و اندك خرَذ

۱۱ بیابند ازین نامهٔ دلپذیر ز معقول بهره ز منقول بیر
۱۲ بنزدیک دانشوران روشنست کی حشتو و دروغش نه جُرم منست
۱۳ یکی نامه بوذ از که باستان فراوان بذی اندرون داستان

ازین سیزده بیت در (م و پ) چهار بیت کزین نامور - توایدرا - ازو هرچه - یکی نامه.. طبع شده و در بیت دوم مصرع دوم ، در (پ) بیک سان روش در دماغ‌ها معان و در (م) برنگ فسون و بهانه مدان است ، که در هیچ صورت (رف) روشن زمانه اصح و از بنا پایه پهلوی و بعضی هین روش کنونی نیست . گویا خوانندہ یا نویسندهٔ نسخه با این کلمهٔ پهلوی آشنایی نداشته و در مصرع اصیل دولی مظلوم) فردوسی دست برده آنرا بشکل (م ، پ) برگردانیده و بفکر خود نزدیک به فهم ساخته است !!

اما اینکه از ۱۳ بیت (رف) چهار بیت را در نسخ بعدی - که ماخذ (م و پ) بوده برگزیده اند ، شاید در بیت ۳ بهاره ناچار و در بیت ۸ عتابم ؟ (که شاید از بیرنام باشد) خوانده نتوانسته و بنابرین ترتیب کلامی و منطقی از بین میرفته و فقط همان چهار بیت مفهوم صریح الدلاله را نوشته باشند .

ناگفته نماند که بیت اول (کی هرکس ...) از ابتدای (رف) به جلد دوم (پ ص ۲۱۷) چنین منتقل شده

که هرکس که اندر سخن داد داد ازو جز بنیکی نگیرند یاد

ولی هین بیت در (م ۳ ، ۱۶۹) در آخر قسمت ۱۲ بیت ۲۵۸۲ داستان سیاوش عیناً مانند (رف) آمده است ، واین هم نمونه بیست از آوارگی ابیات و انتقال آن از گفتاری بگفتار دیگر ، که درجاهای آینده با در نظر داشتن (رف) و تسلسل کلام و مطالب داستان در موارد اصلی یا مناسبتر آن بجا گذاشته خواهند شد .

۳

گفتار اندر باذشاهی هوشنگ بسر سیامک چهل سال و هفت ماه و شانزده روز بوذ اندر تاریخ

۱ جهاندار هوشنگ با رای و داذ بجای نیا تاج بر سر نهاذ
۲ بگشت از برش چرخ سال چهل بُر از هوش مغز و بُر از داذ دل
۳ چو بنشست بر جایگاه مهی چنین گفت بر تخت شاهنشهی
۴ کی بر هفت کشور منم باذشا بهر جا سر افراز و فرمان روا
۵ بفرمان یزدان پیروزگر بداذ و دهش تنگ بستش کمر
۶ و زان بس جهان یکسر اباذ کرد همه روی گیتی بُر از داذ کرذ
۷ نخستین یکی گوهر امذ بچنگ باتش ز اهن جدا کرد سنگ
۸ سر مایه کرد اهن آبگون کزان سنگ تیره کشیدش برون
۹ چو بشناخت اهنگری پیشه کرد گراز و تبر اره و تیشه کرد

درین ۱۵ بیت نسخه بدلهای ذیل در دیگر نسخ موجود است :
بیت ۲ در یک نسخه مأخذ (م) بجای بگشت : گذشت .
بیت ۴ در تمام مآخذ (م) مصرع دوم : «جهاندار پیروز و فرمانروا»
بیت ۵ » » » » : بسستم گر .
بیت ۷ در یکی از مآخذ (م) بجای به آتش : بدانش است ، ولی چنانچه گذشت در داستان جمشید هم «ز آتش» آمده است .
بیت ۸ مصرع دوم در تمام نسخ مأخذ (م) «گزان سنگ خارا کشیدش برون» است و بعد ازین بیت در (م) چگونگی پیدایش آتش (یکی روز شاه جهان سوی کوه ...) در ۱۵ بیت آمده که ترتیب ابیات و موضوعها یکی در (م ، پ ، ف) یکسان نیست واین ناهمگونیها و کوتاهی مطالب (ف) نسبت بدیگر نسخه ها ، برای کسانیکه متن مرتب شاهنامه را با پیوستگیها ی منطقی و تسلسل واقعات مطالعه میکنند ، دشوارترین کارهای علمی در نسخه شناسی و ادب و سبک شناسی با در نظر داشت حوادث تاریخی و داستانهای کهن خواهد بود .

۳ ،

بسا از گفتارهای (ف) در نسخ خطی و چاپی نیست و ترتیب داستانها هم یکی دیگرگونه است که ویژه گی را از تمام نسخ نشان میدهد . مثلاً در (ف ۵۴ ب) گفتار اندر پادشاهی افراسیاب آمده که در دیگر نسخ خطی و چاپی بنظر نمی آید و در (ف) چنین است :

گفتار اندر پادشاهی افراسیاب اندر ایران زمین دوازده سال و هفت ماه و روز بود

۱ پس از یادگار منوچهر شاه	تهی ماند ایران و تخت و کلاه
۲ ایا دانشی مرد بسیار هوش	همه جاذر[۳۲] آزمندی مپوش
۳ کی تخت و کله چون تو بسیار دید	چنین داستان چند خواهی شنید
۴ رسیدی بجای کی بشتافتی	سرآمد کزو آرزو یافتی
۵ چه خواهی ازین تیره خاک نژند	کی هم باز گرداندت مستمند
۶ اگر چرخ گردان کشد زین تو	سر انجام خشتست بالین تو

اغاز داستان

۷ بسا کس کز ایران اسیران[۳۳] بدند	همه پهلوانان و میران بدند
۸ پس آن بستگان را کشیدید خوار	بجان خواستند انکهی زینهار
۹ پس اغریرث امد بخواهشگری	بیاراست با ناموس[۳۴] داوری
۱۰ کی چندین سرافراز و گرد و سوار	نه با خود و جوشن نه در کارزار
۱۱ گرفتار کشتن[۳۵] نه والا بود	نشیبست جای کی بالا بود
۱۲ سزد گر نباشند بجا نشان گزند	سپاری همیدون همشان ببند
۱۳ بریشان یکی غار زندان کنم	نگه دارشان هوشمندان کنم
۱۴ بساری بزاری برانند هوش	تو از خون بکش دست و چندین مکوش

۱۵ بفرمودشان تا بسّاری برند — بغل و بسمار و زاری برند
۱۶ بپش دهستان سوی ریّ کشید — ز اسپان برنج(و) بتك خوی کشید

۱۷ کلاه کیانی بسر بر نهاد — بدینار دادن در اندر کشاد
۱۸ بکستهم و طوس امد این آکهی — کی شد تیره دیهیم شاهنشاهی
۱۹ بشمشیر تیز ان سر تاجدار — بزاری بریدند و بر کشت کار
۲۰ بکندند موی و شخودند روی — ز ایوان بر امد یکی هوی هوی
۲۱ سر سرکشان کشت بر درد و خاك — همه دیده خون و همه جامه چاك
۲۲ سوی زاولستان نهادند روی — زبان شاه کوی و روان شاه جوی
۲۳ سوی زال رفتند با سوك و درد — رخان برزخون و سران بر ز کرد
۲۴ کی زالا دلیرا شها نوذرا — کوا تاج دارا مها داورا
۲۵ نکهدار از ایران و بشت مهان — سر تاجداران و شاه جهان ...

درشاهنامه های معتبر خطی که (م) نمودار آنست ونیز در نسخه های مطبوع که (پ) نمونه جامع تر آن شمرده میشود گفتار پادشاهی افراسیاب نیامده ودر جلد ۲ (م) نخستین بار تنها با نام افراسیاب در بیان پادشاهی نوذر بیت ۷۰ ص ۱۱ برمیخوریم که گوید :

جهان پهلوان پورش افراسیاب — بخواندش در نگی و آمد شتاب ...

در (پ) (ص ۱۹۵) این ذکر نخستین نام افراسیاب تحت عنوان "آگاه شدن پشنگ از مرگ منوچهر" است . بنابرین باید گفت که در ماخذ (پ - م) گفتار پادشاهی افراسیاب علاحده نبوده ودر (پ) عنوان کشته شدن نوذر بدست افراسیاب بعد از فاصله زیاد در (ص ۱۲۲) آمده که مقارن است با (ص ۳۵ جلد ۲ م) با اختلافات ذیل :

بیت اول : م ، پ : شد آن یادگار .

بیت دوم : م ۲،۳۵ مانند متن . پ ۱ ، ۲۱۲ : همه جامه ارجندی میوش ؟ چون در ترجمه البنداری : اردیة الحرص است ، پس متن (ف) معتبر تراست ، چادر

بیت پنجم : در م ، پ : چه جوبی ازین .

بیت ششم : در م ، پ این بیت دراینجا نیست . ولی در همین دو چاپهای دیگر ، این بیت آواره رادر پایان شاهنامه وگفتار پادشاهی یزدگرد (م ۹ ، ۳۱۱ : خاکست بالین تو ، و در (پ ۷ ، ۲۱۵) که گرچرخ گردان ... می یابیم . پس خواننده گرامی قیاس کرده میتواند ، که این بیت منظوم از جلد اول بجلد نهم و پایان کتاب چگونه سفر کرده ؟

درتمام نسخ مطبوع و مآخذ خطی آن بعد از بیت ۶ عنوان "آغاز داستان" نیست وبیت ششم به بیت هشتم پیوسته که بیت هفتم هم در یکی از نسخ دیده نمی شود وپیش از بیت ۹ این بیتها در (م ، پ) آمده : چو اغریرث پرهنر آن بدید — دل او ببر در چو آتش دمید
بیامد خروشان بخواهشگری — بیاراست با نامور داوری

پاورقی ص ۳۲ : (۳۲) چادر آزمندی (۳۳) ماضی مستمر جمع غایب = می کشیدند. مطابق لهجه خراسان (بنگرید : طبقات الصوفیه انصاری) (۳۴) شاید سهو طباعت باشد که صحیح آن نامور است . (۳۵) کذا ؟ شاید کشتن صحیح باشد .

در بیت ۱۰ نه با ترک وجوشن و در بیت ۱۲ م سزد گر نیاید و در (پ) "سزد گر نیاری است . بیت ۱۴ در (م) " بسیاری بزاری بر آرند هوش " و در (پ) "بزاری و خواری بر آرند هوش " است و بعد ازین بین بیت ۱۴ و ۱۵ در (م) این بیت است :

بپخشید جان شان بگفتار اوی   چو بشنید با درد پیکار اوی

درحالیکه در (پ) چنین طبع شده :

ببخشود شان جان بگفتار اوی   چو بشنید زاری و پیکار اوی

بعد ازین بیت ۱۵ بفرمود شان ... در (پ ، م) یکسان است و پس از آن بیت :

چو این کرده شد ساز رفتن گرفت   زمین زیر اسپان نهفتن گرفت

که در (م ، پ) هردو آمده و در (ف) نیست .

(۷)

یک مقایسهٔ دیگر

اکنون میرویم تا از اواسط شاهنامه داستانی را درمعیار مقایسه گذاریم که بین (ف) ودیگر نسخه ها چقدر فرقها ست ؟   در (ف ۱۸۹ ب ۱۹۰) چنین گوید :

گفتار اندر داستان رزم رستم با اکوان دیو و ستایش ایزد سبحانه و تعالی و نموذن اثبات صانع

۱ تو بر کردگار روان و خرذ   ستایش کزین نا جه اندر خورد
۲ ببین ای خردمند روشن روان   کی جون بایذ اورا ستودن نوان
۳ همه دانش من ببیجار کیست   ببیچارکان بر ببایذ کریست
۴ تو خستوشو انرا کی هست و یکیست   روان خرذرا جز این راه نیست
۵ ایا فلسفه دان بسیار کوی   نپویم براى کی کفتی مپوی
۶ کجا فیلسوف نیست بسیاز دان   هنربرور و زیرك و کاردان
۷ جو بر اسب کفتار کردذ سوار   سخن رانذ از هستی کردکار
۸ بکفتار اثبات صانع کنند   مرا نیز ناجار قانع کنذ
۹ سخن در جهان هرجه توحید نیست   بنا کفتن و کفتن او یکیست
۱۰ ترا هرجه بر جشم بر نکذرذ   نکنجذ همی در دلت با خرذ
۱۱ تو کر سخته‌ی راه سنجیده کوی   نیایذ بىن هرکز این کفت و کوی
۱۲ بیك دم زذن رستی از جان و تن   همی بس بزرك ایذت خویشتن

۱۳ ز روی خرذ با خوذ اندیشه کن — دمی بی کژی راستی بیشه کن
۱۴ مین؟ کز کجا امدستی بدیذ — نهاذ ترا دهر جون پرورید
۱۵ نه از کنده آبی جفت ماده بوذ — کذرگاه. بولی ترا جاده بوذ
۱۶ جهان بی تو بسیار بذ دی و دوش — ز کیتی مکر بر نیامذ خروش
۱۷ نه فردا همان بی تو خواهذ بذن — بناکام از تو نخیواهذ شذن
۱۸ جو نه دیك بوذی نه فردا بوی — بیك روزه عمر این همه خسروی
۱۹ جه سازی جه افرازی این شهر و کاخ — بنیکی بذی در جهان فراخ
۲۰ همی بکذرذ بر تو ایام تو — سرای جز این باشذ ارام تو
۲۱ نخست از جهان آفرین یاذ کن — برستش برین یاذ بنیاذ کن
۲۲ کزویست کردون کردن بپای — همویست بر نیك و بذ رهنمای
۲۳ نکارنده کنبذ نیلکون — فزاینده دانش رهنمون
۲۴ بذیذ آورنده ز نا جیز جیز — همان جیزرا کرده با جیز نیز
۲۵ ازو کشته بیذا مکان و زمان — وزو کشته بیذا یقین و کمان
۲۶ جهان بر شکفتست و این هم شکفت — نخست از خوذ اندازه بایذ کرفت
۲۷ نخستین شکفتی نهاذ تو است — عجب از کرفت و کشاذ تو است
۲۸ جهان بر شکفتست جون بنکری — ندارذ کسی آلت داوری
۲۹ و دیکر کی بر سرت کردان سبهر — همی نو نمایذت هر روز جهر
۳۰ نباشی بذین کفته همداستان — کی دهقان همی کویذ از باستان
۳۱ خردمند کین داستان بشنوذ — بدانش کرایذ بذین نکروذ
۳۲ و لیکن جو معنیش یاذ اوری — شوی رام و کوتاه شوذ داوری ...

درین ۳۲ بیت فرقهای مهم بین (م ۴/۱، ۳۰ پ ۳/ ۱۳۶) با (ف) موجود است، که میتوان ازان اهمیت (ف) را تخمین کرد مثلاً:

— در بیت ۳ "جه دانش ما" در متن و "دانش من" در پاورقی باعتبار نسخهٔ لندن گرفته شده که (ف) مویّد لندن است.

— در بیت ۵ نسخه م: بپویم براهی که گویی مپوی" و در (پ) بپویم براهی که گویی بپوی

— نسخه های مطبوع و مآخذ آن ابیات ۶، ۷، ۸ ندارد، ولی برای ارتباط کلام و روشنی مطلب بیجا نیست.

— در بیت ۹ نسخه پ "سخن هیچ بهتر ز توحید نیست" دارد، درحالیکه (م) در متن: "سخن هرچ بایست توحید نیست" و در پاورق نسخه بدل: "از باب توحید" دارد، که ضبط (ف) ازهمه روشنتر است.

— بیت ۱۰ در م: ترا هرچ برچشم سر بگذرد - نگنجد همی در دلت با خرد (یا برگذرد) اما در (پ) ترا هرچه برچشم برگذرد - بگنجد همی در دلت با خرد؟ که ضبط (ف) روشنتر و منطقی تراست.

— بیت ۱۱ در (م): تو گر سخته‌ئی شو سخن سخته گوی. در (پ) تو گر سخته‌ئی

راه سنجیده پوی - وگرنه بپرهیز ازین گفتگوی. که متن (ف) افضل است.
- بیتهای ۱۳ تا ۱۹ در (م و پ) و دیگر نسخ مطبوع نیست و بیت ۲۰ که در (م و پ) تحت عدد ۱۰ آمده، در اینجا مناسبتر است.
- در آغاز بیت ۱۴ کلمهٔ همین شاید غلط چاپ شده و همین یا همی بود. در بیت ۱۸ "جو نه دیک بوذی" کلمهٔ دیک یا دیگ بمعنی دیروز از بقایای پهلوی است (فرهنگ پهلوی) که فردوسی بضرورت عروضی آورده، ورنه در بیت ۱۶ دی و دوش آمده است. این چند بیت که از نسخ دیگر مفقود است، بسیار بموقع و در اوج فصاحت و شیوهٔ کلام فردوسی است و باید جای خود را بگیرد و متروک نشود.
- همچنین بیتهای ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۷ که در نسخه های مطبوع نیست، در این موقع ارزش وسازگاری جا و موضوع پیوسته گی خاصی دارد.
- بیت ۲۶ در (م): که جانت شگفتیست وتن هم شگفت. در (پ) روان پر شگفتست...
- بیت ۲۹ در (م): دگر آنک این گرد گردان سپهر. (پاورقی: و دیگر که سر...) پ: مانند (ف) که اصالت دارد.
- بیت ۳۲: در (م و پ): شود رام و کوته کند داوری ... در اصل (ف) هم کوته نوده، که کوتاه چاپ شده و مصرع را از وزن بیرون برده است.

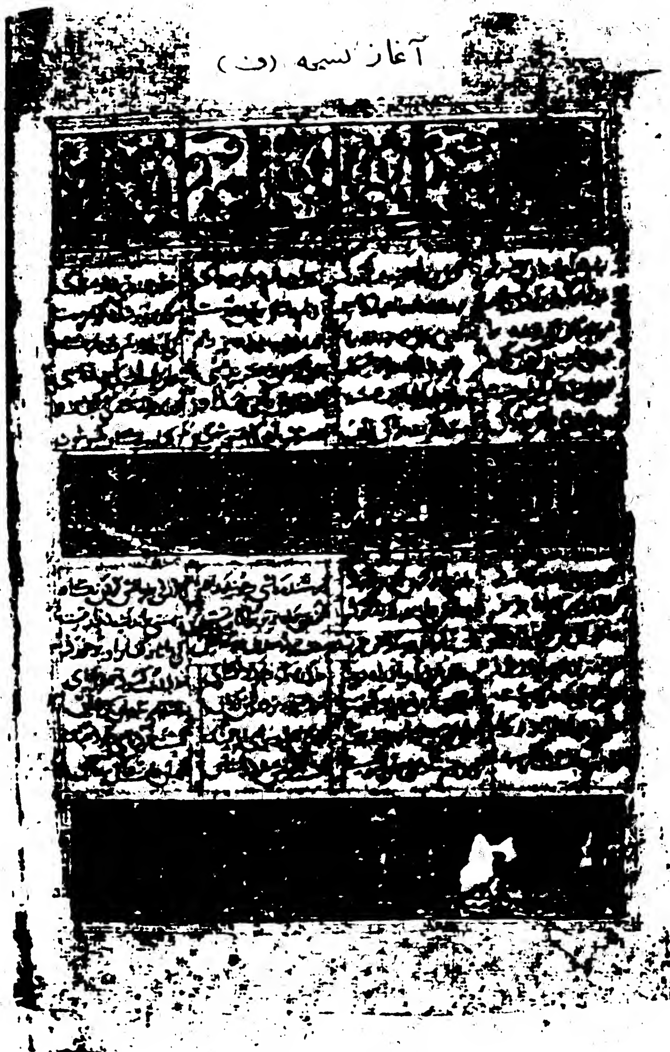
(۸)

اول و آخر نسخهٔ (ف) با نظر مقایسوی

خوشبختانه پروفیسر پیمونتسی در آخر مقالهٔ خویش عکس صفحه اول و آخر (ف) را هم داده است که ما در اینجا بطور نمونه عین آنرا عکاسی کرده وخوانش آنرا با مقایسه به (م، پ، با) و نشان دادن دیگرگونیهای آن تقدیم میداریم:

در بین مستطیل خط کوفی پیچیده در گل و برگ نقاشی بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر؟

۱ بنام خداوند جان و خرذ	کزین برتر اندیشه برنگذرذ
۲ خداوند نام و خداوندجای	خداوند روزی ده و رهنمای
۳ خداوندکیوان و گردان سپهر	فروزنده ماه وناهیذ ومهر
۴ زنام و نشان وگمان برترست	نگارندهٔ برشذه گوهرست
۵ ببینندگان آفریننده را	نبینی مرنجان دوبیننده را
۶ نه اندیشه یابذ بذو نیزراه	کی او برتر ازنام وازجایگاه
۷ سخن هرچه زین گوهران بگذرذ	نیابذ بذو راه جان و خرذ
۸ خرد گرسخن برگزینذ همی	همان راست آیذ کی بینذ همی



آغاز نسخه (ف)

۹ ستوذن نداند کس اورا جو هست — میان بندگی را ببایذت بسه

۱۰ خرد را وجان را همی سنجذ او — در اندیشهٔ سخته کی کنجذ او

۱۱ بدین آلت ورای وجان و روان — ستوذ آفریننده را کی توان

۱۲ بهستیش بایذ کی خستو شوی — ز گفتار و بیکار یکسو شوی

مستطیل خط کوفی (؟) پر گل و برگ و نقاشی حلزونی

۱۳ کنون ای خردمند مَرد خرد — بدین جایگه گفتن اندرخورد

۱۴ پرستنده باشی وجوینده راه — بژرفی بفرمانش کردن نگاه

۱۵ توانا بوذ هر کی دانا بوذ — ز دانش دل پیر برنا بوذ

۱۶ ازین پرده برتر تُرا کار نیست — ز هستی بر اندیشه دیذار نیست

گفتار اندر ستایش خرذ وصفت خرذمندان و ستایش ایشان

۱۷ چه گفت آن سخن گوی مَرد از خرذ — کی دانا ز گفتار او برخورذ

۱۸ خرذ بهتر از هرچه ایزدت داذ — ستایش خرذ را به از راه داذ

۱۹ خرذ رهنمای و خرذ دلگشای — خرذ دست گیرذ بهر دو سرای

۲۰ ازو شاذمانی وزو مُرد میست — وزو بیت فزونی وهم زو کیست

۲۱ خرذ تیره و مَرد روشن رَوان — نباشذ همی شادمان یکزمان

۲۲ هشیوار دیوانه خوانذ ورا — همانخویش بیگانه دانذ ورا

۲۳ ازو یی بهر دو سرای ارجمند — گسستهٔ خرذ پای دارذ ببند

۲۴ خرذ جشم جانست جون بنگری — کی بی جشم شاذان بجان نسپری

۲۵ نخست آفرینش خرذ ره شناس — نگهبان جانست وآن سه پاس

این دو عنوان آغاز وگفتار ستایش خرد تا نخست آفرینش... در (م) ۲۸ و در (پ) ۲۷ بیت است. درحالیکه در چاپ کلکته از ترنرماکان ۱۸۲۹ م وباز دو طبع تهران بکوشش محمد دبیر سیاقی ۱۳۳۵ و ۱۳۴۴ ش – که کشف الابیات آن هم در تهران ۱۳۵۰ ش چاپ شده – ۲۹ بیت است باین تفصیل :

— دربیت ۳ نسخه (با) : خداوند کیهان وگردان سپهر : دیگران مثل (ف)

— دربیت ۴ (م) ، برشده پیکر ، با نسخه بدل «برشده گوهر» در (پ ، با) : برشده گوهر .

— در بیت ۷ م ، پ ، با ؛ نیابد بدو نیز اندیشه راه... ولی صورت (ف) تعبیر کهن تر بنظر می آید .

— دربیت ۸ م ، پ : همانرا گزیند که بیند همی . با : همان را ستاید که ...

— دربیت ۱۰ پ ، با : در اندیشهٔ سخت ؟ م : اندیشهٔ سخته ... که این درست تر است ، زیرا سختن SAXTAN در پهلوی بمعنی سنجیدن و وزن کردن و سخته سنجیده و موزون است .

— دربیت ۱۱ م : جان وزبان ... کی توان . پ : جان و روان ... چون توان . با : جان وزبان ... چون توان . ولی متن (ف) کهن تر است .

— در بیت ۱۲ م : زگفتار بی کار . پ : به هستیش باشد ... ز گفتار بیکار . با : گفتار و پیکار . مراد از پیکار جدل واحتجاج خواهد بود .

— دربیت ۱۳ : م ، پ ، با : در متن « وصف خرد » . در با ورقی م « فضل یا

ارج خرد". ولی صورت (ف) افضل است.
— بیت ۱۴: در تمام نسخ به بیت ۱۲ متصل است، بعد از آن ۱۴، ۱۵ و ۱۶.
— بیت ۱۶: در تمام نسخ "از ین پرده برتر سخن گاه نیست - زهستی مراندیشه را راه نیست" یک نسخه بدل م: ... ترا راه نیست - بهستی مراندیشه آگاه نیست. که در اینجا هم ضبط (ف) تعبیر کهن تر است.
— بیت ۱۷: م، با: خردمند مرد خرد. پ: آن هنرمند مرد خرد. ولی ضبط (ف) کهنتر و روشنتر است.
— بیت ۱۸: پ با (ف) یکسان. م: "خرد بهتر از هرچه ایزد بداد" در پاورقی: ایزدت داد. با: خرد بهتر از هرچه یزدانت داد. که در اینجا هم ضبط (ف) استوارتر است.
— بیت ۲۰: م: وز و بیت غمیست... وز و بیت کمیست. پ: از و بیت غمست - از و بیت فزونی از و بیت کم است. با: وز و پر غمیست - وز وهم فزونی وهم زو کمیست. با عتبار تقابل فزونی و کمی مصرع دوم باید در مصرع اول هم در مقابل شادمانی، غمی باشد. ولی چون در بیت ما بعد در مصرع اول (مرد) مورد بحث است، پس در اینجا هم مردمی بجا خواهد بود، که در مصرع دوم هم عدم شادمانی مرد مذکور است.
— بیت ۲۲ م: مانند (ف). پ، با: در هر دو مصرع: خواندورا، که در اینجا صورت متن افضل است.
— بیت ۲۳: با، پ، م: مانند (ف) ولی در نسخه لندن: شکسته خرد؟
— بیت ۲۴: م، با: مانند (ف) پ: تو بی چشم جان، آن جهان نسپری.
— بیت ۲۵: در دیگر نسخه ها مانند متن، پ: خرد را شناس... و آنرا سپاس.

صفحهٔ آخر

عکس صفحهٔ آخر جلد اول (ف) ختم می شود به بیت:

بران آفرین کافرین آفریذ — مکان و زمان و زمین آفریذ

که در کشف الابیات (ج ۱ ص ۱۴۴) طبع سیاقی بعلامت ۲۲/۶۵۲ آمده، ولی در (م، پ) سراغ آنرا نیافتم.

ابیات صفحهٔ آخر عکسی (ص ۵۴ بعد) چنین خوانده میشود:

۱/ جهانرا چنین است آیین و سان	بگرد ذ همی زان بذین زین بذان
۲/ سرای سپنجست با درد و رنج	تو با رنج او ناز و جز حق مسنج
۳/ چنین کار گیتی باندازه گیر	جهانرا کهن دان و غم تازه گیر
۴/ سوی نیکی و نیک نامی گرای	جزین نیست توشه بوزگی و رای
۵/ چنین است کار جهان جهان	جهانست ازان خواندندش جهان
۶/ ز دل گرد تنگ وز روی آژنگ و ژنگ	نبرد مگر جز نبیذ چو زنگ
۷/ دل زنگ خورده ز تلخی سخن	زداید از و زنگ، باده کهن
۸/ چو پیری در آرد زمانه بمرد	جوانش کند بادهٔ سالخورد



۹/ بمرد اندرون مادهٔ آرد بدید	کی فرزانه کوهر بوذ یا بلید
۱۰/ کرا کوهرش پست و بالا بلند	کند باذه اورا جو خم کمند
۱۱/ کرا کوهرش برز و بالاش پست	بکیوان برذ جون شوذ نیم مست
۱۲/ جو بد دل بخورذ مرد کردد دلیر	جو روبه بخورذ کردذ اونره شیر

۱۳/ چو ثریان خوبرو شادمانه شوذ — برخسار چون ناردانه شوذ
۱۴/ ایا آنک گوهر تو اری بدیذ — در بسته را وه تو باشی کلیذ
۱۵/ چرا هرک کیرم ترا من بجنک — نخواهی ز من رامش و نای و چنگ
۱۶/ ز من داستان خواهی از باستان — ز گفتار و کردار آن راستان
۱۷/ بران آفرین کافرین آفریذ — مکان و زمان و زمین آفریذ

تمام شد جلد اول از شاهنامه بپیروزی و خرمی
روز سه شنبه سیم ماه مبارک محرم سال ششصد و چهارده

اکنون که ما این ابیات خاتمهٔ جلد اول (ف) را با نسخ چاپی که از روی نسخه های متعدد فراهم آمده اند مقابله میکنیم، برخی از این ابیات در پایان داستان کیخسرو و آگه شدن افراسیاب از ناپدید شدن کیخسرو (پ ۴/ ۱۳۹، م ۵/ ۲۴۱۸) چاپ شده و از آن بر می آید که جلد دوم مفقود (ف) مشتمل بر گفتارهائی بوده که در جلدهای ۶، ۷، ۸، ۹ طبع مسکو و نصف آخر جلدهای ۴، ۵، ۶، ۷ طبع عکسی جیبی تهران ۱۳۵۳ ش بر اساس چاپ ژول مول پاریس طبع گشته است و در بیتی که از نسخهٔ قاهره نقل شده "ز مجموع شهنامه نصفی گذشت" نیز پدید می آید، که فردوسی یا شخصی که این بیت را الحاق کرده، این داستان را نیمه ای از تمام شاهنامه می شمرده است.

ابیاتی که در بالا از عکس صفحهٔ آخر (ف) نقل شده، در (م، پ) چنین آمده:

— بیت ۱: پ: زبان برین زین بران. پاورقی م بر اساس نسخهٔ قاهره ۷۹۶ ق:
جهانرا ....
بگردد همی زان بدین، زین بدان
ماش و ماش (؟) همه ناجری
شود زین جای خود را سرانجام جنگ
سخنهای افراسیب چون بازگشت
ز مجموع شهنامه نصفی گذشت

این بیت دوم با آشفتگی املاء بیت سوم در کشف الابیات سیاقی دیده نشد و از این بر می آید که در نسخ دیگر نیست.

— بیت ۲ ف در (م، پ) و کشف الابیات نیست.
— بیت ۳ در م، پ و کشف نیست و کلمه (زآی) در اصل (ف) زیر کلمه سیاه آمده.
— بیت ۵ در هیچ نسخه و کشف یافته نشد.
— بیت ۶ . . . . ژنگ بر وزن رنگ در اینجا بمعنی چین و شکنج است که آژنگ هم همین معنی دارد (برهان) فرخی راست: بزرگواری کردار و جود و بخشش او - ز روی پیران بیرون همی برد آژنگ (دیوان ۲۰۹) زنگ بمعنی روشنائی مهتاب باشد، عماره گفته: نوروز و گل و نبید چون زنگ - ما شاد و بسبزه کرده آهنگ (لغت فرس اسدی)
— بیت ۷: دل زنگ خورده ز تلخی سخن - ببرد از و زنگ باده کهن (پ ۴/ ۱۳۹، م ۵/ ۲۴۱۸) ولی در نسخه (ف) زداید افضل است.
— بیت ۸: م: چو پیری درآید ز ناگه ببرد. پ: چو پیری برآید ز ناگه ببرد. که از صورت متن (ف) رساتر و مطابق بسیر طبیعت است. زیرا پیری ناگهان نمی آید و زمانه آنرا بتدریج می آورد.
— بیت ۹: م: بباده درون گوهر آید پدید - که فرزانه گوهر بود یا پلید. پ: بباده... پدید - دل بسته را باده باشد کلید. صورت متن افضل و جنبهٔ وضع (مرد) بیت سابق است. شاید در مقابل کلمه (فرزانه) بلید بر وزن فعیل از بلادت باشد.

یعنی ابله و نافرزانه.

— بیت ۱۰ : بُرِش درین بیت که در هیچ یک از نسخ نیست، صفت گوهر بالا و عالی آسف و خود این بیت مربوط به بیت ۱۱ و توضیح کنندهٔ پستی گوهر است و باید بجا باشد.

— بیت ۱۲ : م : او تند شیر. پ : شرزه شیر. بشرزه و نره هردو در صفت شیر سابقهٔ ادبی دارد :

— بیت ۱۳ : م : ندارد. پ : چو غمگین خورد شادمانه شود ... در کشف الابیات نیست ولی چون با موضوع مربوط است باید اصیل باشد. در (ف) زیان افضل است.

— بیت ۱۴ : پ : ندارد. م : بسته را خود تو باشی کلید. در کشف هم نیست.

— بیت ۱۵ : م : ندارد. پ و کشف : هر آنکس که گیرد مرا ورا بچنگ - نخواهد جز از رامش و نای و چنگ. چون در نسخ دیگر در اینجا بیت خطابیهٔ ۱۴ : (یا آنکه) را حذف کرده اند، صیغه ها و ضمایر بجدک خطابی را هم بغایب برده اند، در حالیکه در (ف)، خطاب به باده است و این فصیح تر است.

— بیت ۱۶ : این بیت جز از (پ) ۴/۱۳۹ در دیگر نسخ دیده نشد.

— بیت ۱۷ : در هیچ یک از نسخ سراغ این بیت را در اینجا نیافتم. در کشف بنشانه ۲۲۲۰۵ ضبط شده، ولی در (پ)، بدین صورت در آغاز داستان اسکندر آمده :

بدان آفرین کو جهان آفرید — زمین و زمان و مکان آفرید (۵/ ۵۱)

اما ابیات ستایش باده که در ختم این جلد - طوریکه خواندید - آمده، در (پ) پیش از داستان پادشاهی لهراسپ (ج ۴ ص ۱۳۹) ضبط است و ازین میدانیم که در ترتیب ابیات شاهنامه، چگونه خلط ها و ناهمگونیهای پریشان کن موجود است.

اکنون برای افزونی شناسایی این نسخهٔ نو یافته، چند صفحهٔ آنرا که در مقاله ا.م پیومنتسی عکاسی شده با خوانش آن بجهان املای اصل نسخه می آوریم، و ناگفته نمیگذاریم، که از مطالعهٔ تمام نسخه و مقابلهٔ آن با نسخ دیگر خطی و چاپی شاید مسایلی بمیان آید، که در شاهنامه شناسی بکر و کارآمد و درخور قبول و پذیرش باشد، که این کار مهم و سودمند به آینده گان و ارباب نظر که دسترسی بمتن اصلی فلورانس دارند، موکول میگردد و هم اهمیت و قدمت مزعوم نسخهٔ لندن - که سهوا کهنتر پنداشته و برای (م) اساس قرار داده بودند - ازبین میرود.

اگر محافل علمی ممالک ذیعلاقهٔ همزبان فردوسی به همکاری یکدیگر، باین مهم همت گمارند، شاید این نسخه پی ازین حماسهٔ ارجمند جهانی که در فلورانس محفوظ است و بهمت دانشمند ا.م پیومنتسی بدنیا معرفی شده، بصورت اکمل و فی الجمله نزدیکتر بمتن صحیح گویندهٔ نامور آن ترتیب گردد و کار و همت کارمندان علمی نسخهٔ مطبوع نه جلدی مسکو به نتیجهٔ دقیق تر و علمی تر و انتقادی تری برسد.

ورق ۲۷ الف (و.ن)
= م ۱/ ۱۲۴

دل سلم و تور از غم آمد بجوش — براه شبیخون نهادند کوش
جو شب روز شد کس نیامد بجنک — دو جنکی کرفتند ساز درنک
جُن از روز رخشنده نیمی برفت — دل هر دو خونی زکینه بتفت
بتدبیر یکبا دکر ساختند — همه رای بیجونه انداختند
کی جون شب بوذ ما شبیخون کنیم — همه کوه و هامون بُراز خون کنیم
جوامذ شب و روز شد در نهان — سراسر کرفتش سیاهی جهان

جو کار اکهان اکهی یافتند — بسوی منوجهر نشتافتند
فشرذه (؟) بپیش منوجهر شاه — بکفتند تابر نشاند سباه

منوچهر بشنیذ و بکشاذ کوش   سوی جاره شد مرد بسیار هوش
سپه را سراسر بقارن سپرد   کمین کاه بکزیذ سالار کرد
ببرد از سران نامور سی هزار   دلیران و مردان خنجر کزار
کمین کاه را جای شایسته دیذ   سواران جنکی و بایسته دیذ
جو شب تیره شذ تور با صد هزار   بیامذ کمر بسته کارزار
شبیخون سکالیذه و ساخته   سرانشان بابراندر افراخته
جن آمذ سپه دیذ برجای خویش   درفش فروزنده بر پای خویش
جز از جنک و پیکار چاره ندیذ   خروش از میان سپه برکشیذ
ز کرد سواران هوا بست میغ   جو برق درخشنده پولاد تیغ
جو مطبخ رمذ شد جهان جنک جوی   دو لشکر بروی اندر آورد روی
هوا را تو کفتی همی برفروخت   جن الماس ردی زمین را بسوخت
بمغز اندرون بانک پولاذ خاست   بابر اندرون آتش و باذ خاست
براورد شاه از کمین کاه سر   نبذ تور را از دو رویه خبر
عنان را بپیچیذ و برکاشت روی   برامذ ز لشکر یکی های و هوی
دمان از بس اندر منوچهر شاه   رسیذ اندران نامور کینه خواه
یکی نیزه زد بر بس بشت اوی   نکونسار شذ خنجر از مشت اوی
ز زین بر کرفتش بکردار باذ   بزد بر زمین داذ مردی بداذ
سرش را هماکه زتن باز کرد   دد و دام را از بیش ساز کرد
بیامد بلشکرکه خویش باز   بدیذ آن نشان نشیب و فراز
بشاه افریدون یکی نامه کرد   ز نیک و بد روزکار نبرد

گفتار اندر نامه فرستاذن منوچهر بنزدیک شاه افریدون و فرستاذن سر تور با نامه بنزدیک او

نخست از جهان آفرین کرد یاذ   خذاوند خوبی و پاکی و داذ
سپاس از جهاندار فریاذ رس   ز سختی نکرد جز او دست کس
همه نیک و بذ زیر فرمان اوست   همه بندها زیر پیمان اوست
دکر آفرین بر فریدون برد   خذاوند تاج و خذاوند کرز
همش داذ و هم دین و هم فرهی   همش تاج و هم تخت شاهنشهی
همه راستی راست از بخت اوست   همه فر و زیبایی از تخت اوست

کوش = گوش . جنکی = جنگی . درنک = درنگ . جن = چون .
جون = چون . بر = پر . کرفتش = گرفتش . اکهان = آگهان .
جاره = چاره . سبه = سپه . سبرد = سپرد . کرد = گرد .
کزار = گزار . سکالیذه = سگالیده . پای = پای . بیکار = پیکار
کرد = گرد . بولاد = پولاد . جنان = چنان . بانک = بانگ .
کمین کاه = کمین گاه . بپیچیذ = بپیچید . برکاشت = برگاشت .
بس = پس . بشت = پشت . نکونسار = نگونسار . هماکه =
همان گه . بیش = پیش . بکزید = بگزید .

ورق ۴ الف (ف)

۱۹۰/۱ = م

۱ نماند بر و بوم و نه مام و باب — شو ز بست روذابه و خان خراب

۲ جو بشنید سین دخت سر پیش اوی — فرو برد و برخاک مالیذ روی

۳ جنین کفت کای نامور داذ خواه — کمانی مبر جز بآیین و راه

۴ بر دختر امذ بر از خنده لب — کشاذه رخ و روزکون زیر شب

۵ همی مژده داذش که جنکی پلنک — ز کور ژیان کرد کوتاه جنک

۶ کنون زود بیرایه بکشای و رو — ببیش بذ ره رو بزاری بنو

۷ بذو کفت روذابه بیرایه جیست — بجای سرمایه بی مایه کیست

۸ زوان مرا بور سامست جفت — جرا اشکارا ببایذ نهفت

۹ ببیش بذر شذ جو خورشید شرق   بیاقوت و زر اندرون کشته غرق
۱۰ بهشتی بذ اراسته پر نکار   جو خورشید تابان بوقت بهار
۱۱ بذر چون ورا دیذ خیره بماند   جهان آفرین را فراوان بخواند
۱۲ بذو کفت کای شسته مغز از خرذ   ز برگوهران این کی اندر خورذ
۱۳ کی با اهرمن جفت گیرذ پری   کی مه تاج باذت مه انگشتری
۱۴ کر از دشت قحطان یکی مار کیر   شود مغ بیایذش کشتن بتیر
۱۵ ببیش اندر افکند روذابه سر   رخ از شرم پرخون و دل پر فکر
۱۶ سیه مژه بر نرکسان دژم   فرو خوابنیذ و نزد هیچ دم
۱۷ بذو دل پر از خشم و سر پر زجنک   همی رفت غران بسان پلنک
۱۸ سوی خانه شذ دختر دل شذه   رخان معصفر بزر آزذه
۱۹ بیزدان کرفتند هر دو پناه   هم این دل شذه ماه و هم پیشگاه
۲۰ پس آکاهی امذ بشاه بزرک   ز مهراب و دستان و سام سترک

۲۱ کفتار اندر آکاهی یافتن شاه منوچهر از پیوند کردن زال با دختر مهراب و خواندن سام

۲۲ ز پیوند مهراب و زمهر زال   وزان نا همالان کشته همال
۲۳ سخن رفت هرکونه باموبذان   ببیش سرافراز شاه رذان
۲۴ جنین کفت با بخردان شهریار   کی بر ما شوذ زین دژم روزکار
۲۵ جو ایران ز جنگال شیر و پلنک   برون آوریذیم برای و بجنک

---

۲۶ نبایذ کی بر خیره بر عشق زال   همال سر افکنده کردذ همال
۲۷ جن از دخت مهراب وز پور سام   بیایذ یکی تیغ تیز از نیام
۲۸ بیکسو نه از کوهر ما بوذ   نه تریاک با زهر همتا بوذ
۲۹ اکر تاب کیرذ سوی مادرش   زکفت بذ آکنده کردذ سرش
۳۰ کند شهر ایران پر آشوب و رنج   بدو بازکردذ مکر تاج و کنج
۳۱ همه موبذان آفرین خواندند   ورا خسرو پاک دین خواندند
۳۲ بکفتند کز ما تو دانا تری   ببایستها بر توانا تری
۳۳ همان کن کجا با خرذ در خورذ   دل اژدها را خرذ بشکرذ
۳۴ بفرمود تا نوذرش رفت بیش   ابا ویژکان و بزرکان خویش
۳۵ بذو کفت رو بیش سام سوار   بپرسش کی جون امذ از کارزار
۳۶ جو دیدی بکو بیش کزین سو کرای   ز نزدیک ما کن سوی خانه رای
۳۷ هم انکاه برخاست فرزند شاه   ابا ویژکان سر نهادش براه
۳۸ سوی سام نیرم نهاذند روی   ابا زنده پیلان برخاش جوی
۳۹ جو زین کار سام یل اکاه شذ   بذیره سوی پور کی شاه شذ
۴۰ همه نامداران بذیره شذند   ابا زنده پیل و تبیره شذند
۴۱ رسیذند پس بیش سام سوار   بزرکان و کی نوذر نامدار
۴۲ بیام بذذ شاه نوذر بداذ   بدیدار او سام یل کشت شاذ
۴۳ جنین داد پاسخ کی فرمان کنم   ز دیدار او رامش جان کنم
۴۴ نهاذند خوان و کرفتند جام   نخست از منوچهر بردند نام
۴۵ بشاذی بر امذ شب دیر یاز   جو خورشید رخشنده بکشاد راز

(۱) بست = پست ؟ (۲) بیش اوی = پیش اوی (۳) کمانی = گمانی
(۳) بواز خنده = پراز (۴) روزکون = روز گون . (۵) جنگی بلنک = جنگی پلنگ
(۵) کوژبان = گوژبان (۶) جنک = چنگ (۶) بیرایه = پیرایه
(۶) ببیش = بپیش (۷) جیست = چیست (۸) بور = پور
(۸) جرا = چرا (۹) بذر = پدر (۱۰) بذ = بود
(۱۰) برنگار = پرنگار (۱۲) برگوهران : پرگوهران یا برگوهران .
(۱۳) باذت = بادت (۱۴) گراز = گر از (۱۵) افکند = افگند
(۱۵) برخون = پرخون (۱۵) برفکر = پرفکر (۱۶) نرکسان = نرگسان .
(۱۷) بلنک = پلنگ (۱۸) آزده = آژده، آزده بمعنی خلانیده شده، آجیده شده
(۱۹) بناه = پناه (۱۹) بیشگاه = پیشگاه شاه (۲۰) بس اکاهی = پس آگاهی .
(۲۱) گفتار = گفتار (۲۱) بیوند = پیوند .
(۲۲) کشته = گشته (۲۲) هرکونه = هرگونه (۲۳) رذان = ردان .
(۲۵) جنکال = چنگال (۲۵) بلنک = پلنگ (۲۶) سرافکنده = سرافگنده
(۲۷) جن = چون (۲۷) بور = پور (۲۸) کوهر = گوهر
(۲۹) کیرذ = گیرد (۲۹) ماذرش = مادرش (۳۰) زگفت بدآگنده گردد .
(۳۰) گردد مگر تاج و گنج (۳۱) باک دین = پاک دین (۳۵) بپرسش
(۳۶) بگویش (۳۶) گرای (۳۷) پرخاش
(۳۹) پذیره (۴۲) پیام پدر (۴۳) پاسخ

کابل، جمال مینه

روز چهارشنبه ۲۰ میزان ۱۳۶۲ ش از تبییض
این رساله فراغ دست داد .

بقلم عبدالحی حبیبی قندهاری

حسین بهروز

بازهم پیرامون مقدمهٔ کهنترین نسخهٔ شاهنامه *

در شمارهٔ مجلهٔ وزین خراسان باز نگریها و بازرسیهای گستردهٔ دانشی مرد بزرگ که خداش بیامرزاد پیرامون شاهنامهٔ فردوسی تحت عنوان « کشف شاهنامهٔ قبل ازدورهٔ مغول » به‌چاپ رسیده است .

از آنجا که هرنوع بازرسی وپژوهش جدید در مورد این اثر جاویدانی قدمهای دیگری در انکشاف تاریخ تحول و چگونه‌گی مقدمه و متن شاهنامه میباشد بهتربه‌نظر آمد نکاتي چند در زمینه ابراز گردد .

---

* :شرشاره د رخراسان ، س۵ ، ش٦ (دلو-حوت ٦٤) ، ص١-١١

نگاشته های شمارهٔ چهار دهدر مورد شاهنامه به اساس مقالهٔ مفصل پروفیسور پیومونتز به‌عمل آمد ودر پیرامون آن میچرخد وهم تذکراتی در مورد مضمون شمارهٔ دهم مجله خراسان یعنی مقاله موجز کهن ترین نسخه‌دستیاب‌شده از شاهنامه دارد .

این دانشمند با محترم مایل‌هروی حینیکه در مسکو درسمپوزیم بین المللی فرهنگ سخنوران دری زبان جهان اشتراك داشتند خواهش دیدار نسخهٔ فلورانس را نمودند ، نگارنده میکرو فلم این اثر را در منزل خود برای‌شان نشان دادم که پس از ملاحظه و بررسی ، تقاضا کردند تا مقدمهٔ آن رونویس گردد وخدمت‌شان تقدیم شود ، باآنکه بنابر گرفتاری‌های زیاد علمی مخصوصا سهمگیری در سمپوزیم یاد شده فرصت‌چنین‌کاری میسر نبود باز هم در اثر اصرار به این کار اقدام شد ومشترکا خواندن مقدمه آغاز گردید ونگارندهٔ مضمون «کشف ...»شمارهٔچهارده خراسان بیشتر در خواندن کلمات غیر خوانا وخدشه دار مددفرمودند . پس از آن رونوشت مقدمه به تایپ سپرده شد تا بدون‌کوچکترین تصرف آن را تایپ‌نماید. چنانکه اگر از فرو گذاشت دوکلمه‌ویك فقره صرف نظر شودمیتوان گفت که موفقانه از عهده برآمده.اسف انگیزی مساله دراین است‌که حتی فرصت مقابلهٔ رو نویس بامتن‌تایپ شده میسر نگردید .رونوشت سپرده شد وهم قرار داده شد تامقالهٔ پروفیسور پیومونتز.خدمت‌شان ارسال گردد چنانکه موقعی‌که‌مضمون پروفیسور از ایتالیا رسید این وعده نیز ایفا گردیدو مضمون‌آقای پیومونتز به کابل‌فرستاده شد .

مطابق به موازین متن شناسی‌که عبارت از بررسی تاریخ دگرگونی های متن میباشد علما هیچ کس‌حق‌ندارد متن را مطابق رسم وعادت خویش چنانکه برای خودش مفهوم‌باشد و یا به ذوق خواننده برابر گردد اصلاح کرده به اصطلاح آنرا بهبودی بخشند. متن علمی ـ انتقادی همچنانکه بر روی قرینه‌زایی های قیاسی و زمینه سازی های به اصطلاح من‌ درآوردی نمی‌تواند تهیه بشود . بهمان ترتیب

معانی نیمه مفهوم نیز به هیچصورت در آن راه نمی یابدگذشته از ین شدیدا مغایر تهیه متن‌متنهای‌ائتلافی بوده و محض در موردی‌که نسخهٔ اصل مفهومی رااراثه‌نمیکنداین‌امکان به دست می آید که از نسخهٔ معتبر ثانوی استفاده شود.

به اساس این دستور ، رونوشت‌مقدمهٔ شاهنامه فلو رانس تهیه‌شد ودر مجلهٔخراسان (شمارهٔ دهم)به‌چاپ رسید .

از آنجا که پرو فیسور پیومونتزدر چاپ مقدمهٔ فلو رانس درمضمون خویش بعضی‌ نا در ستیها را رواداشته اند ،نگارنده مقالهٔ«کشف..» به استناد مقدمهٔ پرو فیسور، رونوشت مارا دربعضی موارد نادرست پنداشته اند .

طوری که تذکار رفت در دوموردکه دو کلمه از تایپ‌باز مانده است در سایر موارد تذکرات مولف‌مقالهٔ «کشف ...» بیمورد بوده‌بامتن اصلی مقدمه سر نمیخورد و گاهی‌هم معانی نیمه مفهومی رابه وجود می آورد که طرف پذیرش نیست.بنابران تصحیح و توضیح مساله، تذکرات شان با متن پرو فیسوروهتن فو تو کاپی اصل از مقدمه ونبشته های مضمون شمارهٔ دهمجلهٔ خراسان ذیلا اراثه میشود.

١ـص١٣« کشف ....» تذ کر(٢)متن پرو فیسور (لیکی) ، ص ١٤ پاورقی (٢) شاید : لیکن شماره ده خراسان : «لیکن» ،سطر هفت ص اول فوتو کاپی « لیکن ».

٢ـص١٤«کشف ....» تذ کر(٣) متن پرو فیسور (متکر) ، ص چارده‌کشف پاورقی (٣) برخی این‌کلمه را ممکن خوانده اند ، به‌شماره ده خراسان «ممکن» سطر شانزده ص اول فو توکا پی « ممکن»

٣ـص١٤«کشف ...» تذ کر(٤) متن پرو فیسور : « طوسی گفت من داستانی دارم از جمله این‌کتاب که نیکو تر است از شعر عنصری چون این سخن بشنیدبروی‌اقتراح کرد ».

درین عبارت نسبت کمبود یک‌کلمه که در متن اصلی موجودبوده واز نظر پرو فیسور ومولف‌مقالهٔ «کشف ....» لغزیده ،مفهوم چندان روشن نیست در حالیکه درشمارهٔ ده مجلهٔ خراسان متن کامل

رسیده است ولی نگارند ۀمضمون «کشف .....» آن کلمه را ... بعداد کرده اند و آن کلمهٔ «ماهك» است که در متن اصلی قبل از کلمه چون و بعداز کلمهٔ عنصری قرار دارد ، یعنی در اصل متن فوتوکاپی و شمارهٔ ده خراسان چنین میباشد : طوسی گفت من داستانی دارم از جمله این کتاب که نیکوتر است از شعر عنصری ماهك چون این سخن بشنید بروی اقتراح کرد .

از آنجا که صحبت میان طوسی یعنی فردوسی وماهك میرود لذا بدون ذکرکلمهٔ ماهك که مخاطب طوسی بوده عبارت درست فهمیده نمیشود . بر اهل خبرت پوشیده نیست که مذاکرهٔ طوسی وماهك در مورد نظم سیر الملوك بوده وعنصری دوبیت از آن را در کشتن رستم ، سهراب را منظوم نموده وبشر سلطان خوانده است و سلطان او را موظف به نظم همه کتاب ساخته وچون فردوسی این موضوع رااز ماهك میشنود به منزل میرود و همهٔ داستان رستم و اسفندیار رانظم میکند و به ماهك میگوید که سیر الملوك را در روزگار پیش نظم کرده اند .ماهك ازین خبرغیرمترقب به تعجب میافتد و میگوید که: «این سخن ممکن نباشد » پس فردوسی اظهار میکند که من داستانی اواین کتاب را در دسترس دارم که بهتر از شعر عنصری است ماهك چون این سخن را از فردوسی میشنود ازوی خواهش میکند که داستان رابه وی نشان بدهد .

درینجا لازم میافتد تذکر داده شود که کلمه « منکر» که در متن پروفیسور و شمارهٔ چهارده خراسان به عوض کلمهٔ « ممکن» آمده از لحاظ معنی با متن سر نمیخورد چه « منکر» به معنی کار زشت ، ناشایسته و بد و نا مشروع و بهمعنی داهیه و مرد زیرك و فطن ونام یکی از دو فرشتهٔ (نکیر ومنکر) میباشد . منکر به معنی انکار کننده ، اقرار نکننده، و کسی که امری را باور وقبول نکند. طوری که معلوم میشود هیچ یك ازین معانی با عبارت فوق موافق نمیاید. از همه صریح تر اینکه چنانکه ارائه شد در فوتو کاپی یعنی اصل نسخه «ممکن» نگاشته شده است .

آنچه پرو فیسو ر مذکور را بـه‌اشتباه انداخته طرز نگار ش حرف «ن» میباشد در آخر کلمه «ممکن» که به شیو ۀ رقاع کتابت شده‌است چنانکه عین کلمه رابه همین شیوه در ص سو م فو توکا پی، درابتدای سطر شصت‌و سه نیز نگا شتـــه‌است وباکمال تعجب باید گفت‌درین جاآقا ی پیو مونتز کلمه را نـــه«منکر» بلکه «ممکن» قرائت کرده اند .

٤ـص١٤ تذکر (٥) متـــــن‌پروفیسو ر «برو ی افترا ح کرد» ص١٤پاور قی (٥) خراسان شمار ه‌ده : اقترا ح؟و لی افترا ح متن از ماد ۀ فرح ، به معنی خو شبی است.شماره ده اقتراح متن اصل‌فوتوکاپی «اقتراح».

اینکه نگار نده محتر م مضمون«کشف .....» پیش کلمۀ اقترا ح سوالیه گذاشته اند شاید مفهو م‌کلمه برایشا ن روشن نبوده‌است . اقتراح به معنی در خواستن.آرزو کردن ،خواستن ، پرسید ن ،بی اندیشه سخن گفتن، بـــه قر یحۀخود امری تاز ه آورد ن ،نوپیداکردن مساله یی را در معرض افکـــاردیگرا ن گذاشتن ونظر ایشا ن را خواستن‌و غیره میباشد .اماکلمـــۀافترا ح در فر هنگها یی‌که دردسترس‌بودند ، دیده نشد .

٥ـص پانزد ه تذکر (٧) متـــن‌پروفیسو ر «کرا متی» کرد ص ١٨پاور قی (٧)«کشف .....» (٧)خراسا ن : کرا می ؟ متن اصـــل فوتوکا پی سطر بیست‌و پنـــج«کرامی» . شمارۀ ده «کرامی» .

نگارند ۀ مقاله «کشف .....» بعداز کلمۀ «کرامی» سوالیه گذاشتـــه شاید خواسته اند نشان بدهند که‌کلمه بیمفهو م است و یا چنیـــن کلمه یی و جود ندارد . بایدتوضیح‌کرد که قبل از رونویسی مقد مه‌بعضی از مشخصا ت و ممیزا ت نسخـــۀفلورانس به شکل موجز در ســـه صحیفه نشر شده است و ممیـــز ۀ(١)عبار ت است از طرز نگارشــش «چپگژ» در ی درین نسخه که‌همه‌به‌صورت (پ.ب.ک.ژ). کتابت شده اند وما در رسم الخط اصلی دخلی‌رواندانستیم و آنها را طور ی که‌در اصل آمده ارائه کردیم ، بناء ایـن‌کلمه «گرامی» است که به معنی ارجمند ، محترم ، مکرم ، عزیـــزوامثال آن میباشد .

٦ـ ص ـ ۱۵ تذکر (۹) متـــن پروفیسور «ویا در مقابل ». صـ
مجده پاور قی (۹) خراسان :

ودر مقابل ، شمارهٔ ده «ویـــامقابل» ، اصل متن فو توکاپـــی «ویامقابل» ناگزیر توضیح بایدکردکه فقره های « ویامقابل» «و یادر مقابل» در متن اصل فوتو کا پی‌درص دو، در سطر های شش‌وهشت تکرار میشو ند یعنی در سطـــرشش بدون «در» ودرسطر هشت‌با «در» به کاربرده شده است چنانکه‌در شمارهٔ دهم خراسا ن . در متن پروفیسو ر مطابق به اصل نسخه‌ضبط و نشر گردید ه است.امـــا نگارندهٔ «کشف .....»خود به‌اشتباه‌برخورد ه و فقرهٔ دومی رابه جای اولی واولی رابه جای دومی عوضی‌گرفته اند .

۷ـ ص ۱٦ تذکر (۱۰) متـــن پروفیسور « اتصال » ، شمار ۀ ده «افضال» متن فو توکا پی ص دو سطر ۱۰« افضال» درین جا بایداز نظر معنی کلمهٔافضال و اتصال که‌کدام یك بهتر افاد ۀ مفهوم‌مینماید قضاوت شود . عنصر ی شرط می‌گذارد که هریك از شعرا نیم مصرع شعر بگویند واو «فردوسی » هم‌نیم‌مصر عی گو ید. اگر شعر اوبر دیگرا ن افضل یعنی‌بر تروبهتربوددر آن‌صورت حکم بر سلطا ن‌است‌و اگر شعرا و بر شعر ما فضیلت وبرتری نداشت اوزا به سزا رسانیم .

معنی کلمهٔ اتصال چنین میشودکه‌اگر شعر ا و بانیم مصر عهای مـــا وصلت پیدا نکند اورا به ســـزارسانیم . گر چه به کار برد هردو واریانت مخل معنی‌نیست اماواریانت‌نخست زودتر رسانندهٔ معنی مـــی باشد .

۸ـ ص ۱٦ تذکر (۱۱) متـــن پروفیسور «کی کسی مردان» ، ص مجده پاور قی (۱۱)،خراسا ن :کی‌کسی کو مردمان حکیم تعد ی‌کند؟ مراد اینست که کسی که‌بر مردان‌حکیم تعدی کند ، متن اصـــل فو توکاپی ص دو . سطر ده «کی کسی کو مردمان حکیم تعدی‌کند؟

طوریکه دیده میشود متن شماره‌ده خراسا ن و متن نسخهٔ اصل یکی بوده پرو فیسور ونگارند ۀ مقالـه«کشف...» خودشا ن به اشتباه‌بر خورده اند و متن رانادرست ضبط‌نموده اند گذشته ازین کـــه در

«مقاله کشف ...» متن راناقصـــــ گرفته اند عبارت آنها برفد معنی موافق نبوده وبرابر نیست ، توضیحی هم که هیچ گو نه موردی نداشته نوشته اند .

۹ــ ص ۱٦ تذکر (۱۳) متــــــن پروفیسو ر : « بس کس کی از تیر چشم مست تو بجست ص هجده پاور قی (۱۳) خراسا ن ، بخست ، متن فو تو کاپی ص دو. سطر ۹ بخست .

از نظر مفهوم بیت اول رباعی (اگر معمول بشمریم که در رباعی بیت اول ودوم و مصار ع چهارگانه نا میده شود) که در آن از مستی وتیر بد ستی چشم بت صحبت شده است باید تیر چشم اوکشنده باشد که هیچ کس را از آن رهایی ونجات نباشد پس کلمه «بخست» از اسم فعل خستن درست است واگر هم از مصدر جستن گر فته شود بایـــد نجست باشد که باز هم به معنـــی رهایی نیافته است . درین دو صورت مفهوم لازم ارا ئه شده است و مخل معنی نمیباشد . واگر طوری کــه پروفیسو ر و نویسندهٔ مضمو ن «کشف ....» قبول کرده انـــد «بجست» پذیر فته شود مخل معنی بوده به الذم بما یشبه المدح قرینتر میگردد حتی ذم واضح میشود یعنی که ای بت باآنکه چشم مست توتیر به دست دارد بساکسا ن که ازهدف تیر تو رهایی جسته اند گویاچشم مست تیر دار تو شکار ی لایـــــق وشایسته نیست و چطو ر ممکن بود که محمود شعر ی باچنین مفهو م راقدر میکرد و گوینده اش راگرا می میداشت . برعلاو ه این رباعـــی را رضا قلی خان هدایت نیز در جلد دوم مجمع الفصحا ی خود چنین درج کرده است :

مست است همی چشم تو و تیر بدست
بس کس که ز تیر چشم مست تو بخست
گز پوشد عار ضت زره عذر شر هست
کز تیر ترسد همه کس خاصه زمست

چنانیکه در رباعی بالاهم دیده می شود در شمار هٔ ده خراسا ن نیز درعوض «از تیر چشم» برای روانی شعر « ز تیر چشم » آورده شده است مصرا ع چهار م که در فو تو کاپی و میکرو فیلم کاملا ناخوا نی وخدشه

دار میباشد به ظن قریب آنچه رضا قلیخان ثبت کرده درست‌تر است .

۱۰ـ ص۱۷ تذکر (۱۸) ، متن پروفیسور « بنیره رستمی » ص ۱۹ «کشف .....» پاورقی (۱۸) خراسان ، بنیره ، شاید در اصل نبیره بود ، متن اصل فوتوکاپی ص سه سطر دو « بنیره رستمی » چون کلمهٔ بنیره در فرهنگهای دری موجود دیده نشد لذا پذیرفتن آن در متن نادرست بود و به آسانی وسهو لت طوری که نویسنده کشف تذکر میدهد ، میشود آن را «نبیره قلمداد کرد و گذشت ولی از آنجاکه نبیرهٔ رستم از شاهان ما زندارانبوده باشد و رستم قهرمان ملی مردم زابلستان روابط قومی وخویشی باخاندان شاهی ماز ندران نداشته باشد در تاریخ واضح نیست وغالباهم نمیتواند باشد لذا مشکل است که کلمهٔ «نبیره» به آسانی پذیرفته شود . پس کلمهٔ تیره که به معنی خاندان ، دود مان، طایفه ودسته است درینجا درست تر میباشد یعنی تشبیهاً میگوید دودمان تو ویا خاندان تو و یا دسته تو رستمی هستند و به همان ترکیب که اصل ونسب رستم به سام نریمان میرسد از تو نیز به آنها میانجامد .

۱۱ـ ص۱۷ تذکر ۱۹ متن پروفیسور «عرض» ص نزده پاورقی (۱۹) « کشف ....» خراسان :غرض ؟ اصل فوتوکاپی ص ۳ سطر ۲ «عرض»

اگر عرض به معنی آشکار کردن وظاهر ساختن افاده شود و به اضافت به سوی تو خوانده شود کلمهٔ عرض متن فوتوکاپی درست است در غیرآن (غرض) که به مفاهیم هدف، خواست ، قصدومقصد باشد اولی به نظر میرسد .

۱۲ـ ص۱۸ تذکر (۲۲) متن پروفیسور «مد حتی گفت » ص ۱۹ پاورقی ۲۲ خراسان : گفتی .متن فوتوکاپی ص سه سطر شانزده « گفتی یعنی که در شماره ده مجله خراسان مد حتی گفتی ضبط و چاپ شده است طوری که دراصل نسخه میباشد بنا برین به خوبی ملاحظه میشود که محترم پروفیسور پیو مونتزوبه تایید



جناب شان نویسند هٔ مقالهٔ «کشف.....» مانند سایر موارد خود به اشتباه بر خورد ه اند و محترم نگارندهٔ مضمو ن شمارهٔ چهاردهم بدون توجه به مفا هیم جمله بند ی بلاغت و روانی کلام نبشته های سنه شمار هٔ دهم مجله خراسا ن را غلط پنداشته به پاور قی برده اند و عبار ت نا درست و ناقص رادر متن به جاگذاشته صحیح پنداشته اند.

دزپایا ن لازم است تو ضیح داد ه شود که درتذکر (۸) کلمهٔ (تو) د ر تذکر (۱٦) کلمه (ازین)ودر تذکر(۲٤) فقرهٔ (اکنو ن بدین جه کردی) از تایپ باز مانده و هم درتذکـــر(۱۲) به جای (بمانند آمدند) در تذکر (۱٦) به عوض (بردن) کردن درج شمار هٔ دهم گردید ه است که اگر چه از نظر مفهوم در عبار ت خللی وارد نیست یعنی به جای «عاجز بماندند عاجز آمدند » و در عوض «لجا ج نشاید بردن » «لجاج نشاید کردن » به کار رفته اما چون هیچ کسی را حق مداخله واصلاح وتعویض در متن نیست از خواننده گا ن احتراماً خواهش میشود این فقرات رابه اساس متن پرو فیسور پیومو نتزقرائت فرمایند .

چون سایر قسمت های مضمون «کشف شاهنا مه قبل از دور هٔ مغول ٦١٤ه ق.ت ۱۲۱۷م آغاز پژوهش‌های در شاهنا مه شناسی »بر متن مقد مه ارتبا ط ندارد به کلماتی که در متن میکرو فیلم به کمبود نقطه هاو سایر نارسا ییها بر خوردشده در پاور قی های مضمو ن « کهن ترین نسخهٔ دستیا ب شده ازشا هنا مه» ارا ئه گردیده اند که اگر دانشی مرد بزرگ به این پاورقیها توجه میفر مودند به بیشتر این همه اشتباها ت بر نمیخور دند . درقسمت اخیر مقد مه که بیشتر ، کلمات آن خوانده شده نتوانست ،جای کلمات سفید گذاشته شده نقطه گذار ی گردید ه است که با مقایسه با متن پرو فیسو ر مطابقت کلی دارد به جز کلمهٔ « طلب» که مطلب در ج شده است واینکه دانشی مردآنهارا بیمعنی و مشو ش خوانده اند حق به جانب نیستند .

پرو فیسو ر پیو مونتز که این نسخهٔ ارجنا ك و پر ارزش را کشف کرده اند وخدمت بز رگی برای دری زبانهای جهان وادبیا ت بشر ی انجام داد ه اند ،از اصل نسخه که بـــه رنگها ی طبیعی و اصیل بوده و در

دسترس شان قرار داشته و شایدهم اکنو ن قرار داشته باشداستفاده برده‌اند یعنی سیاهی ، سفید آب،حل طلا، شنجر ف ، لاجورد وغیره در اصل نسخه رنگها ی طبیعـــــی‌را ارائه میکنند واگر هم کلماتی در زمینه حل طلا نوشته میشود به‌جای‌خود باقی میماند و کلمات به خوبی خواند ه شده قابل رویت میباشنددرحالی که در میکرو فلم و فوتو کاپی همهٔ این رنگها به سیاه وسفیدتبدیل‌شده بعضی از آنها در عکاسی‌کمر-نگتر جلوه کرده و بعضا حتی زایل میشوندبنابرین‌خواندن حروف‌وکلمات را خیلی دشوار و هم گا هی‌نا ممکن‌میسازد (عکاسی رنگه موضو عدیگر یست) چنا نکه این مساله رامیتوان‌در پایا ن صفحهٔ سنوم میکرو فلمو فوتو کا پی مقد مه برأی‌العیـــن‌مشاهده کرد ه چه بسیار ی ازکلمات که غالباً بر رو ی زمین طلا کار ی‌شده نگاشته شده اند نا خوانا و غیر قابل رویتند.

در پایا ن از ادار ۀ محتر م‌مجلهٔ‌خراسا ن خواهش میکنم که اگـــر مقدور باشد مقاله پرو فیسو رپیومونتز را کاملا به دری بر گردانیده برای استفاد ه همگانی به طبـــع‌برسانند گذشته از این و ظیفـــهٔ خود میدانم از لطف دیگر این پرو فیسور نیز یاد آور ی کنم کـــه جنابشا ن اجاز ه دادند میکرو فلـم‌مجموعهٔ اشعار شعرا یی را از یو-نیورستی بالو نی برای من بفرستندکه در آن اشعار پنج تن شاعر ی که ماتاحا ل از آنها اطلاعی نداریم‌وتاریخ ادب در ی ازو جود آنهـــا بیخبر است در ج میباشد .

این مجموعهٔ اشعار شعرا ی دورهٔسلا جقه است اسا می پنج تـــن شاعر :

۱ـشمس الدین السجا جی

۲ـشمس الدین اقطع بیلقانی

۳ـشهاب الدین قطبی المر غز ی(المروزی)

۴ـقمر الدین عمر راز ی‌معرو ف‌به سیفی .

۵ـشهاب الدین اطلد

نگارنده تاجایی که وسایــــل اجازه میداد دربارهٔ این مجموعــه مضمونی ترتیب داده فوتوکاپی اشعار آنها را جنسابه ادارهٔ اتحادیه شعرا و نویسنده گان ج.د.ا .برای نشر فرستادم ممکن به جــــا رسیده باشد .

کتا بها ی نشر شده ازانستیتوت زبان وادب دری:

ـباد با ن	۱۳۶۰
ـزبان تا جیکی ما و را ا لنهز	۱۳۶۰
ـتا ریخ گو یی به تعمیه	۱۳۶۰
ـاخبا ر آ ل بر مك	۱۳۶۱
ـلهجه در ی پروا ن	۱۳۶۲
ـعقد ثر یا	۱۳۶۲
ـ الغات عـامیانه فارسی افغـانستان (باتکلمه)	۱۳۶٤
ـ نامه های دستنویس جامی	۱۳۶۵
ـسیر ی دراد بیا ت سده ٔسیزده	۱۳۶۵
تحلیل ا شعار نا صر خســرو(چا پ دو م)	۱۳۶۵
دیوا ن نا صر خسرو (چا پ‌دوم)	۱۳۶۶
ـ الفبای پشه یی	۱۳۶۷
ـ دانای یمگان	۱۳۶۷
ـمنا بع شنا خت شا عرا ن دری پرداز سدهٔ دوازده	۱۳۶۸
ـهفت مقا له در بار ه فردوسی‌و شا هنا مه	۱۳۶۹

R. A. Academy of Sciences

Center of Languages and Literature

Dari Institute

Seven Essays

on

Firdausi and Shahnama

Compiled by:

Hussain Farmand

Government Printing Press

Kabul, 1990